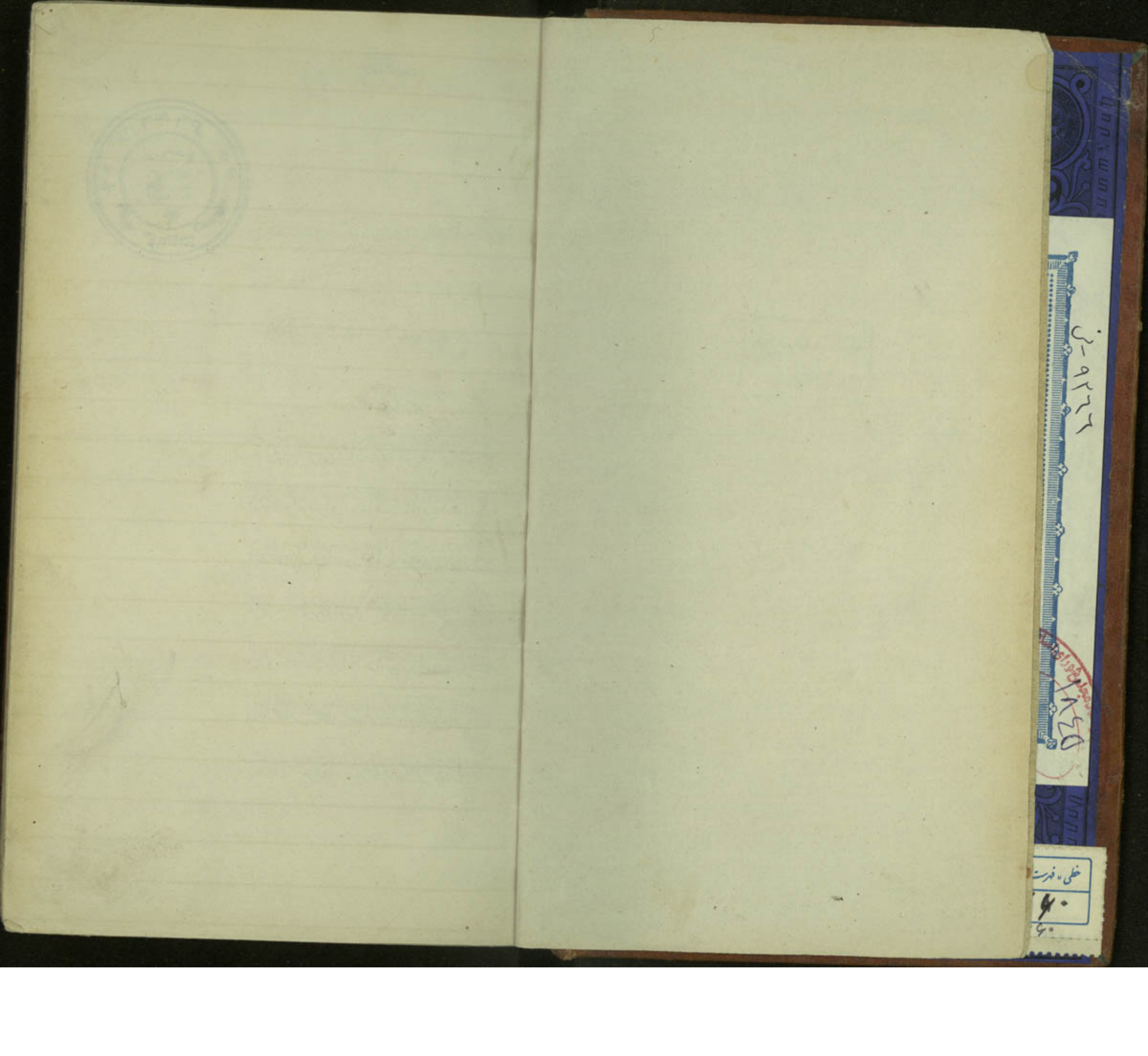
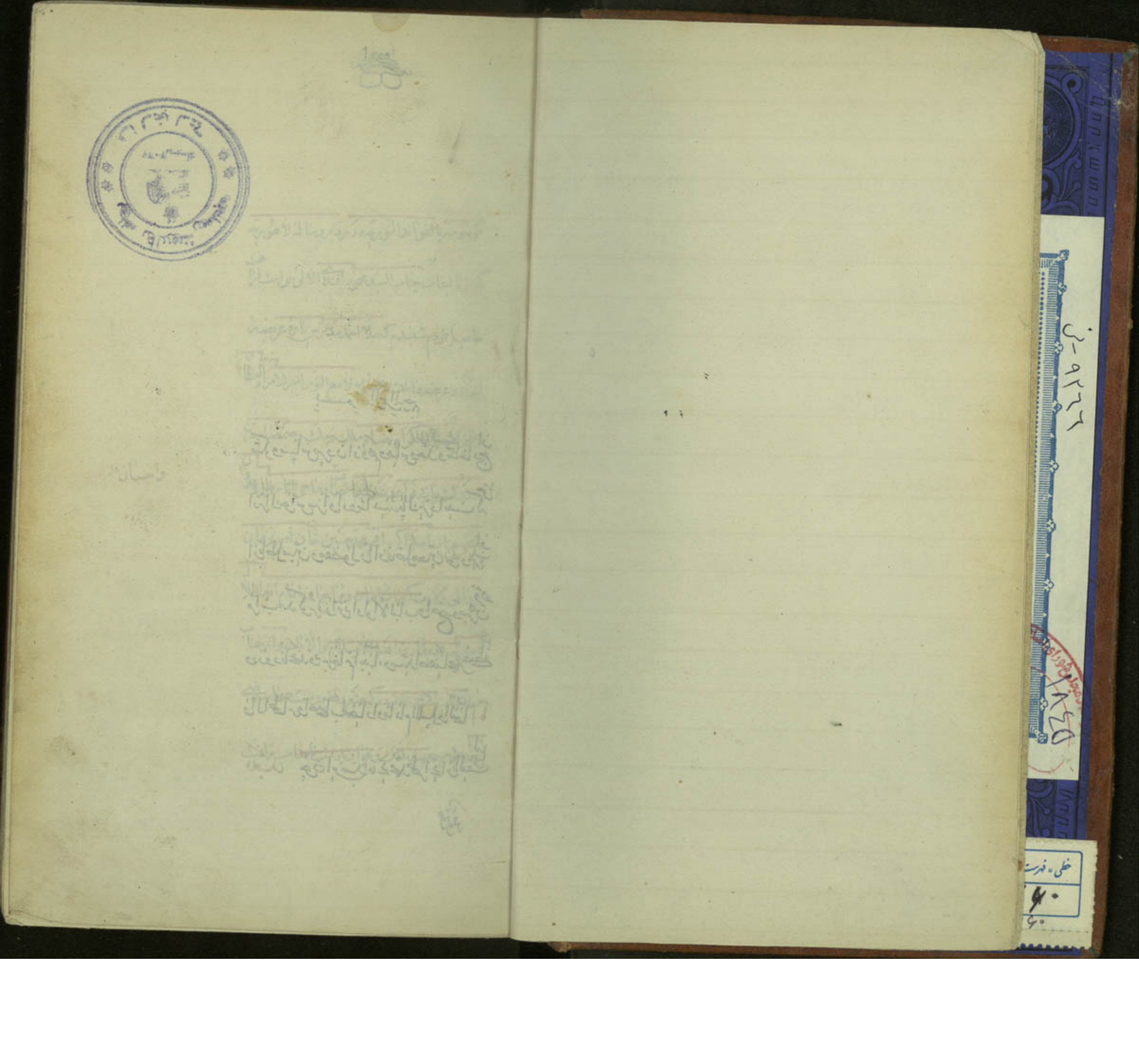

کتابخانهٔ
شورای
اسلامی



بازدید شد
۱۳۸۱
بازرسی شد
ВИКУЛА МОРОЗОВА СЪ СЫНОВЬЯМИ
کتابخانه مجلس شورای ملی







بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بیرون از وهم و قیاس و حمد و ثنا خارج از
ادراک حواس سزاوار معبودی بی‌نیاز پاکیزه ذاتیست که حق را
از باطل مبین و مفضول را از فاضل معین نمود و بعد از
مراتب مذکوره را نزد اولوا الالباب واضح و مبرهن فرموده
و درود نامحدود بر خاتم انبیا و سید اصفیا محمد مصطفی
و آل اطهار و اصحاب اخیار او ما دام اللیل و النهار اما
بعد چون این بنده فانی محمد طاهر ابی از لطف کتابی

موسومه

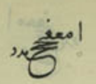
موسومه بالفوائد النوریه در رد بر رساله الاهوریه
که از تالیفات جناب السید محمود افندی الالوسی است فراغت
حاصل نمودم شنیدم که ملا احمد مدرس باوه عریضه
انفاذ و عرض داشت بحضور لامع النور امیر الامراء العظام
و ظهیر العلماء الکرام حسام ملک و ملت و صمصام دین
و دولت بانی قواعد عدل و انصاف و ماحی آثار ظلم و عدوان
اعنی جناب اجل اکرم افخم محمد حسین خان امیر تومان
و والی ولایت کرمانشاهان و توابع آن ادام الله ظلال
معدلته علی مفارق اهل الاسلام و الایمان و از جناب
جلالتمآب استدعا نموده که منع رفض و سب صحابه رضی
الله عنهم و نسبت افک و بهتان از نسبت نامناسبه انبت

واحسان الخ

بزوجات طاهرات حوم سید کائنات و عمر سوزان
بنمایند و این مطالب را بعرضا سؤالا از علماء فرقه حقه
شیعه نموده اگر چه مجدا لله این فقیر و کذا و بکرم نامی
خزیده و از شئون و مراتب علمیه سوای تدریس و مباحثه
دامن فراهم چیده و لهذا مرجع هیچ امری و مخاطب بهیچ
خطابی نشده و نمیشوم و این مطلب را در منزل جناب
شریعتماب آقای حاجی سید حسن سلمه الله تعالی استماع
نمودم و صورت عریضه مشار الیه و جواب آقا را در
نزد ایشان دیدم مع ذلک لازم دانستم که طلبا لمرضات
الله این حقیر نیز مختصر جوابی بجناب مدرس نوشته
باشم و اگر چه اینها البته برساله رد جناب سید

محمود

محمود افندی الوسی مختصر است از مطول و مجملی از مفصل است
و بر حسب قاعده بعد از آن رساله حاجی برساله علاوه
نبود ولی چونکه آن رساله بعربی تالیف شده بود عوام
از عامه و خاصه از آن منتفع نمیشدند و این مطلب برای
عوام اهم از خواص مینمود لاجرم بنگارش این عریضه
و اتمامش مبادرت و اقدام نمودم و آنرا برافع البغض
والعداوه فی جواب مدرس باوه نامیدم و مرتب
بر یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه اش گردانیدم
مقدمه در بیان عریضه مدرس این است عبد
از عباد در خدمت خدام سرکار منبع عدالت و فضل
و ذهبا از سلاطین و علماء و امراء مذهب اما



رضی الله تعالی عنهم از وجه صداقت نداد وجه تعصب

وتاعره سوال مذهبیه واخرویه مینماید اولا در تقدیم وتاخیر امامت عمر رضی نداده زیرا نصب امام

در مذهب امامیه بر جناب رب العزة جل جلاله وار

مذهب اهل سنت بر امت محمدیه واجب است پس مرکلف

باشد واجب را بجا اورده ثانیا بمنطوق وبمفهوم ومخالف

ایات شریفه رفض وسب اصحاب کرام واهل بیت حرم

نه واجب ونه مندوب بلکه حرام است ولی از جهت

استفهام عرض مینمایم که ایا در نزد مجتهد وعلماء وامراء

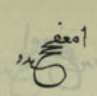
مذهب شیعه اثنا عشریه رضی الله تعالی عنهم ذات حمیده

صفات جناب حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه

و آله وسلم

موافقیم

قول مدرس وخطابش در عرضیه اولا که با املاء عربی وفارسی غلط واضح وفاحش دارد اولا بین رفض وسب او عطف میخواهد زیرا که دو مطلب جداگانه و واو معطوف بر یکدیگر وبدون ملتفت که بطریق اضافه خوانده شود ومعنی ترکیب کلام کنند بعضی از عوام یا خواص ومنظور مدرس کرده ...



وحجره سعادتش معتبر ومتبرک ومقبول است یا ذات

مجتهدین وعلماء وپیش نماز بلاد ما ایران وخانه وکوچه

ایشان معتبر است نزد جناب ایشان رب العزة جل شانه

مقبول است اگر میفرمایند که جناب مجتهدین

وخانه ایشان معتبر است عرض ندارم اگر بفرمایند

جناب حضرت رسالت پناه وحجره سعادتش زیاده

از هر شی معتبر است چرا خودتان چه از مسلمان وکافر

وفاسق وشارب وزانی اگر خودش با امام مجتهد وپیش

نماز ببیند از دل وقول وفعل ابد معفو ومحفوظ باشند

واما شیخین کرامین رضی الله عنهما در جنب حضرت

رسول الله و در حجره سعادتش مدفونند ودر ان بیت

٣

وا نفتند چرا انقول الحق و صب و نقل بذ که صورت
ایشان در هیئت میکشند و در آن میچاند از بند محفوظ
و معفو نباشند با جواب شافی و با صنع کافی دو اند
میفرمایند ومن الآیات الدالة على عظمة شأن اصحاب
قوله تعالى سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم
التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء
الى صراط مستقيم دلت الآية على ان النبي والمهاجرين
والانصار صلوا للقبلتين بامر الله تعالى فهذا ينصبه
الى دين الاسلام ومنها قوله تعالى آمن الرسول بما انزل
اليه من ربه الى على القوم الكافرين دلت الآية
منه الى المصير وضمه الى الآخر لكون الورقة مدنية

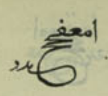
بان جميع

٢ امر صعب و واضح تر است در خط
از سه تی زیرا که تفسیر شده بفحش
منه

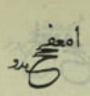
بان جميع المهاجرين والانصار اخلطوا الايمان
بالله وملائكته وكتبه ورسله غير مفرقين بين الرسل
سامعين مطيعين مستغفرين فاين الذي يقول تعبهما
او بارتدادهم ومنها قوله تعالى قد كان لكم آية في فئتين
التقتا فئة تقاتل في سبيل الله واخرى كافرة يرونهم
مثليهم رأي العين والله يؤيد بنصره من يشاء ان
في ذلك لعبرة لاولي الابصار نصت الآية على ان
البدريين من المهاجرين والانصار قاتلوا في سبيل الله
وعلى انهم ايدوا بنصر الله تعالى وعلى انهم جعلوا
اعتبار الكل ذوي بصيرة ومنها قوله تعالى فان حاجوك
فقل اسلمت وجهي لله ومن اتبعن دلت الآية بان

٢
قوله اخلطوا یا اغلطوا الایمان الخ اقول
مناسب با مقصود مدرس نمیدانم کدام است
بلکه یا بر غلط نوشته و خطا کرده باشد و برای
اخلصوا اختیار باشد ولی خیلی عجیب است
غلط باین بزرگی با ادعای تصدی ریاست
تدریس و حال آنکه اول شرط تدریس
تصحیح عبارات و کلی تفصایت علوم ادبیه
بلکه جمیع یا اغلب علوم از معقول و منقول
فرض میکنیم غرض او اخلصوا بوده مگر
صاحب او فراموش کرد الف با این بلند
چرا در شکمش فرو کرد اگرچه غلط گو
وصرف و معانی و بیانی در عباراتش [illegible] زیاد
حقیر [illegible] میکنم و اگر [illegible] روا [illegible] بلکه
نحو عوام نیز معلوم است [illegible] میکنم
باری اخلطوا بمعنی مخلوط کردن ایمان است
با چیز دیگر و بقول صاحب مطول و مفتاح
وغیرهما حذف متعلق افاده عموم میکنند
پس [illegible] مرادش این باشد که مخلوط
کردند ایمان را با هر چیز این مفهم اگر
العجب که شاید علیه ندانند والله اعلم منه

من يتبعه مسلم بشهادة من الله ورسوله ومنها
قوله تعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه
وهذا النبي والذين امنوا والله ولي المؤمنين بينت
الاية ان المؤمنين هذه الامة اتبعوا ابراهيم
وان الله وليهم وناصرهم وحافظهم ومنها قوله
تعالى ولقد من الله على الذين اذ بعث فيهم رسولا
من انفسهم يتلوا عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب
والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين ابرزت
الاية ان المهاجرين والانصار من عليهم مؤمنين بعث
رسولا من انفسهم يتلوا عليهم ايات الله ويطهرهم
ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي
ضلال مبين



ضلال مبين تاكيد لكونهم مومنين حين نزول الاية
ومنها قوله تعالى فالذين هاجروا واخرجوا من ديارهم
واوذوا في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم
سيئاتهم ولادخلنهم جنات تجري من تحتها الانهار
ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب بالغت
الاية صفات المهاجرين والانصار وثبت عليها
وهو تكفير سيئاتهم وادخالهم جنات تجري من تحتها
الانهار وبينت انها من طريق الجزاء لفعلهم الحسن ومنها
قوله تعالى رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة
فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا
ومغانم كثيرة ياخذونها وكان الله عزيزا حكيما وعدكم





الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه وكف
ايدي الناس عنكم ولتكون آية للمؤمنين ويهديكم
صراطا مستقيما اما تلك الآيات في حق الذين
يطعنون على المهاجرين والانصار ولا يصدقون
العزيز الغفار حيث حلف على تحقق رضاه عنهم
وسماهم كلهم مؤمنين بأن المبالغة من الآيات
الواردة في منع وتحريم الافك الدالة على براءة ام
المؤمنين رضي الله عنها عما نسبوا اليها بهتانا وافكا
النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم
واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين
الا ان تفعلوا الى اوليائكم معروفا كان ذلك في الكتاب
مسطورا

مسطورا الافك مع خروجه من الايمان التكذيب للوحي
خارج ايضا من كون ازواجه امهات له ومنها قوله
اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا
اذا احسنوا بالوالدين احسانا فما ظنك في صنع اللسان بمحمد
الوالد بنص القرآن او الاولى والوالدة عائشة رضي
الله عنها بالاحسان منهم مع انهما الواجب بنص القرآن
ومنها ان الذين جاؤوا بالافك عصبة منكم لا تحسبوه
شرا لكم بل هو خير لكم لكل امرئ منهم ما اكتسب من الاثم
والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم نعت عن لين
نظر سيد المرسلين بل او شك في ان ما اختلقه
الافكون او اصطفوا الكذابون من نقولات الافك

وان ناذیه به النبی ص و اصحابه وصاربت مصیبة
عظمی بینهم ومنها قوله تعالی ان الذین یحبون ان تشیع
الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم سواء اشاعوا
ام احبوا الاشاعة ومنها قوله تعالی یا ایها النبی قل
لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها
فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا لم یتحقق
منهن التمتع والتسریح الا الفاطمة بنت الضحاک
فلم یردن الحیوة الدنیا وزینتها وان کنتن تردن
الله ورسوله والدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات
منکن اجرا عظیما تحققت البشارة بان الازواج
الطاهرات مهیاء لهن اجر عظیم فتحقق ارادتهن
لله

لله وللرسول والدار الآخرة ومنها سایر الآیات
الواردة التی لا یسع الکتاب توفیتها والله علی نا
الحق والهادی **فصل اول** در جواب از فقرهٔ اولی که عبارت
از وجوب نصب امام باشد میگوئیم اولا ای برادر دینی
واسلامی استدعا میکنم از شما وخودم که محض رضای
خدا ورسول اجتناب تعصب وارتیاب وعنوان انا
وجدنا اباءنا علی امة الخ و نحوها را از پیش نظر بصیرت
باطن وانسان عین قلب و فواد برداریم وادخا التحریر
موحد و محمدی بشویم بعد از ان بطریق صدق وصفا
در مقصد در اثبات خلیفه و امامی با نیم و بعد از
مجاهدهٔ صادقانه امر معلوم شد مرضیه قبول واطاعت

کنیم و از خداوند مسئلت توفیق و اعانت خود و شما نمائیم

که ما را در زمره عنوان والذین جاهدوا فینا محشور فرماید

محسوب صح

شاید مشمول عنایت لنهدینهم سبلنا بوئیم انشاء الله

ثانیاً اینکه در این رساله تعهد میکنم که از غیر کتب معتبره

از صحاح شما استشهاد بکتابی نکنیم شما هم بخود و خدا

تعهد کنید که از روی انصاف بشنوید و معمول دارید

فقول وجوب نصب امام بر رعیت باطل است بدلالت

عقل و نقل و برهان حق از شرع و عرف اما عقلاً

بواسطه آنکه امامت مرتبه ایست و سلطنت خدا و رسول

است که منتقل بخلیفه میشود و خود شما او را خلیفة الله

و خلیفة الرسول میگوئید مع ذلک خدا و رسول را عاجز

یا غافل

یا غافل از نصب خلیفه و جانشین برای خود میدانید

بالا لازم زیرا که اگر خدا و رسول عاجز و غافل یا جاهل

نباشند با قدرت و علم بلزوم خلیفه چرا خود تعیین خلیفه

نکنند و این امر بزرگ را برعایا و ضعفا که در فهم تکالیف

خود عاجزاند تفویض کنند و اینهم بنص صریح و نقل

صحیح امام حافظ محمد ابن اسمعیل بخاری در کتاب

در ثلث سیم از مجلد سیم صح

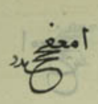
وصایا باب حدیث اول من الکتاب الصحیح المذکور

و سایر الصحاح قال حدثنا عبد الله بن یوسف قال

اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما حق امرء مسلم

له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة



عنده تابعه محمد بن مسلم عن عمرو عن ابن عمر عن النبی

پس چگونه پیغمبر باین تاکید وصیت را بر امت لازم

نموده و خود ترک وصیت نموده اگر بگویند از لفظ له

شیء یوصی فیه مستفاد میشود که باید موصی مالی

داشته باشد که وصیت بآن نماید و حضرت مالی

نداشتند تا وصیت لازم شود و دیگر آنکه شیء حیث

مدخلیت بامر خلافت و امامت دارد تا وصیت بآن

لازم شود جواب میدهیم اولا لفظ شیء عام است

شامل مال و غیر آن میشود ثانیا فی الجمله مالی نیز داشت

از قبیل اسب و اشتر و یعفور و استر و اسلحه و کتاب

و غیرها که لازم شود وصیت بزعم شما چرا میگویند

وصیت

حاصل معنای این حدیث صحیح که کار
و سیر ارباب صحاح سته و غیرهم
باسانید معتبره بتواتر رسیده از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل کرده اند اینست که حق مرد مسلمان
و سزاوار از اسلام او نیست که
چیزی داشته باشد قابل وصیت
و لو جزئی باشد دو شب را بگذراند
مگر آنکه وصیت کند و وصیت نامه
نوشته در وقت خواب بالای سر گذاشته
و متابعت کرده است نافع و محمد بن مسلم
در نقل این حدیث از عبدالله بن عمر
بطریقی دار و عمر بطریق دیگر
منه منه منه

چنانکه بنقل بخاری
استان آن بان مسعود

وصیت نکرد ثالثا کدام مال و دولت در نزد حضرت

رسالت اعز و اهم از دین و شریعت و حفظ امت

از گمراهی و ضلالت بود زیرا که از بدو بعثت

تا زمان رحلت جمیع مالها بسیار از قبیل دولت

حضرت خدیجه و آنچه در غزوات و سرایا حاصل

نمود همه را در راه ترویج دین مبین و اصلاح

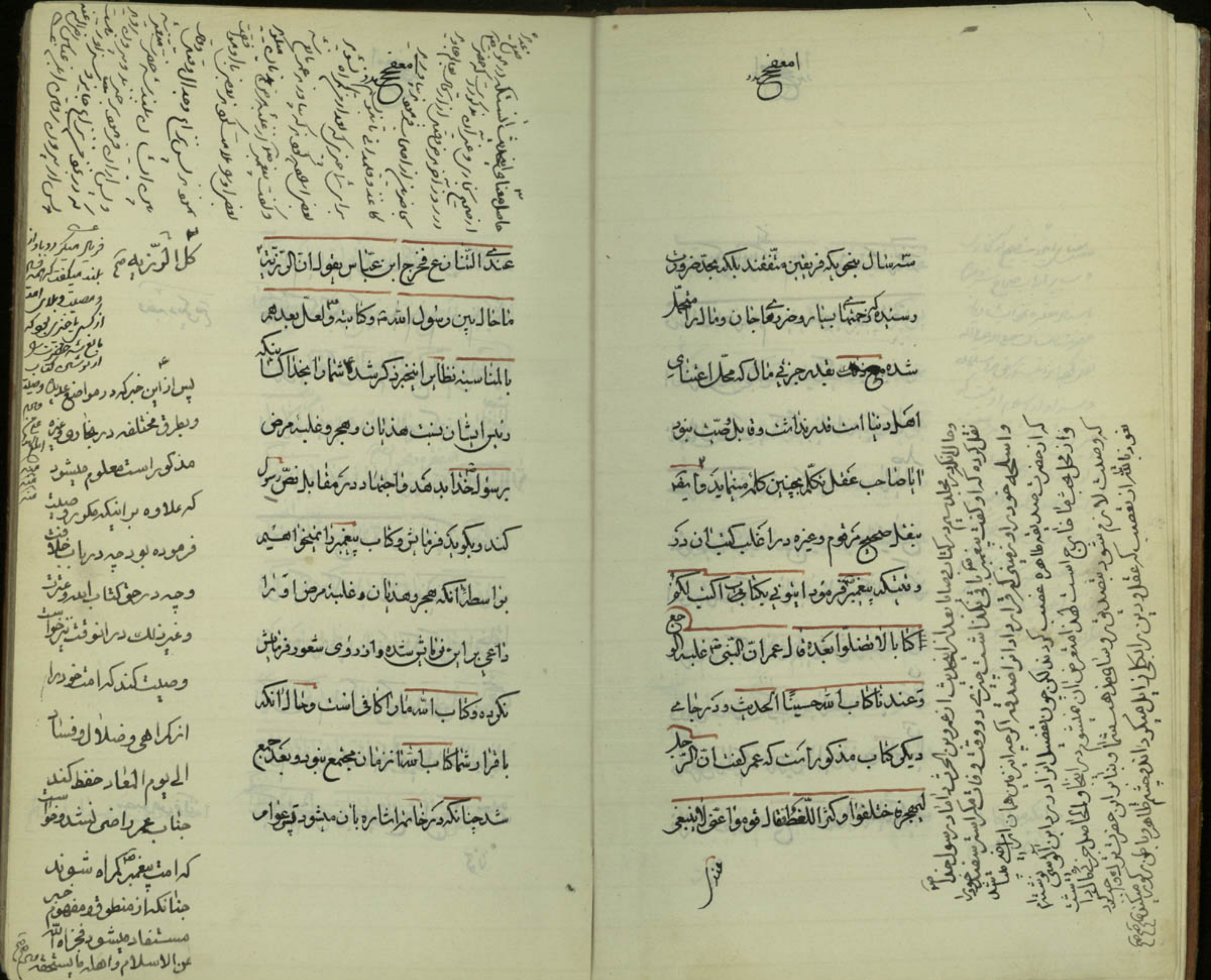
امور مؤمنین بلکه در تالیف قلوب کفار و مشرکین

صرف نمود بلکه علاوه بر این نفس شریف لاهوتی

و وجود مبارک ملکوتی خود را هدف سیف و سنان

و غرض سهام کفار قریش و سایر فرق و ملل و ادیان

قرار داده بودند مع ذلک این امر عظیم که



شش سال بنحوی که فریقین متفقند با کمال جد و جهد صرف
و سنیه کرده تمها بنا و روضه و فرجان و مال را منهدم
شده صرف نشد بغیر جزئی مال که محل اعتنای
اهل دنیا است قدری نداشت و قابل صرف نبود
آیا صاحب عقل تکلم بچنین کلام مینماید و آنچه
نقل صحیح مرقوم و غیره در اغلب کتب ایشان ذکر
و نسبتی که پیغمبر فرموده ایتونی بکتاب اکتب لکم
کتابا لا تضلوا بعده فقال عمر ان النبی غلبه الوجع
و عندنا کتاب الله حسبنا الحدیث و در جای
دیگر کتاب مذکور است که عمر گفت ان الرجل
لیهجر فاختلفوا و کثر اللغط فقال قوموا عنی لا ینبغی

عندی التنازع فخرج ابن عباس یقول ان الرزیة
ما حال بین رسول الله و کتابه و لعل بعدهم
بالمناسبة نظایر این خبر ذکر شده که شما را بخدا که نسبت
دادن به ایشان نسبت هذیان و هجر و غلبه مرض
برسول خدا بدهد و اجتهاد در مقابل نص رسول
کند و بگوید فرمایش و کتاب پیغمبر را نمیخواهیم
بواسطه آنکه هجر و هذیان و غلبه مرض او را
داعی بر این فرمایش شده و از روی شعور فرمایش
نکرده و کتاب الله ما را کافی است و حال آنکه
با قرار شما کتاب الله از زمان مجمع نبود و بعد جمع
شد چنانکه در خاتمه اشاره بآن میشود

کلام الرزیه

پس از این خبر که در مواضع عدیده
و بطرق مختلفه در بخاری و غیره
مذکور است معلوم میشود
که علاوه بر اینکه مکرر وصیت
فرموده بود چه در باب خلافت
و چه در خصوص کتاب الله و عترت
و غیر ذلک در آن وقت نیز خواست
وصیت کند که امت خود را
از گمراهی و ضلال و فساد
الی یوم المعاد حفظ کند
جناب عمر راضی نشد و نخواست
که امت پیغمبر گمراه شوند
چنانکه از منطوق و مفهوم خبر
مستفاد میشود جزاه الله
عن الاسلام و اهله ما یستحقه

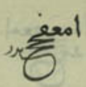
وهوام ایشان میتوانند نصب خلیفه کنند
وایضا انکه بحکم عقل سلیم وفهم مستقیم باید که
هر کسی اعقل واعلم واشجع واسخی واشرف
از مرئوسین باشد تا اطاعت کنند او را وامتثال
امر او نمایند خاصه در امور دینیه که لا یعلم الا
من قبل الشارع المقدس ولا یحکم به عقل
قبول میکند که خلیفة الله وخلیفة الرسول
ادون از رعیت باشد واگر بگویند این خلفا
اولی واقدم واعقل واعلم واسخی واکرم واشجع
واقوم واشرف از سایر موجودین از صحابه بوده‌اند
میگوئیم بنص صریح صحیح جمیع صحاح وکتب معتبره

وجه دیگر صح

بنصوص خ ل

خود شما علی بن ابی طالب سلام الله علیه وکرّم
الله وجهه در جمیع مراتب ترجیح واولویت داشته اما
از جهت علم چنانکه در همه صحاح منقول است
بطرق عدیده وموارد متعدده قول عمر لولا علی
لهلک عمر وکلکم مثل شده وقول ابی بکر ولست بخیرکم
وعلی فیکم وقوله قضیة ولا ابا حسن لها که مثل
شده وهکذا در باقی جهات مذکوره چنانکه
در کتب صحاح وغیرها در باب مناقب اهل بیت
وصحابه مسطور وتصریح بمراتب مذکوره شده
بحیث لا یکاد یخفی علی من اشتم رایحة الانصاف
واعرض عن طریق البغی والاعتساف وبالجمله وجه دیگر انکه

اخبار در این باب بسیار است



بدلیل لطف ونحوه از براهین عقلیه که در علم
معقول از حکمت وکلام اثبات احتیاج برسول
ومقنن قوانین وشرایع از فروع واصول شد
بهمان ادله ونظایر آنها اثبات احتیاج بخلیفه
ووصی رسول که حاوی صفات کمال وجمال وجلال او
بوده باشد واما شما (مشهور ومشهود) میگوئید که نصب امام
لازم است بر رعیت از باب وجوب مقدمه
وتقریر مدعی واثبات دعوای آن باین نحو میشاید
که آنها محدود واجبات ولا یتم الا بوجود
الامام وما یتوقف علیه الواجب واجب فنصب
الامام واجب پس جواب اولا (از این) در صغرای قیاس شما
میگوئیم

میگوئیم مردود است بوجوهی الاول آنکه مقدمه
واجبرا واجب نمیدانیم مطلقا اعم از آنکه واجب
مطلق یا واجب مشروط باشد واعم از آنکه
مقدمه سبب یا شرط یا مقتضی یا مانع باشد
چنانکه در علم اصول الفقه در باب مقدمهٔ
واجب بیان این مطلب مقرر شده است ودر
بعض رسائل خبر کشرح المنظومه وغیره بنا علیه
حاجت بتطویل کلام در این مقام نیست الثانی که فرض
تسلیم وجوب مقدمه (مسکوت عنه) واجب مطلقا محدود بقول شما
مشروط ومقید است بوجود خلیفه وامام که آن
حدود نماید واحدی قائل بوجوب مقدمهٔ واجب

الثانی صح

مقدمهٔ واجب مطلق واجب است نه واجب مشروط صح

مشروط نیست علی القول بوجوب المقدمة عند
القائلین بوجوبه والا لازم میشود تحصیل نصاب
لوجوب الزکوة وتحصیل استطاعت لوجوب الحج
ونصب الخلیفة لاقامة الحدود وحال آنکه احدی قائل
بان نشده اثبات آنکه قول بمقدمه واجب مشروط
مستلزم تکلیف بما لا یطاق وتکلیف بمحالات
بواسطه آنکه از جمله مقدمات واجب مشروط
بلوغ وعقل وعلم وقدرت است بالنسبه بجمیع تکالیف
شرعیه از عبادات ومعاملات وعقود وایقاعات
وحدود ودیات وازجمله اینها حصول نصاب است
از برای وجوب زکوة واستطاعت نسبت بحج ونحو
ذلک ومثل آنکه

بوجوب حج

وحال آنکه عقل وشرع وعرف حاکم بر بطلان
قول بوجوب اینقسم از مقدمات است وکلیه احکام
حدود پس باید خدا ورسول نصب خلیفه وامام
نمایند برای اقامه حدود برای رعایات زیرا که
رعایا اگر ادراک وشعور میداشتند که عالم را
از جاهل وناقص را از کامل ومصلح را از مفسد
تمیز بدهند حاجت بخلیفه نداشتند وبتکالیف خود
عمل میکردند دیگر آنکه اغراض فاسده وهوای نفس
وآرا مختلفه رعایای [illegible] بر حکمت بالغه
خداوند وعقل کامل حضرت رسالت داشت
که خدا ورسول تمام حدود واحکام وتکالیف را معطل

نصب خلیفة الله وخلیفة الرسول

کنا شند و با طلاع نداشند که نصب خلیفه
و مفهم حدود لازم است دعا با مطلقت و غالم
بوجوب و لزوم آن شدند و برای ناقص فهم شد
و فهم ضعیف کاشد خود بتعیین خلیفه و امام نمودند
و با آنکه خدا و رسول مبدا نشند لزوم نصب امام
ولی فاجر بودند والحاصل بتفصیل این فقره را
نیز در بعض رسائل خود مانند منهج و جواب آیت
الوصیه و علم اصول و غیرها حسب المناسبه بیان
نموده ام لهذا در این مختصر باشاره اکتفا نمودم
الرابع آنکه [illegible] بر فرض وجوب مقدمه خدا و رسول
معین نموده اند خلیفه را دیگر چه حاجت بتعیین

وبا آنکه خدا و رسول بواسطه
کثرت مشاغل و ضیق مجال
رعایا را وکیل کردند
و ایشان حسب الوکاله
و النیابه بنصب خلیفه نمودند
صح
خواه مطلق و خواه مشروط

دن

و شما و سایر رعایا آنها خداوند در آیات بسیار منها
انما ولیکم الله الآیه اگر بگویند ولی بمعنی دوست
و محب است در این آیه و نظایر این آیه و کلمه در
واقعه غدیر که فرموده است من کنت مولاه فعلی مولاه جواب
میگوئیم بحمد الله شما غالبا بقواعد فصاحت و بلاغت
و مقتضیات احوال میباشید و بالقطع خدا و رسول
نیز غالبا بقواعد علم معانی و بیان میباشند و مطابق مقتضی
کلام را با مقتضای حال شرط میدانند و گویا مقتضیات
احوال را نیز مطلع باشند فعلی هذا کلمه حصر و لفظ انما
در این مقام با اراده معنی دوست چه مناسبت دارد
نیز آنکه همه مومنین بتصریح کلام الله تعالی اخوت

تمام آیه و ترجمه اش اینها الآیه
انما ولیکم الله و رسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة وهم راکعون
اما الترجمه
خداوند خطاب فرموده است مؤمنین را
که ای مومنان اینست و جز این نیست که
اولی بتصرف در نفوس و امور شما
و صاحب اختیار در امر دین و دنیا شما
خداوند و رسول او و مؤمنان که هستند
بعد مؤمنان را بیان و توضیح فرموده
که آنکسانی هستند که برپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حال رکوع
و باجماع علما و مفسرین از عامه و اصحاب
صحاح این آیه در شأن بزرگ
که مقبول خداوند گردیده
و در آن روز [illegible] عوض آن
از روی مرحمت انگشتری که
خاتم ولایت [illegible] فرق فرقدان
[illegible] و تاج کرامت [illegible]
از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب [illegible]
علیه سلام الله الملک [illegible]

و محبت با ایشان کرده‌اند کقوله تعالی انما المؤمنون
اخوة و قوله تعالی یحبونهم کحب الله و الذین آمنوا
اشد حبا لله و قوله تعالی رحماء بینهم و قوله اذلة
علی المؤمنین اعزة علی الکافرین و بالجمله تحابب
و دوستی اصحاب با یکدیگر بحد صریح و ثبوت
رسیده است پس اختصاص دوستی با ایشان و دیگر
یحبهم و یحبونه فرموده و اثبات محبت از طرفین
نموده است و در این آیه با حصر اثبات ولایت
از طرف خدا و رسوله و الذین یؤتون الزکوة
و هم راکعون که باجماع فریقین در حق حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام و کرم الله وجهه

نزل شده

و هکذا این ایشان را خدا
و رسول محبت و دوستی
از طرفین ثابت شده بلکه
صح صح صح

تفسیر شده بمخاطبین فرموده و از طرف مؤمنین
اثبات ولایت نسبت بخدا و رسوله و من ذکرنا
نفرموده و ما کنا است بین باید که در این معنی
اقا و اولی بتصرف و نحوهما باشد در غایت بیان
الآیة و قانون البلاغة و الحکمة و مؤید این مطلب
اینکه در واقعه غدیر از جمله فقرات خطبه حضرت
خطاب باصحاب فرموده مکررا و مؤکدا
بعبارات عدیده یکی از آنها اینست که فرمود
ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی فقال
من کنت مولاه فعلی مولاه و با این تصریح در بعض
فقرات از عبارت علماء شنیده ام که با این معنی دو

بر فرض ارادهٔ معنی دوست این منطوق
و از مفهوم مخالفه و موافق این آیه
استنباط یکی از دو معنی شود
اول آنکه مراد این باشد که
احد و غیر از این سه نفر مذکورین
دوست شما نیست شما هم
خالص کنید دوستی خود را
نسبت با ایشان و با دیگران
دوستی نکنید و دیگران از دوست
خود ندانید اگر چه اظهار دوستی
الهی نمایند و معلوم است که دوستیکه
در عرض خدا و رسول واقع شود
باید از جنس دوستی خدا و رسول
و در مرتبهٔ بعد از مرتبهٔ رسول
باشد چنانکه مرتبهٔ رسول بعد از
خدا میباشد پس چنانکه رسول
خلیفة الله است امیر المؤمنین خلیفة
الرسول است بی تنبیه که در آیه مذکورست
پس دیگران در این مقام و این از دوستی
بهره و نصیبی نیست و با این معنی دوستی
با ولایت مطلقه و امامت خاصه و خلافت
بلا فصل منافات ندارد و معنی دویم

٢

ونحو ان تفسير نموده انك العجب من المدعين

للعلم والعرفان بل العلماء المشارا اليهم بالبنان

كيف احتجبوا بغشاوة التعصب عن ادراك الحق

مع ظهوره في وسط السماء لاهل العيان وارتفع

في دائرة نصف نهار الايمان وثانيا در كبرا

قياس شما مسكوئيم مشروط است بكليه بودن

وحسب القاعدة در ما نحن فيه كليه مقدمه واجب

بايد باشد ظاهرا واجب اعني ذي المقدمه

ضمنا وعموما عقليا اذ جميع مقدمه زيرا كه

گفته ميشود كلما يتوقف عليه الواجب فهو واجب

واما ذي المقدمه زيرا كه الواجب معرف است

بالفرد

٢ اكر چه بطريقيكه در توجيه اين محض موافقت وهمراهي باشما ذكر كرديم معني درست در اينجا نيز مناسبت دارد وضرر بمقصود ما ندارد ولكن با لفظ اولي بكلام ايشان مناسبت ندارد صح

٣ وارتفاعه كل

بالف ولام ودر ما نحن فيه چون لام عهد با فنا

مناسب نيست وجنس واستغراق مجازي نيز مطلقا

نيست ودر ما نحن فيه مناسبت ندارد پس بايد با موصول

باشد يا استغراق حقيقي مانند الف ولام المؤمن وكافر

بقصد الثبوت في اشتقاقه كه مفيد عموم است واما

كان باطل واستغراق وعموم مخالف باواقع است اما

نسبت بمقدمه بواسطه آنكه همه مقدمات واجب

واجب نيست عند القائلين بوجوب المقدمه بلكه

وجوب منحصر است بمقدمه سببي واما از طرف

ذي المقدمه زيرا كه گفتيم قائلين بوجوب مقدمه

ميگويند مقدمه واجب مطلق واجب است

٢ ونيز اگر در اين صورت اسم فاعل در حكم صفت مشبهه است واسم جامد والف ولام حرف تعريف واگر اشتقاقش بنحو حدوث باشد الف ولام موصوله ودر هر دو صورت مفيد عموم واستغراق كما في الكشاف والمفتاح ودلائل الاعجاز والمطول وبواسطه تحقق كليه كبراي قياس عموم بهر يك از اين دو وجه مناسب ما نحن فيه باشد نه غير عموم از معاني صح

نه مشروط بشی نیست مقدمه واجب و نیز هر
واجبی مقدمات واجب فالکلیت من الطرفین
ممنوع است و بر فرض اغماض از جمیع ما ذکر و تسلیم
مقدمتین قیاس و حصول نتیجه مطلوب این
است لا ادری ما نحن فیه باطل است زیرا که جمیع ابواب
اصول الفقه در زمان انسداد که باب علم و اثبات
حجیت ظن است نه در زمان فتح باب و علم
و وجود حضرت رسالت و بر فرض تنزل ایضا
و تسلیم جریان القاعده و تعمیم الا زمنه عقل
سلیم حکم میکند که با وجود حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام و کرم الله وجهه که بقول اخا غاء راشدین

او احق و اولی با بودن امام است مجتهد

صح

و اقرار صریح ایشان و فتاوی شما و بحد ضرورت
رسیده و بتصریح خداوند در حق او شده در
آیه مباهله که نفس حضرت رسالت مآب است
بقوله تعالی و انفسنا و انفسکم و ایضا حصر ولایت
در ذات او فرموده بقوله تعالی انما ولیکم الله
الآیه و آیه تطهیر در سوره احزاب و تمام سوره
هل اتی که بتصدیق صاحبان صحاح و مفسرین
مانند زمخشری در کشاف و بیضاوی و غیرهما
در تفاسیر خود در حق او و حرم مطهره و دو
فرزند نازل شده است و کذلک باقرار ائمه
و صاحبان صحاح کالبخاری و مسلم و الترمذی

وعین هم که پیغمبر در غزوهٔ خیبر در حق او
لأعطین الرایة غداً رجلاً یحبّ الله ورسوله
ویحبّه الله ورسوله ویفتح علی یدیه فرموده
ودر غزوهٔ احد بعد از خذلان جمیع اصحاب
وفرار ایشان واستقامت وثبات حضرت
امیر وابو دجانهٔ انصاری وبضعهٔ جراحه
وحملات وجهاد کامل حضرت امیر جبرئیل
نازل وبحضرت رسالت عرض کرد ان هذه
لهی المواساة حضرت بجبرئیل فرموده علی منّی
وانا منه بعد جبرئیل عرض کرد وانا منکما یا رسول
الله بعد جبرئیل بین زمین واسمان عرض
ادا

امعف صحید

کرد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
وکذلک در غزوهٔ احزاب در وقت رفتن
حضرت امیر برای مبارزت عمرو عبدود فرمود
ذهب الایمان کلّه الی الکفر کلّه وبعد از قتل عمرو فرمود
ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین
والحاصل اگر بخواهم تمام مناقب انحضرت را
بنصوص صحاح وائمهٔ شان عرض میکنم لکن
طول دارد جواب ابن الوسی پیش از نقل روایات
با ذکر سند وتعیین محل هر یک از کتاب وجلد
بلکه او روایتی از هر کتاب متعرض شده ام فاد جمع
الیه ان کنت من الطالبین وکان قولی احکم

علاوه بر الخبر ذکر شده
صح

اقیلونی لست بخیر کم و علی فیکم وقول لقضیته
ولا اباحسن لها که مثل شده ونحوهما کرارا
فرموده بتصدیق الصحاح وغیرهما وکان فهرکر
عمر در باب رجم زانیه حامله وغیرها کرارا
فرموده لولا علی لهلك عمر ونیز فرموده در
روایة رجم زانیه دیگر چنانکه احمد بن حنبل
رضی الله عنه در باب فضایل و مسند خود نقل
کرده قال فیهما حدثنا عفان حدثنا عطاء بن
السائب عن ابن ظبیان ان عمر رضی الله عنه
اتی بامرأة قد زنت فامر برجمها فذهبوا بها لیرجموها
فرآهم علی کرم الله وجهه فی الطریق فقال

ماشان

ماشان هذه المرأة فاخبروه فخلی سبیلها ثم
جاء الی عمر فقال لم رددتها فقال لانها
معتوهة آل فلان وقد قال رسول الله صلعم رفع
القلم عن ثلاث النائم حتی یستیقظ والصبی حتی
یحتلم والمجنون حتی یفیق فقال عمر لولا علی لهلك
عمر یعنی احمد باسناد مذکوره در دو کتاب خود
روایت کرده است که آورده اند زانیه را
نزد عمر که امر برجم وسنگسار نمودنش فرموده مردم
بردند او را بجهة رجم در بین راه حضرت امیر المؤمنین علی
برخوردند حضرت او را رها ساختند اینان
پس تشریف اوردند نزد عمر گفت چرا رها نمودی او را

و مانع وحشی شد فرمود این کنیز دیوانه از
فلان طایفه است و پیغمبر فرموده است که
قلم تکالیف و حدود از سه طایفه برداشته
شده است اول خواب تا بیدار شود دویم
طفل تا محتلم شود سیم تا دیوانه عاقل شود
پس عمر گفت اگر نبود علی عمر هلاک شده بود
و نیز همین فقره را در باب زنی فرمود که او (ند)
او را نزد عمر و آن زن در عدّه عقد شده بود
برای پس عمر امر بتفریق بینهما نمود و مهر (مردی)
او را در بیت المال قرار داد پس حضرت
امیر خبر داد ند فرمود بر فرج است مهر آن زن

بعد از

بقدریکه تصرف در فرج او نموده و تفریق
بینهما میشود تا انقضاء عدّه پس آنرا نزدیکی از
خواستگاران است پس عمر گفت لولا
علی لهلک عمر و هکذا در حق زنیکه ششماهه
وضع حملش شد امر برجم نمود حضرت منع نمود
و استشهاد بدو آیه و حمله و فصاله ثلثون
شهرا و آیه والوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین و از جمع آیتین معلوم میشود
اقل مدت حمل ششماه بودن زیرا که دو سال
مدت رضاع را از سی ماه مدت حمل و فصال
چون وضع نماید ششماه میماند پس عمر گفت و هکذا (لولا علی لهلک عمر)

براو حمل م

در مواردی دیگر که ذکرش موجب تطویل کلام است
و نیز در واقعه دو مرد دیگر که ودیعه گذاردند نزد
زنی صد دینار طلا با او شرط کردند که تا حضور
هر دو وجه را تسلیم کند پس از چندی احدهما
آمد و مدعی شد که رفیقم مرده است و آن را
گرفت بعد دیگری آمد و مطالبه نمود و
تکذیب آن زن و رفیق خود کرد پس مرافعه
نزد عمر رفتند عمر مطالبه بینه نمود از مدعی
گفت خود مدعی علیها اقرار مینماید از زن
سئوال نمود از زن تصدیق نمود عمر گفت تو
ضامنی و باید وجه را ادا نمائی پس زن عمر را

بخدا سوگند

بخدا سوگند داد که ارجاع امر بعلی بن ابیطالب
نماید پس عمر محول نمود امر ایشان را بحضرت امیر ع
پس ضعیفه حکایت واقعه را بطریق صدق
نقل کرد پس آنحضرت با آن مرد مدعی فرمود مگر نه
شرط نکردید که بحضور هر دو امانت را مسترد
عرض کرد بلی پس فرمود مال تو نزد ما میباشد
و من ضامنم برو رفیق خود را حسب الشرط حاضر
کن و مال خود را بگیر پس آن مرد ساکت شد
و قطع دعوی کرد چنانچه ابن حجر بعمر و سعید گفت
خداوند مرا باقی نگذارد بعد از علی بن ابیطالب
و بالجمله قضایا از ابن عباس و وقایع از این بر

و عمر زیاده از حد شماره و احصا میباشد
و تمامش در کتاب صحاح و سایر کتب معتبره
باسناد معتبره صحاح مذکور است اما انصاف
و عقل و شرع و عرف شاهد دلالت و حکم بر فضل
مفضول بر فاضل و تقدیم مرجوح بر راجح و اطاعت
عالم از جاهل مینماید و الحاصل استدلال
باین قیاس و شکل اول شما که مخصوص حاصل
نشده و اما استدلال شما بنقل و اجماع در تعیین
خلفا نیز مردود است بوجوهی قولکم
که مبغوض باید حضرت رسالت ص لا تجتمع امتی
علی خطاء و ایضا اجماع امتی حجة و ایضا ید الله

علی

علی الجماعة و ایضا هم ید علی من سواهم یسعی بذمتهم
ادناهم و ایضا اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم ا
اهتدیتم و نحو ذلک من الاخبار مردود است
بچند وجه وجه اول انکه این اخبار اخبار
احاد و مفید ظن است و در مثل این وقایع
متواترات لفظا و معنی لازم است بحکم عقل
و عادت و عرف و شرع وجه ثانی انکه این مغا
ثان عام است و بعض انها در مورد خاص
غیر وارد شده است پس برای استدلال
صلاحیت ندارد وجه ثالث انکه باقرار شما
در خلافت ابی بکر اجماع حاصل نشده و خلافت

عمر وعثمان بوصیت وشوری واقع شد اما
اول چنانکه بخاری در مجلد هشتم در
کتاب اعتصام ودر کتاب محاربین از اهل
کفر ورده در باب رجم زانیه وزانیه باسانید
مفصله در کتاب از ابن عباس روایت
کرده که گفت ابن عباس من تعلیم میکردم
جماعتی را از مهاجرین که بعض ایشان عبد
الرحمن عوف بود پس در وقتیکه من در منی
در منزل عبد الرحمن بن عوف بودیم در سفر آخر
حج او ناگاه برگشت عبد الرحمن بن عوف وگفت
کاش میدیدی مردی را که امروز آمد نزد امیر المؤمنین

(پس خلافت هیچیک از ثلاثه باجماع نشد)

دلو

وگفت آیا خبر داری در حق فلان و شنیده
میکنی او را که میگوید اگر مرد عمر بیعت میکنم
با فلان پس قسم بخدا نبود بیعت ابی بکر الا فلتة (مگر ناگهانی)
انجام گرفت وصورت اتمام پذیرفت پس غضب
آمد عمر وگفت امشب بمنبر میروم ومنع مینمایم
مردم را اینمردم میخواهند خودرا نصب نمایند
عبد الرحمن گفت یا امیر المؤمنین مکن اینکار را اگر
در اینجا زیرا که موسم حج است وهمه قسم مردم
مجتمعند ومیترسم که نفهمند مطلب شما او
فساد شود ومهلت ده تا مراجعت بمدینه
کنی زیرا که دار هجرت وبلد اقامه سنت است پس خدا

وخاصّ مجلس بود اصحاب رسول صلعم از مهاجرین
وانصار که میفهمیدند وحفظ میکردند کلام
او را پس گفت قسم بخداوند اول وفوق
وقیام بر منبر مدینه ابن مطلب را میان مسکینم
گفت ابن عباس پس از رجوع بمدینه عمر بر منبر
رفت وخطبه خواند پس گفت بدرستیکه خداوند
فرستاد محمد صلعم را بر خلق وفرستاد بر او کتاب را
پس بود از جمله آیاتی که بر او نازل شده آیه
رجم پس از آن گفت مغرور نشود مردی که بگوید که
مقام جرات برآید وبگوید بیعة ابی بکر فلتة
بود واتفاقی شد وصورت اتمام واکمال را حاصل

کرده وانجام

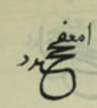
کرده وانجام پذیرفت وچنین امور اعتباری
ندارد باز هم میتوانند واقع شود آگاه باشید ای مردم
که ابن خطاب باین طریق است که میگوید بلکه امر خلافت
همین قسم بوده است ومبتنی بر قاعده واساس
ومقدمه از خدا ورسول وعقل نبوده است بلکه
اتفاقی افتاده بود امری صورت گرفت ونزدیک بود
فتنه وفساد بزرگی بشود که هرگز اصلاح پذیر
نباشد ولکن خداوند مردم را حفظ کرد از شر آن
پس دیگری مغرور نشود وخیال نکند که برای
دیگری نیز ممکن است چنین اتفاق بیفتد وچنین
سلطنت وریاست برحقی حاصل نماید زیرا که

نیست در میان شما مردی مثل ابی بکر یعنی
مرد بزرگوار با عقل وکیاست وفهم وفراست
وجامع بودن اسباب ریاست پس هر که بعد از من
بیعت کند با دیگری بدون مشورت از مسلمانان
بترسد از اینکه هر دو کشته شوند پس از فراغت
از این موعظه ونصیحت وبیانات کافیه وفرمایشات
شافیه که نقل معنی ومضمون از ان بفارسی معروض
داشتم شروع نمود بنقل اصل واقعه سقیفه
وبملاحظه بعضی نکات ودقایق لفظیه ومعنویه
میل کردم که عین الفاظ وعبارات خود
الجناب را بنحویکه جناب امام حافظ محمد بن

اسمعیل

اسمعیل بخاری ومسلم وترمذی وغیرهم بادنی
تفاوت بینهم نقل نموده اند معروض دارم
که از احتمال کذب وبهتان دور بوده وکر افادهٔ
مقصود خالی از نقص وقصور نباشد ولهذا
میگویم که فرموده وانّه قد کان من خبرنا حین
توفی الله نبیه انّ الانصار خالفونا واجتمعوا
باسرهم فی سقیفة بنی ساعدة وخالف عنّا علی
ابن ابیطالب والزبیر بن العوام ومن معهما
یعنی من بنی هاشم وسلمان وابوذر ومقداد
وعمار ونحوهم من الاصحاب واجتمع المهاجرون
الی ابی بکر فقلت لابی بکر انطلق بنا الی اخواننا

عنّا خل



هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريدهم فلما دنونا
منهم لقينا منهم رجلان صالحان فذكرا ما
تمالأ عليه القوم فقالا اين تريدون يا معشر
المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار
فقالا لا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم فقلت
والله لنأتينهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة
بني ساعدة فاذا رجل مزمل بين ظهرانيهم
فقلت من هذا فقالوا سعد بن عبادة فقلت ما له
قالوا يوعك فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم
فاثنى على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد
فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم معشر

المهاجرين

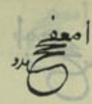
المهاجرين رهط منا وقد دفت دافة من قومكم
فاذا هم يريدون ان يختزلونا من اصلنا وان
يحضنونا من الامر فلما سكت اردت ان اتكلم
وكنت قد زورت مقالة اعجبتني في تزويري
اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري
منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر
على رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر
فكان هو احلم مني واوقر والله ما ترك كلمة مما
اعجبتني في تزويري الا قال في بديهته مثلها او
افضل منها حتى سكت فقال ما ذكرتم فيكم
من خير فانتم له اهل ولم يعرف هذا الامر الا

لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا
وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا
ايهما شئتم فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة الجراح
وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان
والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني من ذلك
اثم احب الي من ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر
اللهم الا ان تسول لي نفسي عند الموت شيئا
لا اجده الآن فقال قائل من الانصار انا
جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير
ومنكم امير يا معشر قريش فكثر اللغط وارتفعت
الاصوات حتى فرقت من الاختلاف فقلت

ابسط

تسول خ ل

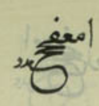
ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته
وبايعه المهاجرون ثم بايعته الانصار ونزونا
على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم
سعدا فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال عمر
وانا والله ما وجدنا فيما حضرنا من امر اقوى
من مبايعة ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم
تكن بيعة ان يبايعوا رجلا منهم بعدنا فاما
ان نبايعهم على ما لا نرضى واما نخالفهم
فيكون فساد فمن بايع رجلا من المسلمين على غير
مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي
بايعه تغرة ان يقتلا تمام شد فرمايشات عمر



بعین عبارتی که در چند موضع از صحیح بخاری
مذکور است و باندک فرقی بعض عبارتی
در مواضعی از صحیح مسلم و ترمذی و جمع
بین صحیحین و سایر کتب معتبره شما مسطور است
و همین واقعه بعینه بتفصیل با اندک فرقی
در صحاح و اصول ما نیز ذکر شده و لیکن چون
شما شیعه را دروغگو و مفتری میدانید
از کتب شیعه و صحاح خود نقل نکرده
و منکم حال ای برادر اولا از شما مسئلت
میکنم که شما با اینکه البته دیده اید این روایت را
و نقل اینها فقط را در کتب مذکوره ثانیا — البته مکرر مطالعه کرده اید صح

رجوع

رجوع نمایید بصحاح مذکوره و سایر کتب خود
و مقابله کنید این عبارات معروضه را با آنچه
در صحاح است اگر اختلافی در این حق صحبت
و مباحثه بنده با شما ساقط و اگر مطابق بود
و حال آنکه مطابق است زیرا که حال نخریر دیده ام
از پنجاه کتاب معتبر شما نزد حقیر موجود است و دواعی
بر بهتان و کذب که حب دنیا و ریاست و
شهرت و تعصب و تظاهر ان از اغراض
نفسانیه و دنیویه است بحمد الله در بنده نبوده و نیست
و لهذا قریب بیست سال است که در این ولایتم
و با هیچ حاکم و بزرگی مراوده و آشنائی نداشته



ونداردم و دردرا و بهرکم نامی و کنج عزلت
با کنج قناعت آرمیده و دامن از صحبت
و گفتگوی غیر فراهم چیده و از شئون و صنا
و فنون مراتب علمیه بتدریس و مباحثات علمیه
اکتفا نموده و باندک هنری که از این حاصل شده
قناعت کرده ام : ما آبروی فقر و قناعت
نمی‌بریم : با پادشه بگوی که روزی مقدر است :
و لهذا محض برادری و اخوت دینی و علمی در
مقام تصدیع و جسارت بر آمده ام و بناء
علی ذلک میگوئیم که آنچه شنیده بقواعد علوم
معانی و بیان و بدیع و منطق و اصول بدلالات

مطابقه

مطابقه و تضمن و التزام و به مقتضای منطوق
و مفهوم از این خبر و اثر شنیده ام دلالت
بر خلاف دعوی و نقض مدعای شما دارد بوجوهی
الاول آنکه بفرمایش عمر صریحا اینها یعنی
بیعت ابی بکر بدون مشورت و بر خلاف ا
اجماع امت واقع شده و لهذا تهدید میفرماید
که بعد از این کسی بدون مشورت از مسلمین
بیعت کرده نشود و با کسی بیعت نکنند مبادا که
هر دو کشته شوند و در این واقعه نیز اگر حفظ
خدائی نبود فساد و قتل واقع میشد لکن خدا
حفظ کرد مردم را از شرش پس معلوم میشود



کراهیة واقعه نیز بدون مشورت و برخلاف قول

عقلیه بوده و اما نقل اجماع پس نیز بقول فرموده

خودش که فرمود تمام انصار و تمام بنی هاشم

و جمعی دیگر از مهاجرین که با علی بن ابیطالب

و زبیر بن العوام بودند مخالفت با او نمودند

امتفید را از مطلب بدلالت مطابقه و آن

منطوق فرمایش ایشان مستفاد میشود و اما

آنکه بدلالت التزام و مفهوم عبارت مستفاد

میشود که این جماعت بتجهیز و تکفین حضرت رسالت

قیام و اقدام نمودند سهل است که تا واضح نبود

که دیگری نیز با این امر عظیم و خطب جسیم اقدام

نماید

التزام صح

نماید و لذا تعریضا میفرماید که علی بن ابیطالب

و زبیر و من معهما تخلف از ما نمودند و مشغول

غسل و کفن و تدفین پیغمبر شدند زیرا که تا بغداد

بیعت و آمدن از سقیفه بمسجد و بر منبر رفتن

و بیعت بعضی که در سقیفه نبودند و در مسجد

با خلفای خود طوعا ام کرها بیعت کردند صنو حاضرین

و مشغول بتجهیز حضرت فارغ نشده بودند

و این معلوم و مستفاد میشود که وفات حضرت

برای این جماعت از اسباب سرور بوده نه حزن

زیرا که از اشعرات مذکوره شما که اسیمی شنید بعج

از حضرت یا آنکه ذکری از وفات او یا آنکه

بودند و بعد صح

بتجهیز آن صح

ما امت او بودیم و او بیت و ستر ما لک
منحصر در نجات و ضرر ما جانبی و مالی در ما نه
نا شده پس بعد از ختم عمل خلافت و تعیین
خلیفه و حصول مقاصد خود جناب خلیفه بفرمایند
برویم بامر غسل و کفن و نماز بر حضرت اشتغال
نمائیم و تسلیه اهل بیت نمائیم نه آنکه در سقیفه بوده
بمنبر مشغول تکمیل بقیه اشتغال و عمل شوند و اهم
مستفاد میشود تضمناً و التزاماً و مفهوماً بلکه
و منطوقاً ایضاً که این امر برضای امت نیز
نبوده فضلاً از عدم مشورت و عدم اجماع بلکه
بتحکیم و تمهید شیخین و ابو عبیده الجراح بوده

برقرار

اگر عمداً بنا بر حضرت بعید داشتند
و محض حفظ امت و دین تعجیل
نموده بودند لازم بود که
صح

نه غیر ایشان از مهاجرین و انصار اما منطوقاً
تصریح خودش با اینکه انصار بنای خلافت
برای خود داشتند متعصبانه ذکر شده در خطبه
خواندن و اظهار مطلب نمودن بعد از گفتگوی
ابی بکر گفتن منا امیر و منکم امیر و ایضاً تصریح بخوف
خود از فساد شورش انصار و مهاجرین صریح
است بر عدم رضا چنانکه واضح است نزد عقلا
و ایضاً اگر برضا و رغبت بود تعجیل چرا بجا که
جنازه پیغمبر خود را گذارند بی غسل و بی کفن
و بروند عقب کار خود دیگر آنکه اگر این امر برضای
امت میبود چرا باید بسبب قتل سعد کشته شود

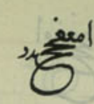
امیر

کرده شده برای او باشد و تا بقا اگر خلافت
برای اقامه حدود خدا و اقامه دین باشد
ولو باین تفصیل که حضرت خلیفه ثانی نقل
کرده پس هر کس و هر وقت با استغاثت و همراهی
و موافقت جمعی چنین دستگاه اسبابی فراهم کند
باید مرتکب اعظم قربات شده باشد نه مستحق
قتل و سیاست مگر آنکه جماعت مهاجرین و انصار
این امر را معصیت دانسته باشند یا آنکه عبادت
و رضای خدا مقصود نباشد و محض هوای نفس و تغلب
باشد این خلاف و هر کس نزد تدبیر و تزویر
و انجام اسباب لشکر و عسکر باشد و بتواند

عبادات

مجمع ادیان

غالبه بر دیگران بکند او دیگری بشود و الا لیکن این
داعی و حب ریاست در هر سری هست و مانع
یا خوف از خدا و رسول یا از خلق سبب خوف از خدا و رسول
که محل اعتبار نبوده از فرار تقریر و فرمایش خلیفه
ثانی بلکه تهدید از فساد خلقی بوده و الحاصل جای
عجب است که عقلا و علمای هر زمان مانند شما و نظایر
شما چرا دفع غشاوه و حجاب تعصب از ابصار
بصیرت و چشم باطن خود نمیکنند و با عقل سلیم
تدبر امور نمینمایند تا امر اقتدا واضح و آشکار شوند
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها
الثالث آنکه از منطوق و مفهوم این خبر معلوم



می‌بود که تمهید این اتفاق را ابوبکر و عمر و ابوعبیده
قبل از وفات حضرت نموده بودند و جماعت
انصار نیز برای خود بنای این امر را داشتند
و لهذا از طرفین حب ریاست محرک و داعی شد
که وفات پیغمبر را اعتنا و اعتباری نگذارند
بلکه خدا را نیز ملاحظه نکنند و در فکر کار ریاست
باشند چنانکه تصریح نموده‌اند که ابوبکر فرمود
رضیت لکم احد هذین الرجلین فبایعوا ایهما
شئتم و ایشان گفتند ابسط یدک لنبایعک دیگر
اسم دیگری در این اتفاق نبردند لکن نفهمیدم
سر این فرمایش عمر را ملتفت شده اید که صیغه باید

فلم اکره

فلم اکره مما قال غیرها کان والله ان اقدم فیضرب
عنقی ما یقضی مشار الیه قول ابوبکر که میفرماید
لهذا الحی من قریش مراد از مطلق قریش بود تا بنی
هاشم و ایشان که ابوبکر و عمر بالاجماع از طایفه
تیم و عدی بودند و بالفرض در نسب مطلق قریش بفرض بودن
ایشان و ابوعبیده اقرب از بنی هاشم و بنی امیه
نبودند و بر فرض بودن اقرب از علی و عباس و اولاد
عباس و زبیر و نحو هم نبودند و بالجمله اگر بخواهیم
در مقام انصاف و تحقیق امر برآییم همین خبر صحیح
منقول از صحاح شما از برای اولوالالباب و ذوی
الابصار کافیست بلکه هر فقره از فقرات همین

نقل صحیح صریح است در بیان مراد لمن بعده آه
الله الی سبیل الرشاد و حال آنکه از کتب شما
زیاده از هزار خبر دارند اوضح و اقوی و ادل
از این خبر هست که هر یک کفایت میکند ذوی العقول
با انصاف را بنحوی که معنی اذعان باشد و لکن
در این مختصر بهمین یک خبر اکتفا نمودیم و بعضی دیگر
بعلاوه این خبر در جواب ما الذی هو بر میرسید
مجموع آنچه آلوسی نقل نموده او و بالجمله نفی اجماع
و عدم رضایت تمامی انصار و تمام بنی هاشم
و تمام بنی امیه و اغلب اعاظم و اکابر صحابه از
مهاجرین و انصار و تمام حبیبان امت

رضای جمع ک

لهم الکرام

که بامر حضرت رسول خدا مامور جهاد شده و رفتند
بودند بلکه سوای سه نفر مذکور که همه ایشان موافقت نمودند
و راضی نبوده معلوم و محقق شد از صریح منطوق
این خبر بنحوی که هیچ منکر را مجال انکار نباشد
پس اثبات خلافت باجماع باطل شد و لو سلم که باید
طریق اثبات خلافت باجماع باشد نیز بوصیت
و بهمین دلیل ابطال خلافت حضرت امیر المؤمنین را
میفرمایند پس چرا در خلافت عمر متمسک بوصیت
ابی بکر میشوید و خلافت عمر را باجماع اثبات
نمیکنید و اگر بوصیت است چرا خلافت عثمان را
بشورای مقید بشش نفر با حصر و عبد الرحمن بن عوف

و نص از خدا و رسول صلعم

ثابت مینمایند اگر انصاف باشد و تعصب انّا
وجدنا آباءنا علی امّة دامن گیر نشود و سدّ
راه نشود واضح و آشکار است امر حق و لن تجد لسنّة
الله تبدیلا و لا لامر الله تحویلا و تعطیلا و حال
ای برادر با انصاف و عالم خالی از جور و اعتساف
شما بعقل و انصاف خود رجوع نمائید و خود جواب
خود را بگوئید در حدیث مکتوب خود فرموده
که نصب امام بر رعیت است این خبر صحیح را
که از بخاری و مسلم و سایر صاحبان صحاح
و غیرهم شنیده اید و خود در کتب خود دیده اید
در اثبات ابی بکر و خلافت دو خلیفه بعد از او

بکلام [illegible]

که بجا حضور رسید بین الفریقین بنحوی که
عرض کردم کدام باب از سه خلیفه را بیچاره
رعیت فقیر ما را نصب کردند بر فرض صحت
اصل مطلب و مدعی که اثبات و نصب امام
بر رعیت باشد بلکه کی و کجا رعیت راضی
بودند باقرار خود حضرت عمر که میفرماید کانت
فلتة فتنة و ایضا میفرماید وقی الله الناس
شرّها و ایضا میفرماید فکثر اللغط و ارتفعت
الاصوات حتی فرقت من الاختلاف الخ اگر مقصود
شما از نصب امام این سه نفر است که ادعای
مدعی کافی در جواب شما است اگر بعد از ایشان

میگویید حتی خلفای بنی امیه وبنی عباس خود

شما امامت وخلافت را زیاده از سی سال

نمیدانید وبعد از سی سال را سلطنت میدانید

وآن را از ابتدای صلح معویه با حضرت امام

حسن وتمام ایشان که بجبر وقت رعیت نصب امام

نمودند از این تفصیل که گذشت شما طایفه شیعه را

اهل بدعت وضلالت میدانید وحال اینکه

این طایفه اثبات امامت را که محل نزاع واختلاف

است با قواعد متقنه محکمه عقلیه از حکمت وکلام

وسایر علوم عقلیه که در جمیع اعصار وآن

جاریه میشود وبا اخبار صحاح وروایات معتبره

اتفاقیه

اتفاقیه بین الفریقین ثابت مینمایند اما

اینها لا اثبات با ادله عقلیه حکمیه زیرا که

امامت خلافت خداوند ورسول است

بهمان ادله که وجود پیغمبر لازم است در میان

خلق بجهت نظم معاد ومعاش عباد واکر امام

اعلم واعقل واعدل ومنصوب ومنصوص از

خدا ورسول نباشد چه اعتنا واعتبار

بشان او میتوان بود وحال آنکه بر فرض فوت

شما نیز واقع نشده یا افراد مدعی یکی باین قاعده

شما هم بخلیفه میرسید نه مقصود من شخص شما است

زیرا که بحمد الله شما عالم ودانا نید کسانیکه

پس چرا کسانی را که مدعی هستند

بلزوم نصب امام بر رعیت بلا دلیل

وحال آنکه در واقع ونفس الامر رعیت

راضی بوده ونه بالاجماع حاضر شده

ونه احد برا نصب کرده است

تکذیب وملامت نمیکنید وشیعه

بیچاره که مدعی نصب امام است

بنص از خدا ورسول باظهار

دلیل عقلی ونقلی از کتب صحاح

شیعه وسنی وکتب تفسیریه

آیات نازله در باب امامت را

تصریح وتعیین نموده اند

تکذیب وملامت میفرمایید

صحح

این ادعا میکنند حکمی میکنند که مدعی تسلیم
ندارد بلکه ینسبون الیهم و یقولون فی حقهم
ما لا یرضون به و اما نصوص اما بنص خدا و نبی
منها انما ولیکم الله الآیة و منها در آیه مباهله
نفس نبی بود نص و منها یا ایها الرسول بلغ ما
ما انزل الیک الآیة و منها آیة تطهیر و منها
سورة هل اتی و منها و منهم من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله و نحو ذلک از آیاتیکه
باجماع و اجماع فریقین در حق حضرت علی
بن ابیطالب خصوصا با در حق او و عیال و دو
فرزندش فرود آمد و اما نص رسول منها

انت منی

صحح

انت منی بمنزلة هرون من موسی و منها من کنت
مولاه فعلی مولاه و منها فی قوله فی غزوة الحدیبیة
خطاب بقریش فرموده لتنتهن عنها او لیبعثن الله
او لیبعثن علیکم من یضرب رقابکم بالسیف
الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی فقال بعض اصحاب
رسول الله و من اولئک یا رسول الله صلعم قال
منهم خاصف النعل و قد کان اعطی رسول
الله نعله علیا یخصفه و منها کان قال لوفد
ثقیف لتسلمن او لابعثن الیکم رجلا منی او قال
مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیسبین ذراریکم
و لیاخذن اموالکم قال عمر و الله ما اشتهیت

الامارة الا يومئذ فجعلت انصب صدري
لها رجاء ان يقول هذا فالتفت الى علي فاخذه
بيده ثم قال هو هذا هو هذا مرتين ومنها
ايضا عن عبد الله بن احمد بن حنبل باسناده
عن ابي الخدري قال كنا جلوسا في المسجد فخرج
علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي ع في بيت فاطمة ع
فانقطع شسع نعل رسول الله صلى الله عليه وآله فاعطاها
عليا يصلحها ثم جاء فقام علينا فقال ان منكم
من يقاتل على تاويل القرآن كما قاتلت على
تنزيله قال ابو بكر انا هو يا رسول الله قال
لا قال عمر انا هو يا رسول الله فقال لا ولكنه خاصف

النعل

سعيد ح

يصلحها

النعل قال اسمعيل محدثني ابي انه نشد عليا بالرحبة
فاتاه رجل فقال يا امير المؤمنين هل كان من حديث النعل
قال وقد بلغك قال نعم قال اللهم انك تعلم
انه مما كان يحدثني رسول الله على ما في الكتاب
على المناقب والغزوات وغيره من الصحاح
كه اشاره بچند فقره قبل از اين شد بار ديگر
از نصوص آيات واخبار مذكوره در صحاح
وكتب معتبره رسالة الكتاب مبسوطا خواهد شد
ان شاء الله العظيم جميع آنچه مبنى بهم وحال آنكه
هزارها را ننوشته ام همه از كتب صحاح وسنيه
كتب معتبره شما است ويك سطر بلكه يك كلمه از كتب

النعل ح

شما موجود است كه خود ديده ام
بلكه يك سطر از كتب شيعه
نقل كنم ح

امعفحص بدوح

شیعه نقل نکرده و هر یک را بچشم خود در کتب
معتبره دیده نوشته‌ام که ما را شیعه بیچاره
بدون تحقیق و هر سبکی نسبت داده شده باشد
و اسباب تخطئه و بی اعتباری قول شما نزد باشد
تفصیل داده‌ام
و در جواب سید محمود افندی پیش از این خصوص را
و نقل از کتاب و جلد و جزو و ورق و تمام آنها را
متعرض شده‌ام و در رساله منهاج الدرایه
در باب امامت پیش از این دو رساله تفصیل داده‌ام
اگر بخواهید رجوع بآنها نمایید نیز بلکه از شما
خواهش میکنم که از روی انصاف و بدون غرض طلباً
لمرضات الله رجوع بصحاح و کتب معتبره از اهل
سنت و جما

امعفحص بدوح

سنت و جماعت نمایید تا بمفاد والذین جاهدوا
فینا مصداق لنهدینهم سبلنا شوید من از روی
اخلاص غائبانه نزد شما میدهم لا غیره زیارت مطالب
رحمت
راجعه باین مقام بهمین قدر اکتفا نمودم محض
اعلام و تذکر شما باشاره اختصار شد تا فی
التفاصیل برجوع و مجاهده و تتبع شما ان شاء الله
معلوم خواهد شد وفقنا الله و ایاکم لمرضاته
و جعل مستقبل امرنا و امرکم خیراً من ماضیه
و اما اینکه در مراسله خود و فقره نامه از آن
که از کلمات امامیه و اشتهار ایشان بآیات
و اخبار و عقل مرقوم نموده بیان هر یک در جواب

ان تعریض یا تلویح ایراد شما واشاره باینکه الفاظ
ان یقول المکرر بما لو ثنا بعد واثنین معلوم شده
ومیشود لهذا عنوان وبیان مخصوص لازم نداشت
و بتطویل بلا طائل و تفصیل بی حاصل
معتد نیز نیست پس رجوع بانچه اقدم است
اولا و اقدم است فنقول فقره سیم ان
مراسله شما این بود که منطوق و مفهوم
موافق و مخالف آیات شریفه و نص و سنت
اصحاب کرام و اتفاق اهل حرم واجب و نه
مندوب بلکه حرام است چون این فقره
مشتمل است بر دو مطلب لهذا جواب ان
صح

ولکن خاتمه رساله را
من البدء الی الختم
در جواب از ایات
اخر مراسله شما
وارد ادید
تا جواب مطابق
سؤال
باشد
صح

بر دو اصل نموده تا جواب هر یک بر وفق ان
داده شود الاصل الاول فی بیان معنی الصحابة و تمییز
اعیانهم واشخاصهم ومن یصدق علیه هذا الاسم
لغة وشرعا وما یجوز فی حقهم وما یمتنع علیهم
و لهذا این اصل را نیز مبتنی بر دو فصل نمودیم
فصل اول در بیان معنی اصحاب لغة وشرعا و صدق
ان بدان ای برادر که لفظ اصحاب و صحابه
و صحب بسکون حاء علی الاصح هر سه جمع
صاحب است اگرچه در این اخیر بعض لغویین
و علماء عربیه خلاف کرده اند کیفما کان صاحب موضوع و مستعمل ع
در مطلق رفیق و مصاحب و همراه و هم صحبت

باشخص است یعنی لکن در عرف متشرعین
بشریعت سید المرسلین عبارت از کسانی
که درک صحبت آن حضرت نمودند با ایمان
بآنحضرت لا اقل تا اینجا فرق بین عامه و خاصه
نیست در بقاء بر ایمان و ثابت و مستقیم بودن
در دین قویم و صراط مستقیم ماندن تا زمان وفات
حضرت یا زمان وفات خودشان یا اندکی
بعد از زمان حضرت یا بعد از وفات حضرت دور
نیست که محل اختلاف و منازع و خلاف
باشد که عامه ایشان را داخل میدانند
و خاصه خارج میدانند و دور نیست که عقلا

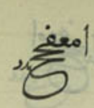


و شرعا در این مقام حق با شیعه باشد و کذا بعضی
از عقلاء و علماء و منصفین از عامه نیز قائل
بهمین قول میباشند و بنا بر قول بدخول ایشان
در عنوان اصحاب و لو بعد از ارتحال نبی از دنیا
بعضی قائلند بر اینکه همه ایشان عدولند و لو
با ارتکاب گناه کبیره بلکه ارتداد و بعضی قائل بتفصیل
و قائلین بتفصیل نیز چند فرقه شده اند چنانکه
ابن الوسی در رساله اللاهوریه از خطیب نقل
کرده است که او میگوید قول بعدالت صحابه
مطلقا باطل است و عضدی در شرح مختصر الاصول
ابن حاجب میگوید اکثر مردم بر آنند که همه صحابه

عدو ایشان‌اند و قبل هم کغیرهم یعنی اصحاب و غیر
اصحاب از امت حضرت رسول صلعم یکسانند
و لهذا عدول و غیر عدول در ایشان یافت میشود
پس محتاج بجرح و تعدیل‌اند و بعضی گفته‌اند که
صحابه و غیر ایشان یکسانند تا زمان ظهور
فتنه یعنی میان حضرت امیر المؤمنین علی ع و معاویه با عایشه
و معتزله گفته‌اند که اصحاب عدول‌اند مگر کسانی که
معلوم شده باشد مقاتله او با علی بن ابی طالب ع
زیرا که او مردود است الخ کلام عضدی در تفصیل
مذاهب بعد شروع میکند در ترجیح
قول بعد از آن جمیع والحاصل در صدق لفظ اصحاب

و فی الحقیقة مقصود اینست که
عایشه و معویه بدون حق
بلکه ظلما و عدوانا با حضرت
امیر المؤمنین نزاع
واضح البطلان
نمود و با علی [illegible]
[illegible]

اهبر



اصحاب و عدالت ایشان آنچه بنظر حقیر رسیده است
از مذاهب مشهوره بین خاصه و عامه و شیعه
و سنی این بود که عرض شد و ترجیح احد الاقوال
بر اهل عقل و صاحبان انصاف واضح است
و مستغنی از توضیح است فصل دیگر در بیان
آنچه در حق ایشان جایز و غیر جایز است اولا
باید دانست که از فصل اول معلوم شد که شیعه
میگویند صدق لفظ اصحاب عقلا و شرعا بر اشخاصی
میشود که درک صحبت حضرت نموده و ایمان بحضرت
آورده و باقی مانده‌اند بر این نهج قویم و صراط
مستقیم دلیل ایشان گذشته از براهین عقلیه نقلیه



صحیح وقول صریح علما و بزرگان و اجلّه و اعاظم
اهل سنت و جماعت از صاحبان صحاح و غیرهم
در تفاسیر و غیرها مبنا شد که از خدا و رسول
تصریحًا و تلویحًا در حق جمع کثیر و جم غفیر از صحابه
نقل کرده اند اما از خدا و نداق الا در حق
آنانکه در واقعه احد و حنین فرار کردند
و در حق نظایر ایشان فرموده یا ایها الذین
امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم
الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه
جهنم و بئس المصیر در وقعه حنین علاوه بر فرار

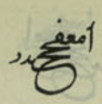
قالوا

ترجمه کلمه اللفظ ایه اینستکه
ای مؤمنان هرگاه ملاقات نمودید
کفار را موج و متحرک که بسیار
نیست نکنید پشت را و فرار
برقرار اختیار ننمائید بلکه
مانند کوه ثابت قدم باشید
زیرا که اگر کسی در روز جنگ
بدون قصد حیله با دشمن
یا بجهة رسیدن مدد و لشکر بکه
اشتغال رسیدن او بود از او
فرار کند مبتلا میگردد بغضب
از جانب خدا و در دوزخ مسکن او
جهنم است و بد عاقبت است
منه منه

قالوا لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز
منها الاذل الایات بلکه تمام سوره منافقین
از اصحاب حضرت در واقعه تبوک در سوره
توبه میفرماید در حق متخلفین از اصحاب
یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله
الی قوله یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم
و لا تضروه شیئا و الله علی کل شیء قدیر و ایضا
در همان سوره میفرماید لو کان عرضا قریبا
و سفرا قاصدا لاتبعوک الی قوله و الله یعلم انهم لکاذبون
و بالجمله آیات در ذم و تفسیق و تکفیر متخلفین
و منافقین از اصحاب حضرت در این سوره و غیره

در حق منافقین هم

وجه اینکه آیات آن در سوره
ترجمه نکردم اینستکه تا
سوره وارد در منافقین
و متخلفین است و لهذا اینها
تمام سوره را رجوع نمایند
بتفسیر فارسی مانند
تفسیر مرحوم ملا فتح الله
و منهج الصادقین
منه



این سوره زیاده از حد حصر و احصا میباشد
چنانکه بر مطلع و متتبع پوشیده نیست و بعید
از عاقل از علما و مفسرین اهل سنت در
مقام انکار نزول این آیات در حق این اصحاب
نیست و چگونه میتوانند منکر شد و حال آنکه
اغلب آیات مصدر بخطابات شفاهیه از قبیل
یا ایها الذین آمنوا و نحو آنست و همچنین فرار
شیخین در غزوهٔ خیبر که بعد از آن تعریضا اشاره
بفرار ایشان و مبالغه در مدح علی بن ابیطالب
حضرت رسالت فرمودند لاعطین الرایة
غدا الحدیث که از جملهٔ فقرات آن کرار غیر فرار است

تمام حدیث و ترجمه اینست که فرمود
لأعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار
غیر فرار یفتح الله علی یدیه الباب
یعنی فرمود در شب آخر محاصره قلاع خیبر
فردا امید هم علم را بدست کسیکه دوست دارد خدا و رسول را
خدا و رسول او دوست دارند
او بود و او کیست حمله کرار

اشاره باینکه آن حضرت مثل شیخین نیست
که فرار کند و اشتهار این فقره بر نحوی واضح شده است
که ابن ابی الحدید در قصیدهٔ فتح خیبر گفته
در حق شیخین : وما انس لا انس الذین تقدما
و فرهما والفر قد علما حوب : و للرایة العظمی
و قد ذهبا بها : ملاء بن ذل فوقها و جلابیب
یشلهما من آل موسی شمردل : طویل نجاد السیف
اجید یعبوب : یمج منونا سیفه و سنانه :
و یلهب نارا غمده و الانابیب : احضرهما ام
حضر اخرج خاضب : اذان هما ام ناعم الخد
مخضوب : عذرتکما ان الحمام لمبغض : و ان

بقاء النفس للنفس مطلوب : لیکن طعم الموت
والموت طالب . فکیف یلذ الموت وکون
مطلوب بعد در مقام مدح حضرت امیر ع
برمیآید تا آخر قصیده واما از رسول خدا
تصریح بفسق وکفر وارتداد بعض صحابه در
زمان خودش وبعد از زمان خودش روایات
بسیار است که صاحبان صحاح وغیر ایشان
از اجلّه واعاظم علماء در کتب خود متعرض شدند
واین حقیر بعض از آن اخبار را در اینجا ذکر
نه بسیار بلکه عشری از معشار از آن نقل میکنیم
وفیه الکفایة لاولی الابصار ولمن القی السمع

فصل

فلیته لا استماع الآثار فقول نصوص روایاتی
چون در ابواب عدیده است لهذا در رشته [۳]
فصل بیان مینمایم فصل اول در صحیح بخاری
در مجلد هفتم در کتاب رقاق در باب حوض
در تفسیر قول خدا تعالی انا اعطیناک الکوثر [۲]
از عبد الله از حضرت رسول روایت کرده
که فرمود آن حضرت من فرطکم [۳] وپیشرو شمایم
بر حوض ومرا اینه میآورند در کنار حوض
نزد من مردانی از شما تا اینکه آنها را میربایند
پیش من واز ایشان پس میگویم ای پروردگار [۴] اصحاب
من میباشند خطاب میرسد نمیدانی چه احداث

[۲] با سانید معتبره خود صح

[۳] فرط بمعنی علامت وقت نه نوره و ... منازل
وبمعنی کسیست که پیش از قافله بمنزل آید
وبرای رفقا وهمراهان منزل بگیرد
ودر این حدیث هر دو احتمال ... مناسب است
منه

[۴] پروردگار صح

کردند و چه بدعت گذاشتند بعد از تو
و متابعت کرده عبد الله را در این خبر عاصی
از ابی وایل و ابی حصین از ابی وایل از حذیفه
از حضرت رسول مثل او و از ابن عمر از
حضرت رسول همچنین و کل از انس بن مالک
از حضرت مثل اینها و کل از سهل بن سعید
از حضرت و لکن ابو سعید از حضرت در
آخر این روایات زیاد کرده است سحقاً را
که پس از من مسکو هم این جماعت از من باشند
پس گفته میشود به من نمیدانی چه احداث کردند بعد
از تو پس میگویم سحقاً سحقاً لمن غیر بعدی

یعنی



یعنی با ما لا شدن و سوده شدن باد از برای
کسانیکه تغییر دادند بعد از من و از سعید بن
مسیب روایت شده است در تلو همین اخبار
از بخاری که خبر داده است از حضرت که فرمود
وارد میشود بر من در روز قیامت رهطی
از اصحاب فرمود من پس دور کرده میشوند
از حوض پس من میگویم ای پروردگار اینها اصحاب
منند خطاب میرسد که تو نمیدانی آنچه را
که احداث کردند بعد از تو اینها مرتد شدند
و برگشتند بر عقب و پشت و بطریق قهقری بکفر
اصلی اولی خود برگشتند و گفت شعیب از زهری

که او گفت ابو هریره با سه طریق روایت کرده است

و لکن عطاء بن یسار از ابو هریره نقل کرده است

که او گفت فرمود پیغمبر ص که در اثنای ایشان

من ناگاه میآورند جماعتی را تا حدی که نمی شناسم

ایشان از ایشان بیرون میآورد مردی و حایل میشود میان

من و ایشان پس میگوید بشتابید برفتن مرا

میگویم بسوی کجا میگوید بجانب آتش قسم بخدا

میگویم چه کرده اند میگوید مرتد شدند بطریق

قهقری بکفر اصلی اول برگشتند پس نمی بینم

که خلاص شود از جماعت مگر مانند گوسفند

مهمل که از میان گله گوسفند بیرون رود الخ

کنند و نظایر این روایات در خصوص این مقام

و مانند آن بهمین الفاظ و معانی زیاده از

پنجاه و کمتر از صد روایات در صحیح بخاری

و مسلم و غیره مندرج و مانند کتب است فرق بین عبارات

صحاح و غیر مانند فرق بین روایات نیست که

از بخاری مجمله کمی از شما که تتبع نقل شده

و اگر بخواهید بعد از ملاحظه و دیدن

این روایات در بخاری رجوع بصحاح و کتب

دیگر نیز نمایید تا یقین بصدق عرایض داعی

و عدم تعصب حقیر بر شما واضح شود بعد میان

خود و خدا با نچه بر شما معلوم شد از این روایات

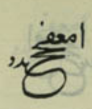
و آنچه پیش گذشت و بعد میاید عمل کنند نفکر
دوم در مجلد هشتم در کتاب توبه مرتدین
با قبول کردن ونکردن توبه ایشان در باب قتال
خوارج وملحدین بعد از قول خدا تعالی وما
کان الله لیعذبهم قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین
لهم ما یتقون بود عبد الله عمر گفت که ایشانرا [بدترین]
اشرار خلق خدا میدانست و گفت که ایشان
آیات نازله در حق کفار را در حق مومنین
قرار دادند یعنی تحریف [تغییر] کلام خدا نمودند
و در عنوان آیه شریفه والذین یحرفون الکلم
عن مواضعه تا آخر آیه داخل شده بودند ونیز

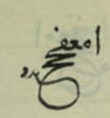
روایت

لیضل

روایت کرده است با سناد خود از ابی سلمه
وعطاء که ایشان سوال نمودند از ابی سعید
خدری و گفتند آیا شنیده از رسول خدا که
بفرماید در حق حروریه بیرون میاید در این
امت قومی و نفرمود از این امت که شما حقیر
و اندک میشمارید نماز خود را با نماز ایشان
میخوانند قرآن را ولیکن نمیگذرد حلوق ایشان
با قومه حنجره و کاوی ایشان را میکوبند و از
میگذرند از دین مانند گذشتن تیر از کمان الحدیث
ونیز روایت کرده است بشر بن عمرو از
سهل بن حنیف که گفتم باو که آیا شنیده رسول

گفت آری و شنیدم هم





خدا را حمد که بگوید در حق خوارج چیزی را
گفت بلی شنیدم او را و اشاره فرمود بدست
مبارک بجانب عراق و فرمود زود است
که خارج شود از این طرف و جانب که عراق
باشد قومی که میخوانند قرآن را و تجاوز نمیکند
از ترقوه و گودی گلوی ایشان را و بیرون میروند
و فرار میکنند از دین مانند تیر از کمان
و نیز همین روایت را با اندک تفاوت لفظی از ابن
عقیل از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه روایت کرده الا اینکه در اخر
این حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیاده

از اول

کرده است لفظ حیث اینما لقیتموهم فاقتلوهم
فان فی قتلهم اجرا لمن قتلهم یوم القیمة و نیز ابو
سعید خدری این روایت را نقل کرده است بطرق
بعد در اکمال اشاره بآن نموده و بالجمله این
مطالب نیز در مواضع عدیده از صحیح و سایر
صحاح بطرق مختلفه نقل شده است و حقیر
اختصار اقتصار بهمین قدر نمودم محض اعلام و
اطلاع کسی هرکه رجوع خواهد نماید بمظان ذکرش
از ابن صحیح و ابن مجاهد و ابن باب که معتبر معتمد
باعتراف نواصبه در بیان بعض اخبار که وارد
در باب اصحاب فتنه و داخلین در فتنه و اخبار

یعنی در هر جا بیابید ایشان را
بکشید پس بدرستیکه
در قتل ایشان اجر عظیم است
برای کشنده ایشان
در روز قیامت صح



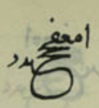
بکفر ایشان بنص صریح در مجلد هشتم از بخاری
در کتاب دیات در تفسیر آیه ومن احیاها فکانما
احیی الناس جمیعا روایت کرده است خبر داد
ابو الولید گفت خبر داد ما را شعبه گفت خبر
داد ما را واقد بن عبد الله از پدرش از
ابن عمر حضرت رسول ص که خطاب باصحاب
نموده میفرمایند بر نگردید بعد از من بکفر که
بزنند بعض شما گردن بعض را ونیز روایت کرده
بسندهای خود از جریر که گفت پیغمبر ص در حجة
الوداع بعد از امر مردم بسکوت فرمود بر نگردید بعد
از من بکفر که بزنند بعض شما گردن بعضی را و این

روایت کرده
١٥٥

روایت کرده است از ابو بکره وابن عباس
از حضرت ص و ابن قتیبه در احادیث کتاب وابن
وجلد ونیاب و غیرها بسیار روا کنفاء باین قدر
بجهت تنبیه وتذکر و تذکر اولی الافئدة والعقول
والابصار است والسلم علی من اتبع الهدی
اکمال و ایضاح مخفی نماند که آنچه از خدا و رسول
نقل شد در مقام ذم و تفسیق و تکفیر صحابه بلا
شبهه در حق کسانیست که صادق لفظ اصحاب
و مخاطب بخطاب مؤمن بودند لوجوه الاول
اینکه در آیات بخطاب شفاهی یا ایها الذین
آمنوا مخاطب شدند و هکذا من القرآن که تصریح

باینها شده از برای اهل بصیرت واما در
اخبار فضل او که در باب حوض بلفظ اصحابی
واقع شده در حق ایشان میفرماید ومسلمات
که اینجا وآنکه در زمان حضرت رسالت
نموده لفظ اصحاب در حق اینها صادق بود
وبعد نیز مراد کسانیست که در زمان حضرت را
نمودند واحداثیکه احداث نمودند بنحوی که بیان
رجوع قهقری بکفر باشد باید از شما پرسید
که امر بزرگی باید باشد یا امر کوچک وعلی
ای التقادیر بنده میدانم ولی میگویم زیرا که
خواهید گفت هنید ن خصم حجت نیست بر ما

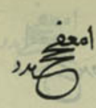
خصم اگر



خصم اگرچه بنده هزار قسم نحو نرم برانصاف
وعدم تعصب بنا براین شما انصاف بدهید
وخود را از عذاب خدا ومخالفت حضرت رسول صلعم
کنید اما احادیث فضل دویم نیز مسلما رئیس
خوارج از اصحاب بوده است ودر حضور
در زمان حضرت نموده بدلیل اینکه نظیر دوا ما
مروی است ابوسعید خدری نقل کرده باینطریق
که گفت در یک زمانیکه پیغمبر قسمت میفرمود
مالی را ناگاه ذو الخویصره تمیمی آمد وعرض
کرد یا رسول الله صلعم عدالت کن در قسمت فرمودند
وای بر تو کیست که عدالت کند اگر من عدالت

قسمت نکنم پس عرض کرد اذن بده هبه تا بمن
کردن او را فرمود وا گذار او را بجهت آنکه
برای او اصحابیست که حقیر میشمارید نماز خود را
در جنب نماز ایشان و روزه خود را
در جنب روزه ایشان قرائت میکنند از دین
مانند تیر از کمان تا آنکه میفرماید نشانه
ایشان اینست که بزرگ ایشان مردیست که
یکی از دو دست او یا آنکه فرمود یکی
از دو پستان او مانند پستان زنان است
یا آنکه فرمود یا آنکه مانند پاره گوشت
است که شیر میاید از آن پستان زنان بعد

آمو



فرمود خروج میکنند این طایفه بر بهترین طایفه
از خلق و مردمان پس گفت ابو سعید شهادت
میدهم که شنیدم از پیغمبر این حدیث را و شهادت
میدهم که علی کشت ایشان را و من با او بودم که
آوردند آن مرد را بهمان نشانه و علامت که
پیغمبر فرمود گفت ابو سعید پس آیه یعنی
ومنهم من یلمزک فی الصدقات در حق این طایفه
نازل شده حال ای برادر تامل فرما و بعین
انصاف نظر فرما در استغراب ابو سعید تا بدانی
اینجماعت کلا او بعضا از صحابه و مدرک
زمان حضرت بودند و نیز از این حدیث و بعض

احادیث منقوله در باب اهل فتنه معلوم
میشود که با حضرت امیر المومنین ع مقاتله و نزاع
کرده بر باطل بوده و حضرت و اصحابش خیر فرقه
من الناس بوده و فرمایش که فرموده است لا
ترجعوا بعدی کفارا الخ در حق طرف مقابل علی
است اما دلالت این حدیث که معلوم شد
منقض حضرت و شهادت ابو سعید و نقل بخاری صحیح
خود و کذا سایر اصحاب صحاح و اما دلالت
احادیث وارده در باب اهل فتنه یکی حدیث
متفق علیه جمیع محدثین و صاحبان صحاح
و غیرهم از اعاظم عامه در باب عمار یاسر که

تقتلک

هر که صح

خیر صح

یعنی بر نگردید بعد از من کافر صح

تقتلک الفئة الباغیة و باجماع فرق کشنده او
لشکر معاویه بوده اند و یکی دیگر حدیث صحیح
منقول در صحیح بخاری و غیره در کتاب فتنه
باسناد خود روایت کرده است از حسن بصری
و او از ابو بکره که او گفت مرا اینه بتحقیق که خداوند
مرا منتفع نمود در روز جنگ بکلمه که شنیدم آن
پیغمبر ص در زمانیکه عجم و فارسیان پادشاه کرده اند
بر خود کسری را فرمودند رستگار نشوند قومیکه
اختیار خود و ریاست خود را بزنی وا گذارند
و لعل ان شاء الله در اصل ثانی بیش از این توضیح
و بیان این مطلب بشود باعانت خدا و حسن توفیق

دختر صح

و مثبت او و علی من تغییر المرام السلام
از تفسیر ثعلبی در تفسیر قول خدا تعالی ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم مخصوص به این طریق نقل کرده است
که پیغمبر ما نید روایت کرده است که پیغمبر ما نید
خلف بن خلیفه از ابی هاشم از ابی سعید
خدری گفت بودیم ما که میگفتیم پروردگار
ما یکی و پیغمبر ما یکی و دین یکی پس اینخصومت
چیست چون روز صفین شد و حمله کرد بعضی ما
بر بعضی گفتیم این است مدلول این شریفه و آن
صحیح بخاری در مجلد چهارم در اوایل صفحه
سیزدهم از خیاب بمعنی که قریب بکجر و از آن است

دابر

در باب اینکه ذمه مسلمین و جوار ایشان
یکی است پیغمبر ما بید خبر داد ما را محمد گفت خبر
داد ما را وکیع از اعمش از ابراهیم تیمی از
پدر خود گفت خطاب کرد علی ع ما را پس گفت نیست
نزد ما کتابی که بخوانیم مگر کتاب خدا و آنچه در این
صحیفه میباشد گفت در این صحیفه است
احکام جراحات و سن شتران و اینکه مدینه
حرم است از یکسر تا فلان مکان پس هر که
در آن مسافت احداث فتنه و حادثه نماید
یا پناه دهد محدثی و مفسدی را پس بر او باد
لعنت خدا و ملائکه و مردم جمیعا. و یقول

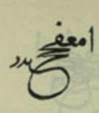
پس در این صحیفه چیست ع



نکند خدا از او صرفی و عدلی را و کسیکه دوست
بدارد و متابعت کند غیر موالی و اقربای
خود را پس بر باد مثل آنکه ذکر شد یعنی لعنت
خدا و ملائکه الخ و اینکه ذمه مسلمین یکیست
هر که خجل کند کسیرا و سبب حقارت او شود
پس بر او باد مثل آنچه گفتیم از لعنت و غیره
و در صحیح مسلم در مجلد ششم بعد از دوسه
جزو از اوراق آن گذشته باسانید خود از اعمش
از ابراهیم تیمی از پدر خود گفت خطابه کرد
علی ما را پس گفت کسیکه گمان کند که نزد
ما چیزی غیر از کتاب خدا و این صحیفه هست

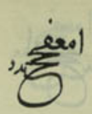
مسلمانیست ۲

دیدیم



دیدیم صحیفه را او بخته بغلاف شمشیر
خود را پس گفت در این صحیفه است اسنان
شتر و بعض احکام جراحات و اینکه فرمود
پیغمبر مدینه حرم است تا آخر حدیث بنحو بخاری
الا آنکه در این کتاب بجای من تولی غیر موالیه
من ادعی الی غیر ابیه او انتمی من انتمی الی غیر
موالیه یعنی کسیکه نسبت بدهد خود را بغیر
موالی خود و در فقره من ادعی الی غیر ابیه احتما
هر دو در توضیح بیانش بعد از اقتضا مقام
خواهد شد و نیز در صحیح مسلم در مجلد ششم
دو با پنج در باب مکه معظمه و حرم بودن آن

مذکور است از اخبار



و روایتی از ابن عباس نقل کرده است که فرمود
رسول خدا در روز فتح مکه که این بلد را
خداوند حرام خود قرار داد از روزیکه آسمانها
خلق کرد پس آن محترم است باحترام خداوند
تا روز قیامت نباید بکند کسی از آن بته
خاری و نباید برمانند و نیز نرمانند کسی صید را
و نباید بردارند از آن سنگی یا چیزی دیگر را
و نباید حلال کرد در آن پس عرض کرد عباس
عم حضرت یا رسول الله مگر اذخر بواسطه
آنکه اهل مکه اذخر را برای خانها و قبور
خود میکشند و میبرند پس آنحضرت فرمود الا

الا اذخر

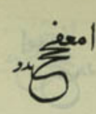
الا الاذخر و بخواهش عم خود رخصت فرمود برای اهل
مکه و اموات ایشان باستثنای اذخر و از
جمع بین صحیحین حمیدی در حدیث صحیح هم از مسند
امیرالمؤمنین ع علی بن ابیطالب از متفق علیه
نقل کرده باسناد خود از یزید بن شریک بن
طارق تیمی گفت دیدم علی ع را بر منبر خطبه میخواند
پس شنیدم او را که فرمود نه قسم بخداوند که
نیست ما را نزد ما کتابی که بخوانیم بجز کتاب خدا و
در این صحیفه است پس گشود آنرا دیدیم در
آن بعض احکام جراحات و اسنان شتران
تا آخر حدیث مرقوم مکی اینکه بجای [illegible]

عن موالیه اینعبارت است من والی قوماً
بغیر اذن موالیه و در روایت دیگر من ادعی
الی غیر ابیه او انتمی الی غیر موالیه و اینقدر
از فرق سهل است و در جمع بین الصحیحین حمیدی
در حدیث چهل و هشتم از افراد مسلم در
صحیح از مسند ابی هریره باسناد تا بو از
اعمش از ابی صالح از ابی هریره از رسول خدا
روایت کرده فرموده مدینه حرم است تا آخر حدیث
و نیز در حدیث سفیان بن عوان باندک فرقی
و در روایت شیبان از اعمش کالت و نیز حمیدی
از صحیح مسلم بطریق دیگر از حدیث ابی یعقوب

بن عبد

یعنی کسیکه دوستی بدارد
قومی را بدون اذن آقایان خود منه

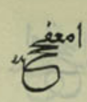
یعنی کسیکه خوانده شود
باسم غیر پدر خود مانند زیاد
بن ابیه و عمرو عاص که عاص
از جمله پنج نفر بود که ادعای
او را نمودند و نحو هما از اولاد
البغایا این ظاهر لفظ حدیث است
و باعتبار باطن حضرت رسول صلعم
مکرر فرموده انا و علی ابوا هذه
الامه والله اعلم منه کرده است عم



بن عبد الرحمن رحمه الله از سهل از پدرش از ابی
هریره از رسول خدا صلعم و بالجمله این حدیث در
اغلب صحاح و کتب معتبره شما بطرق عدیده
با فرق فی الجمله روایت شده است و محل شاهد
از همه بعد از این معلوم خواهد شد و در مجلد
سیم در اثنای جزو ثانی از آن باسناد خود
روایت کرده از وهب بن بقیه از خالد بن عبد
الله از جریری از ابی نضره از ابی سعید خدری
که او گفت رسول خدا صلعم اگر بیعت کرده
شد از برای دو خلیفه پس بکشید دویم از آن
دو خلیفه را و نیز روایت کرده است باسناد

خود از زهیر بن حرب و اسحق بن ابراهیم که
گفت اسحق خبر داد ما را و گفت زهیر حدیث
کرد ما را جریر از اعمش از زید بن وهب از
عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه که گفت داخل
شدم مسجد را پس ناگاه دیدم عبد الله بن
عمرو عاص نشسته در پناه دیوار کعبه و مردم
در اطراف او جمع اند پس من نزدیک رفتم
و در میان جمع نشستم پس گفت عبد الله بودیم
با رسول خدا در سفری رسیدیم بمنزلی و خیام
بر پا نمودیم و در خیام خود قرار گرفتیم ناگاه
منادی رسول خدا ندا در داد الصلوة جامعه

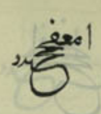
پس جمع



پس جمع شدیم نزد رسول خدا پس فرمود هیچ
پیغمبری قبل از من نبوده مگر آنکه بر او واجب
بوده دلالت کند امت خود را بچیزی که صلاح
و خیر ایشان در آن دانسته و منع کند و بترسانند
ایشان را از آنچه شر ایشان را داند و بتحقیق
قرار داده شده است خیر و خوبی این امت
در اول ایشان که باید از زمان خود حضرت است
و زود باشد که برسد آخر ایشان را بلائی و امور مکروه که
انکار کنند آن را و بیاید فتنه که اسیر و بنده خود
بکنند و بیاید فتنه که بگوید مؤمن این است هلاکت
من پس از آن فتنه زایل شود و بیاید فتنه بعد از آن

یکدیگر را صح

که بگویید مومن این همان فتنهٔ مهلکه مبطلات
پس هر که بخواهد از آتش نجات یابد و داخل
بهشت شود خوش است که بمیرد در حالتیکه ایمان
بخدا و قیامت داشته باشد و هر آینه خواهد
آمد بسوی مردم آنچه نیکه دوست دارد آمدنش
از او و هر که بیعت کند با امامی باید که بدست بدهد
او را و ثمرهٔ قلب که اعتقاد است با او عطا کند
و باید اطاعت کند او را دوست از بیعت او نکند
و اگر بعد از آن امام دیگری آمد و ادعای
امامت کرد و با امام سابق که مردم با او بیعت
کرده اند منازعه کرد بزنید گردن امام ثانی را
بی اهر



پس راوی حدیث عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه
گوید بعد از این تفاصیل پیش رفتم و گفتم قسم
میدهم تو را بخدا تو خود شنیدی از رسول
خدا این مطالب را پس بدست اشاره بدو گوش
و قلب خود کرد و گفت از رسول خدا (ص) شنیدم بـ
گوشم و اعتقاد کرده و دیده و فهمیده ام بقلبم
پس با او گفتم اینک پسر عم تو معویه امر میکند ما را
که بخوریم اموال خود را در میان خود بطریق
باطل و بکشیم خود را و حال اینکه خدا تعالی میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل
الا ان تکون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا

انفسکم ان الله کان بکم رحیما پس از استماع
این بیان از عبد الرحمن عبد الله بن عمرو بن
العاص ساعتی ساکت شد پس برداشت سر را
و گفت در اطاعت خداوند است اطاعت
کن او را و در معاصی مخالفت کن او را و نیز
در مجلد رابع از صحیح مسلم از مجلد مذکور
و کتاب و باب و جزو مذکوره باسانید مفید
از ابرهیم بن عبد الله بن علی از معمر که گفت شنیدم
از پدرم که نقل میکرد از ابی مجلد از جندب بن
عبد الله بجلی که او گفت فرمود پیغمبر ص که کسیکه
کشته شود در زیر علمی که بر پا شده است بضلالت

دعوه

و دعوه کننده است بتعصب و یاری
کننده است بتعصب پس قتل او قتل جاهلیت
و کفر است و نیز در صحیح مذکور و مجلد مذکور
و کتاب مذکور باسانید خود از عبد الله بن
معاذ عنبری و او از پدرش و او از عاصم بن
محمد بن زید بن محمد از نافع که او گفت آمد
عبد الله عمر نزد عبد الله بن مطیع بعد از
واقعه حره و قتل و نهب و زنا با سکنه مدینه
مسلم و عسکرش بامر یزید بن معویه در مدینه
واقع شده بود پس گفت عبد الله بن مطیع فرش
کنید مسند برای ابی عبد الرحمن یعنی عبد الله

عمر گفت نیامدم نزد تو بنشینم آمدم خبر دهم
تو را از حدیثی که شنیدم از پیغمبر که
میفرمود هر کس خلع و رفع ید کند از طاعت
خدا از ملاقات میکند روز قیامت در
حالتیکه نیست از برای او حجتی و کسیکه بمیرد
و نباشد در گردن او بیعتی مرده است
مانند مردن جاهلیت و کفر و زندقه و در
صحیح مسلم در مجلد پنجم روایت کرده است
باسناد خود از ابن مثنی و ابن بشار و ایشان
از محمد بن جعفر از شعبه از ابی مسلمه او گفت
شنیدم از ابی نضره و او گفت شنیدم از ابی

العجب ثم العجب ثم العجب از این خلیفه که
عابد بوده که خویش این حدیث را
از رسول خدا شنیده و بدان
عبد الله بن مطیع را موعظه نموده
مع ذلک بعد از شهادت عثمان
که باجماع مهاجرین و انصار حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
بر خلافت استوار شده و جمیع مهاجر
و انصار الا ورشه و عدد ... بیعت
کردند این خلیفه از جمله تارکین
بیعت با آنحضرت بوده و خلع ید کرده
از بیعت آنحضرت و اعجب از آن

از ابی سعید
خدری که او گفت خبر داد مرا کسیکه
بهتر است از من که پیغمبر فرمود بعمار در
روز کندن خندق وای بر عمار میکشد
او را طایفه باغیه و نیز روایت کرده باسناد
خود که پیش ذکر شد و نیز روایت کرده از محمد بن
معاذ عنبری و هریم بن عبید الاعلی که ایشان
دو نفر گفتند خبر داد ما را خالد بن حرث
و نیز خبر داد اسحق بن ابراهیم و اسحق بن
منصور و محمود بن غیلان و محمد بن قدامه
و هر یک از این چهار نفر گفتند خبر داد ما را
نضر بن شمیل و او از شعبه و او از ابی مسلمه

که فرمود پیغمبر ص بعمار بعد از آنکه بدست
مرحمت خاک از سر و روی عمار پاک میکرد
و میفرمود وای بر ابن سمیه میکشد او را فئه
باغیه و روایت این اخبار مذکوره در صحیح
مسلم فرق عبارتی و لفظی با معنوی ندارد
سوم آنکه در حدیث نضر گفته است خبر
مرا کسیکه از من بهتر است ابو قتاده و در
حدیث خالد بن حرث گفته است صاحبم او را
گمانم دانیم اورا ابو قتاده دیگر آنکه در
حدیث با بو ویس بن سمیه فرموده و در
حدیث خالد ویا ویس بن سمیه فرموده است

کلمه ویس در دو معنی مستعمل است یکی تحسر
دیگر در معنای لطف و رحمت
و سمیه بصیغه مصغره اعنی بضم سین
و فتح میم و یای مشدد اسم مادر عمار است
پس در مقام اظهار مرحمت بعمار فرموده
یا توبیخ بر قاتلین این عبارت

روایت کرده است باسناد مقدم الذکر
باین طریق که خبر داد مرا محمد بن عمرو بن جبله
نحی و ابو بکر بن نافع گفت عقبه خبر داد ما را
و گفت ابو بکر حدیث کرد ما را غندر از شعبه
که او گفت خالد را که نقل میکرد از سعید بن
ابی الحسن از مادر خود ام سلمه که رسول خدا
فرمود بعمار میکشد ترا فئه باغیه و نیز در
مسلم در مجلد پنجم گفته و حدیث کرده مرا
اسحق بن منصور خبر داد ما را عبد الصمد بن
عبد الوارث حدیث کرده ما را شعبه از خالد
از سعید بن ابی الحسن و از حسن و ایشان هر دو

از مادر خود و او از ام سلمه رضی الله عنها
از رسول خدا ص نیز مذکور و نیز گفته حدیث
کرده ما را ابوبکر بن ابی شیبه و اسمعیل بن
ابراهیم ابن عوف از حسن از مادر حسن از ام
سلمه رضی الله عنها از رسول خدا ص که او
فرمود میکشد عمار را فئه باغیه و فرقه طاغیه
و از جمع بین الصحیحین حمیدی روایت شده
با سطری که گفته است حدیث تنها از جمله
افراد بخاری است از صحیح از مسند ابی سعید
خدری و باسناد مقدم گفت عکرمه
از روایت خالد از حذّا گفت که فرموده ابن

عباس مرا و پسر خود علی که هر دو
بروید نزد ابی سعید خدری و بشنوید از
حدیث و گفتگوی او پس رفتیم بطلب او و یافتیم
او را در باغ خودش که مشغول اصلاح و تعمیر
باغ و درختان آن بود چون ما را دید ردای
خود را برداشت و دست از کار کشید و شروع
کرد تا اینکه کشید صحبتش بذکر بنای مسجد پس
گفت من و سایر اصحاب در وقت حمل و نقل
خشت برای بنای مسجد یک خشت یک خشت
برمیداشتیم و عمار رض دو خشت دو خشت
برمیداشت پس دید او را رسول خدا ص پس

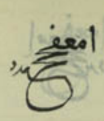
شروع کرد بدست مبارک خاک از سر و رو
ولباس عمار دور میکرد و میفرمود ای وای
بر عمار که دعوت میکند ایشانرا بسوی
بهشت و ایشان دعوت میکنند او را بسوی
آتش پس گفت عمار پناه میبریم بخدا از فتنه
و نیز درآن کتاب و محل مذکور آورده که
که در حدیث عبد الوهاب از خالد از عکرمه
که ابن عباس فرمود بمن و بفرزند خود علی بروید نزد
ابی سعید الخ گفت حمیدی در ذیل دو حدیث
که در این حدیث زیادتی مشهوره است که بخاری
ذکر نکرده است اورا اصلا در دو سلسله خرجه

و در طریق

و در طریق این حدیث پس شاید زیادتی بنظرش
نرسیده یا عمدا حذف زاید نموده است
بجهة غرضی و نیز روایت کرده است اینحدیث را
با زیادتی ابو بکر برقانی و ابو بکر اسماعیلی
با تفاوت دیگر و آن این است که فرمود پیغمبر
وای بر عمار میکشد او را طایفه باغیه
میخواند او را بسوی بهشت و میخوانند او را
بسوی آتش گفته است ابو مسعود دمشقی در کتاب
خود که بخاری ذکر نکرده است این زیادتی را
ولکن در حدیث عبد الله بن مختار و خالد
بن عبد الله واسطی و یزید بن زریع و محبوب بن

حسن و شعبه که همه ایشان از خالد حذاء
نقل کرده زیادتی موجود است و نیز روایت
کرده اسحق بن عبد الوهاب بنهج مذکور نیز
گفته است ابن مسعود حدیث عبد الوهاب را
که نقل کرده است بخاری بدون زیادتی
بما نرسیده از غیر بخاری با ینطریق آه کلام
ابن مسعود و غیر او از اعاظم محدثین و صاحبان
صحاح چنانکه ذکر نمودیم و اما دلالت این
اخبار بر مدح یا ذم بعضی اگرچه معلوم است
لکن بجهت زیادتی توضیح میگوئیم مخفی نماند
بر ارباب علوم و مطلعین بر قواعد علم

اصول

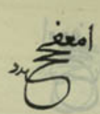


اصول از منطوق و مفهوم که این اخبار
مفصله مفهوماً و منطوقاً دلالت بر مدح
علی بن ابیطالب و اولاد و اصحاب او دارد
و بر ذم معویة بن ابی سفیان و یزید بن معویه
و اصحابهما کما ستعرف جمیع ذلک ان شاء الله اما دلالت
بر مدح علی بن ابیطالب و اصحاب و اولاد ش
و ذم معویه و یزید در اخبار دالّه بر حرم
بودن مکّهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه بوجوه اوّل
آنکه حضرت امیر مبلّغ امر رسول خدا بود
بلا معارض از عامّه و خاصّه و بدون
انکار احدی از حضرات اصحاب و تابعین

متبع و مطیع امراء اعمال اینکه اطاعت
کرده باشند با عصیان یزید بن معویه
با جماع مسلمین مکه و مدینه را نبرد آری
مسلم بن عقبه خراب کرد و سوزانید و بعد
هفتصد نفر از قراء و هشت هزار نفر از
مهاجرین و اولاد مهاجرین و انصار کشته
در مدینه و سه نفر از صحابه که ایشان
عبد الله بن زید بن عاصم و معقل بن سنان
اسلمی و محمد بن عمرو بن حزم و سه روز مدینه
و اهلش را اباحه کرد بر لشکر و نماند خانه که
اموالش بغارت نرفت و با زنانش زنا نشد

امعفح

سوای سه خانه اول خانه علی بن الحسین
که جمیع بنی هاشم در آن بودند و از شخصی
از اهل شام حمایت کرد و بعد حضرت آنچه
اسباب زینت زنان بود از طلا و نقره به
او دادند با صرار دنیز اکه قبول نمیکرد دوم
خانه اسامة بن زید که سکی آنرا حمایت
کرد سیم خانه زنی از طایفه حمیر که آنرا
طایفه حمیر حمایت کردند و بعد از آن آنس
از طایفه را برد نزد یزید و شفاعت کردن
ایشان را و یزید شفاعت او را قبول کرد و مدینه
طیبه را خبیثه نامید و اینهم فقره دیگر حدیث



که فرموده هر که دوست بدارد و متابعت کند
غیر موالی خود را یا اینکه نسبت داده شود
بغیر موالی خود بالاتفاق از جمله موالی
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
میباشد بنص صریح انما ولیکم الله و تصریح
حضرت رسول ص بقوله من کنت مولاه فعلی
مولاه و نحوهما از نصوص خدا و رسول ع
و مخالف امر خدا و رسول ص بالضرورة معویه
و یزید و اتباع ایشان بوده چنانکه بعد از
قتل عثمان بلا منازع من المسلمین جمیع صحابه
من المهاجرین و الانصار با حضرت امیر بیعت

کردند

کردند و ولایت باطنیه منصوصه بنص
خدا و رسول ص صورت خارجیه حاصل
کرد و معویه بجای بیعت کردن و متابعت دل
بدل نمود بدست تعدی و ظلم و عدوان
با شمشیرهای مشرفیه یمانیه و هندیه و نیزه‌های
خطیه و کارد و خنجر برانروهر و با اسند
لشکر در صفین و غیر صفین محاربه نمود و علاوه
بر ضلالت و گمراهی خود جماعت اهل شام
و عراق و مصر و توابع و لواحق را بضلالت
و گمراهی انداخت و همه را از دین پیغمبر ص بیرون
برد و فئه باغیه قتله عمار را بنص پیغمبر

انکار

جمع کرد ولعن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و حسنین و محمد بن حنفیه و مالک اشتر و محمد
ابی بکر را بعد از خطبهٔ جمعه و عیدین و در
قنوت نمازها واجب نمود بجای اقرار بامامت
و بیعت و اما پسرش بجای احرام مکه و مدینه
در غارت کردن مکه را سوزانید و خراب
کرد و قتل و نهب کرد و مدینهٔ طیبه را مباح
نامید و قتل و نهب مهاجرین و انصار و صحابه
و تابعین و قراء و عباد و زهاد و اطفال
و اولاد ایشان و اباحهٔ حریم و نسوان ایشان
نمود و باینها اکتفا نکرده حضرت حسین بن علی

ابی طالب را ک

که سبط رسول الله و قرة العین زهرای بتول
و سید جوانان بهشت است بعلاوهٔ هجده
نفر دیگر از اولاد علی و فاطمه و عقیل و جعفر
و سایر بنی هاشم از ذوی القربای پیغمبر بقتل رسانید
و اهل بیت طاهرین و ذراری سید المرسلین را
اسیر و دستگیر با غل جامعه و زنجیر و طناب
بسته سر و پای برهنه مانند اسرای روم
و فرنگ و حبشه و زنگبار و سایر فرق کفار
شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و بالجمله
اگر اهل اسلام اهل انصاف باشند
مراتب مسطوره پوشیده و مستور نخواهد بود

برایشان دیرا که این مطالب از ضروریات
دین و اجماعی جمیع مسلمین است و از احادیث
مبانات شرح مخالفت فقرات دیگر احادیث
مرفوعه ان قبیل دیگر خوانده ن مسلمان و ا
وانتساب بغیر پدر و ذمه مسلمین معلوم
شد که هر دو معویه و عمرو عاص و یزید و اتباع
ایشان مصداق مخالفت هر فقرات شده
بودند و اما فقره حدیث عبدالله بن عمرو عاص
که تصریح باسم معویه و قبایح او شده و ان
شرح مستغنی است و اما فقرات باقی احادیث
بعد ما شد حدیث هزیم بن عبد الاعلی ان صحیح
مسلم که در

ما حبه محقق گردیده ع

مسلم که فرمود هر که کشته شود تحت رایت
ضلالت مرده است مردن جاهلیت و همچنین
حدیث عبدالله عمر که گفت شنیدم از رسول
خدا که میفرمود هر که خلع ید کند از بیعتی
ملاقات میکند خدا را در حالتیکه نیست
برای او حجتی و کسیکه بمیرد و نباشد در گردن
او بیعتی مرده است مردن جاهلیت این دو
حدیث بعد از وقوع اهل صفین و نهروان
و کربلا از اصحاب معویه و عمرو عاص و یزید
ذی الخویصره تمیمی و رؤساء ایشان شامل
اهل بصره و اصحاب جمل از زبیر و مرغوس

نیز میشود بالاجماع بل بالبداهة والضروره
من دین الاسلام وهکذا احادیث وارده
در حق عمار یاسر در شان باغیه بودن قاتلین
او و رئیس البغاة بودن معویه وعمرو عاص
وهمه این مطالب بدیهی است واگر کسی بگوید
از کجا معلوم شد که در جنگ جمل وصفین
علی بن ابیطالب ع برحق ومنازعین او بر باطل
بوده‌اند جواب میگوئیم اگرچه این فقره
نیز معلوم است ولکن علاوه بر این فرمایش
پیغمبر ص که فرموده است کرارا یا علی حربک
حربی وسلمک سلمی ونحو ذلک از فقرات وعلاوه

بر این

بر این اخبار واحادیث تصریح علمای ائمه
خود در وجوب لعن معویه را بجا شکرد ذکر است
شد از فتاوی او وهکذا روایت عبدالله بن
عمرو عاص وذکر امام حافظ وصاحب فتوی روایت
احنف بن قیس وغیر ایشان از ائمه ودرنهایه
اهل سنت وجماعت که همه تصریح وتوضیح
کفر معویه مینمایند مع ذلک مجال انکار
برای احدی باقی نمیماند بلکه بدون اینها نیز
نباید غافلی شبهه در صحت ووقوع این تفاصیل
داشته باشد ونسئل الله الهدایة الی سبیل
الرشاد تذییل منه تکمیل اگرچه نباید شبهه

وخلافی باشد بین عامه وخاصه در باب
منازعه ام المؤمنین عایشه در بصره وخال
المؤمنین معاویه در صفین وغیرهما وخوارج در
نهروان با حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه که حضرت امیر المؤمنین علی
مظلوم ومحقوق ومصیب ومنازعان با او ظالم
ومبطل ومخطی بوده اند عقلا وشرعا کتابا
وسنة بلکه دور نیست که اینمطلب
بحد ضرورت رسیده باشد واما العقل
چنانکه مکرر یاد آوری اشاره شد باینکه
آنحضرت بلاخلاف خلیفه رابع بود اکر او
بناکر

نباشد بقول ما وحقیقت اجماع که مستند
شماست در اثبات خلافت شیخین وسیم
بلکه مطلق امام در حق آنحضرت ظاهر وواقع
شد لا غیره مع ذلک منازعان با بعضی حق با او
منازعه در حقی که از منتقل بود نموده اند واو را
از حق منع نموده اند وتشریع لعن او در منابر
کرده اند وهکذا الخوارج چنانکه ذکر بعض آن
بدکلمها برحسب اقتضا مقامات واحوال در
مواضع دیگر ذکر شده واما النقل پس از کتاب
اکرچه بسیار است لکن این آیه کفایت میکند
للتنبیه وان امنت قال تعالی وان طائفتان

من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان
بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی
تبغی حتی تفیء الی امر الله الآیات الخ و معلوم
و محقق شده بتصدیق رسول مختار علیه
صلوات الله الملک المقتدر الجبار که
قتله عمار رفقه باغیه است و هم اصحاب
معویه بودند اما اخبار و دلیل این مطلب از
حد حصر و عد بیشتر است و مختصر آن کاهی بعضی
بطریق اشاره ذکر میکنیم در مجلد ثانی از
شریعه که از مصنفات شیخ ابی بکر بن محمد بن
الحسین الآجری تلمیذ ابی بکر بن ابی داود

سجستانی

سجستانی صاحب احد صحاح سته در باب
ذکر مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب گفته است
روایت کرده اند از ابی محمد بن ناجیه و او
گفته است خبر داد مرا احمد بن یحیی الصوفی و او
گفته است حدیث کرده مارا حسین بن حسن اشقر گفت
حدیث کرد مارا حسین بن حسن ساج از علی
بن حکیم عبدی از عمرو از علقمه بن قیس و اسود
بن یزید که دو نفر گفتند آمدیم نزد ابو ایوب
انصاری پس گفتیم با تو بدرستیکه خداوند
گرامی داشت ترا بواسطه پیغمبر زیرا که
وحی کرد بتو آنحضرت که خواسته بود در خانه

تو پس کرد به میهمان شدن رسول خدا
در خانهٔ تو فضیلتی که تفضیل داد تو را
خداوند بر دیگران بعد از آن نیز موفق
شدی بجهاد و مقاتله در خدمت علی بن
ابیطالب پس ابوایوب بما گفت خوش آمدید
من قسم میخورم برای شما بخداوندی که راست و مخصوص
بود رسول خدا ص در همین خانه که شما هستید
در آن و در خانهٔ غیر از او کسی نبود الا علی
بن ابیطالب ع در طرف راست آنحضرت و من
ایستاده بودم در خدمتش ناگاه صدای
در خانه آمد آنحضرت فرمود ای انس ببین

کیست

کیست بر در خانه پس رفت انس و مراجعت
نمود و عرض کرد عمار یاسر است پس
شنیدم از آنحضرت که فرمود بگشا در را
از برای پاک و پاکیزه شده پس انس گشود در را
پس داخل شد عمار و سلام کرد حضرت جواب
او را فرمود با خوش آمد و مرحبا پس از آن
فرمود ای عمار زود است که واقع شود در
میان امت فتنه و اختلاف تا کشیده
شود شمشیر و زد و خورد و جدال و نزاع
با شمشیر بین ایشان واقع شود و بکشند بعض
ایشان بعضی را و بیزاری جوید بعضی از

بعضی پس چون دیدی ازو نزا برتو باد
باین جوان که در طرف من نشسته یعنی علی
واگر دیدی که جمیع امت بیکطرف رفتند
وعلی بیکطرف پس تو هم برو براهی که علی
ابیطالب بآن راه رفته است وبگذار
باقی مردم را ای عمار بدرستیکه علی دور
نمیکند ترا از راه راست وهدایت
ای عمار بدرستیکه اطاعت علی اطاعت
واطاعت من اطاعت خداوند است اکی
چنانچه این حدیث برای مومن وانصاف کفایت
میکند زیرا که صریح است بر حقیقت علی

وحقیت

بین ایدالس

علی بن ابیطالب وبطلان مخالفین او
از اهل بصره وصفین ونهروان وغیرها
با آنکه مثل این نیز احادیث در خصوص
هریک از اصناف ثلاثه قبل از این ذکر
شد ومع ذلک این حدیث مختصر نیز در
فضل بنی امیه خصوصا ذکر میکنیم کنها الصر
از فرمایش حضرت بو کفر ایشان مطلع شو
علاوه برانچه پیش ذکر شد ثعلبی در تفسیر
این آیه وما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن
ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا ذکر کرده

یعنی ننمودیم رؤیا را که بخواب بتو نمودیم
مگر که امتحان مردم وشجره ودرختی که
منصوص ومخصوص بلعنت است در قرآن
ومیترسانیم ایشان را ولکن زیاد نمیکند
این تخاصمین را ایشان را مگر طغیان
وسرکشی بزرگ

باسناد خود از ابو جعفر محمد بن علی بن احمد
ابراهیم و ابو الهیثم عروة بن محمد که گفتند
ایشان خبر داد ما را ابو صالح محمد بن عیسی
محمد گفتند خبر داد ما را محمد بن عبد الرحمن
الضبی خبر داد ما را عبد الله حسن بن عبد الله
حصیب ابو اربی خبر داد ما را ابو الهیثم
سعید جوهری خبر داد مرا امیر المؤمنین مأمون
خبر داد مرا امیر المؤمنین هرون الرشید
خبر داد مرا سفیان بن عیینه از علی بن
زید بن جدعان از سعید بن مسیب در
قول خدای تعالی و ما جعلنا الرؤیا التی الخ

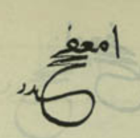
گفت سعید

گفت سعید دید رسول خدا در خواب رؤیا
که بنی امیه بالا میروند بر منبر او پس محزون
شد پس وحی شد باو که این رفتن بر منبر
سلطنت و دیانت دنیوی میباشند که بر
برطرف شد حزنش و مراد از فتنه بلای
میباشد برای مردم بتفسیر ثعلبی و روایت
سعید بن المسیب و نیز روایت کرده است
باسناد خود از مهلبی از سهل بن سعد
از پدرش که گفت دید رسول خدا صلعم در
عالم رؤیا که بنی امیه بالا میروند بر منبر
او مانند میمونها پس محزون شد و دیگر



تبسم نمود و خندان نشد تا وفات کرد
و این آیه در حق ایشان نازل شده و شجره
ملعونه بنی امیه است بتفسیر ثعلبی و غیره
از مفسرین و محدثین والحمد لله رب
العالمین پس ثابت شد و بکفر و فسوق
و عصیان بنی امیه خصوصاً و مطلق محاربین
و مقاتلین امیر المومنین علی عموماً با آیات
و روایات و غیرها که از حد و حصر بیرون است
چنانکه بر منصف پوشیده نیست و اگر
کسی متمسک بتوبه ایشان شود مخالف حس
و وجدان ادعا کرده است و فایده

نیز



نیست نیز آنکه تا شهادت امیر المومنین
آنکه بگویید توبه کردند و با آنحضرت
بیعت کردند چنانکه ابن الوسی و بعضی
گفته اند نیکو نیست پس نزاع با حضرت
امام حسن و اجبار آنحضرت بصلح و ادعاء
خلافت و امیر المومنین ع و حسنین ع
و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و مالک
اشتر که جبه بود و که کرد و حجر بن عدی و ذو
الشهادتین و دیگران که شهید کرد و اصحاب
امیر المومنین ع را زیاد بن ابیه با مر کرد
دست و پا و زبان برید و شهید کرد و یزید



معویه بامر که خلافت یافت و حسین علی
و اولاد و اخوه و بنی اعمامش را که شهید
و اطفال شیرخوار از بنی علی و فاطمه که
نیز بلا شناخت و اهل بیتش که دختران
رسول خدا بودند که اسیر کرده شهر بشهر
و دیار بدیار گردانیدند فی الحقیقه
معلوم شد که نوبه او عقلاً و نقلاً واجب
از در تعصب که اینان غافل را کور
و کر بلکه بیشعور و خر میکند نعوذ بالله
من ذلک و نحمده علی العلم و العقل و العرفان
چون ابتدای مخالفت با امیر المومنین علی

و وقایع مکه و مدینه را
که مسلم بن عقبه بامر یزید
بفعل آورد بتفصیلی که
که قبل ذکر شد
بانی و موسس آن
که بوده و این عمارت
بر کدام اساس مبنی شد
صح صح

معویه



معویه کرد و بنای فساد را او بنا کرد
لهذا بعض فتاوی و فرمایش اعاظم علما
شما را در حق او نقل کنم تا موجب بصیرت
و بینائی معاصرین از عامه و خاصه
گردد و بالله التوفیق از جمله فتاوی ائمه
عین الائمه خوارزمی فتوای صریح داده
که لعن معویه واجب است بواسطه ده جهت
اول بجهت خروج او از طاعت علی و خلع
ید از بیعت آنحضرت و حال آنکه شنیده
لعن رسول خدا را بر کسیکه خلع ید
کند از بیعت امام دویم انکار امامت

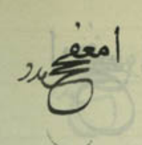
رسول و خلاف ایشان و نصب عداوت
و بغض ایشان و حال آنکه خدا و رسول امر
بمودت و دوستی ایشان نموده ستم
غصب خلافت و ادعای امامت بعد
از اجماع امت بر بیعت علی بن ابیطالب
و حال آنکه پیغمبر ص فرمود که هرگاه بیعت
کرده شد از برای خلیفه و دیگری
معارضه نمود با او و ادعای خلافت و امامت
کرد بزنید گردن ثانی را و همین حکم حضرت
نمود ع بر قتل ثانی دلیل کفر معویه است
بالالتزام و لعنش واجب میشود بواسطه

کفرش

بلکه رسول خدا مامور بوده باین در آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی صح



کفرش زیرا که اگر کافر نباشد قتل او واجب
نمیشود پس با وجوب قتل لعن بطریق اولی
واجب میشود بمضمون موافق چهارم غصب
حق اهل بیت و سالک پیغمبر ص شمشیر کشیدن
و نزاع کردن با امیرالمؤمنین علی با آنکه
پیغمبر ص فرموده است بحضرت امیر یا علی
حربک حربی و سلمک سلمی و نیز فرموده
نزاع با تو جنگ با من است و تسلیم امر تو تسلیم و انقیاد امر منست
در روز غدیر من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
یعنی هر کس که من اقا و اولی بتصرف او ام علی اولی است خدایا
وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
دوست بدار کسی را که دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که دشمن او کند و یاری کن کسی را که یاری او کند
واخذل من خذله و نیز فرموده یا علی لا یحبک
و خوار کن کسی را که او را خوار کند یا علی دوست ندارد ترا
الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و بالضرورة
مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق

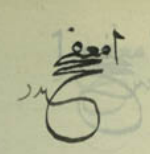


معلوم است حرب با رسول الله ص کفر است
و موجب لعن و بالضرورة معلوم است
که معادات و خذلان خدا و رسول وی و موجب
لعن است با وجود آنکه نفرین مطلق است
وعدهٔ خداوند و خذلان او بنده را
نفرین مقید است پس در واقع پیغمبر
لعن کرده است معویة و ذریات منافق
بالکنایه بل بالاولویة هم
خداوند فرموده ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار و نیز فرموده است ان
(در سوره)
الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم
(خداوند جمع کننده منافقین و کفار است در جهنم)
جمیعا پس معلوم شد وجوب لعن معویة
(لعنه الله)

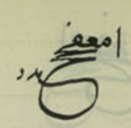
[illegible]



واستحقاق درک اسفل جهنم و در زمرهٔ
کفار و با ایشان جمع شدن و بنص صریح
خدا و رسول ص تشتیم کتمان امامت علی
ابیطالب ع و حال آنکه بالفرض خلافت
موقوف بر اجماع امت باشد هیچ یکی
برای حضرت امیرالمومنین ع ثابت شده است
بر ثلثه قبل از اتفاق واقع نشده چنانکه
قبل از این بتفصیل خلافت خلفای
ثلثه (ذکر شد) و نیز معلوم شد از فقرات سابقه
که خلع ید از بیعت و انکار امامت امام
موجب قتل و لعن است بعینه بجهة لعن



کردنش بلکه تشریع بلکه واجب نمودن
لعن آنحضرت واشخاصیکه دانسته وردی
واقع است فقره متضمن دو وجه از لعن است
یکی لعن کردن اشخاصی که یکی امام وقت بقیه
از ایشان اولیاء وسیدان جوانان اهل بهشت
بودند ولعن ایشان موجب غضب ولعن
خدا ورسولست وخلق است جهت دوم
بدعت در دین وتشریع وایجاب لعن
کسیکه خداوند ورسول منع از آن
فرموده اند هشتم افترا وبهتان بر آن
حضرت نهادن بخون عثمان وحال



آنکه آن حضرت بری وبیزار بود بالقطع
والاجماع وخدا ورسول منع از
افترا وبهتان بر مسلم نموده بلکه منع
از غیبت کرده تا چه رسد با امام مفترض
الطاعة نهم تولیت یزید کافر واخذ بیعت
ولیعهدی او از مردم واو را خلیفه کردن
با اینکه خودش غصبا وعدوانا وبدون
حق خلیفه شده بود ودر مصالحه با حضرت
امام حسن ع شرط کرده بود که ولیعهد قرار
ندهد وامر خلافت را برضا ومیل امت
قرار بدهد دهم سعی در قتل امام حسن

ودسیسه نمود با جعده و فرستادن سم نزد او

با خطبه او را بعد از امام حسن برای

یزید و وصیت بقتل امام حسین ع

ونیز روایت کرده است عبد الله بن

عمرو بن عاص که گفت در خدمت رسول

خدا بودم که فرمود لیدخلن علی رجل

یموت علی غیر ملتی پس ناگاه معویه

داخل شد ونیز روایت کرده است صاحب مصابیح

از رسول خدا که فرمود انه یخرج لیطلعن

علیکم رجل من اهل النار فطلع معویه

و از امام حافظ روایت شده است

وعده کرد

صاحب مصابیح

ابونعیم اصفهانی

باسانید معتبره از ابن مسعود از رسول خدا

که فرمود از برای هر چیزی آفتیست

و آفت این دین معویه است ونیز روایت

کرده است صاحب مصابیح از رسول

خدا که فرمود یموت معویه علی غیر ملتی

و از احنف بن قیس روایت کرده است

که گفت شنیدم از علی بن ابی طالب ع

که گفت میمیرد معویه بر غیر ملت اسلام

پس از شنیدن این عبارت در قلبم

چیزی در حق علی بن ابیطالب بواسطه

شنیدن استغفره تا اینکه بعد از مدتی

خلجان کردم

رفتم بشام زمانی که معویه بیمار خلد
شده بود و بقصد عیادت پیش رفتم
او را که علیل و نالان است با کمال
اندوه و حزن در حالتیکه زرد شده بود
روی او پیش دست گذاشتم برهنه او
دیدم بنحوی که در زیر لباس او پیش شروع
کردم بگریستن چون معویه چشمان
گشود و مرا گریان دید گفت من امروز
بهترم من گفتم برای این نیست گریه من
بلکه گریه من برای مطلبی است که شنیدم
از علی علیه السلام در جائی که فرمود میمیرد معویه

دهر انها

وحال انکه درد کردن او سخت بود صلیب
پس گفت معویه گویا بزرگ شمرده ای آن علت را
ای احنف طبیب امر کرده است مرا
که بحمل بت و گفته است این بت خاصه
مرا است از ایکو دن بیندازد تهدید تا شفا
دهد تو را پس من بیرون آمدم از منزل
معویه چون چند قدم دور شدم از
انجا صدای شیون وفریاد مردم بموت
معویه بلند شد وحال آنکه بت در گردن
کردن او بود والحاصل هر قدر بهلاک حظه
که بما نمیرسد محبت شما را بمعویه دیگرا

از سب و لعن او را محکوم بواه درستی
نمیرسد زیرا که تا در کفر بود خود و پدرش
و برادرش اعدا عدو حضرت رسول
و اهلبیت و اصحابش بودند و در اغلب
غزوات کفار قریش با حضرت رسول
ابوسفیان و اولادش رئیس و قائد جیش
بودند خاصه در احزاب که زنان
خود را نیز آورده بودند و تا توانستند
از عداوت کوتاهی نکردند بعد که عجز
پیدا کردند و ذلیل شدند در ظاهر
ایمان و در باطن کافر بودند چنانچه

تفصیل



تفاصیل احوال هر یک و اعمال ایشان
واضح و معلوم شد و اعمال خاصه معویه
با خلفای ثلثه خاصه با عثمان و ترک اعانتش
در روز ندا و نیز معلوم است و محاربه
اهل انصاف پوشیده نیست بعد از آنچه
با حضرت امیر مؤمنان علی کرد آنچه
ذکر شد هیچ یک از آن گناها را توبه
نیز نکرد و حضرت رسول صلعم نیز حکم بکفر
و قتل و لعن او نمود و علما نیز مثل مؤمنین
نیز دادند چنانکه دانستی مع ذلک شما
او را دوست میدارید خیلی عجب است

و ما هی ندارد ممکن آنکه بی شعور باشید
یا آنکه العیاذ بالله با علی ع و اولاد
او عداوت باطنی داشته باشید بعض
شما و شما تقلید ایشان کرده باشید جهلا
بی دلیل باشید الاحتمال الثانی در بیان
قول شما که طایفه شیعه العیاذ بالله
نسبت با مهات مؤمنین و حرم محترم
حضرت خاتم النبیین نسبت افک
و نحوه میدهند انکار دارد نسبت خلاف
به شما میدهند ولی میگوییم اشتباه شده است
این مطلب بر شما طایفه شیعه بری و بیزار و ند

بلکه لعنت

بلکه لعنت میکنند کسی را که بهجو آن
و کنیزان و خدمتکاران حریم محترمه
حضرت رسالت ص نسبت افک بدهند
بلی طایفه شیعه که ببعض امهات مؤمنین
نسبت معصیت و نافرمانی و مخالفت
احکام خدا و رسول ص میدهند حاشیه
و تبیین بدان ایعزیز که طایفه شیعه
و امامیه حرم مطهر حضرت را بنص صریح
خداوند والده و مادر خود میدانند
لقوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم الآیه
یعنی پیغمبر اولی بتصرف است از مؤمنین از خود
و ازواجه امهاتهم و نظایر این آیات
در زوجات او مادرهای مؤمنین هستند

واخبار علی هذا چگونه عقل تصور
میکند که کسی چنین نسبتی با دختر خود
بدهد مگر کسیکه ولد زنا و حرامزاده
باشد بلی نسبت امات در زمان خود
حضرت اول و عمر ام المؤمنین عائشه
بمادر فاطمه خواهر خود و زوجه حضرت
داد در وقت وفات حضرت رسول
الله چونکه حضرت در وفات او بسیار
گریه و جزع میفرمود عائشه حسود را
عرض کرد که چه قدر جزع میکنی برای
پسری که معلوم نیست پسر تو یا پسر جریج

ابراهیم بن

قبطی باشد

قبطی باشد پس از این عرض حضرت
چنان متغیر شد که حضرت علی بن
ابیطالب را فرمود شمشیر خود را بردار
و جریج را هر جا و بهر حال یافتی بقتل
برسان و حضرت امیر عرض کرد که
بمحض ملاقات بکشم یا بعد از تحقیق
حضرت فرمود بعد از تحقیق پس علی
شمشیر برهنه بدست گرفته و بطلب
جریج روانه شد بعضی عرض
کردند که او را در باغ دیده اند حضرت
تشریف برد تا بباغ رسید جریج چون

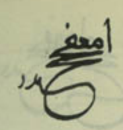


مطلع شد که آن حضرت با تمالک
بطلب او مبادرت کرد از ترس پناه بدرخت
خرمائی برده و بر نخله بالا رفت چون
حضرت بپای نخل رسید جریح از دیدن
حالت او بغضب حضرت و شدت
ترس دستش لرزید از نخله بر زمین
افتاد مستلقیاً بنحویکه پیراهنش بالا
رفت و معلوم شد که ممسوح است
واصلاً آلت مردی و رجولیت نداشت
پس علی ع دست او را گرفته خدمت
حضرت رسالت آورد حضرت فرمود

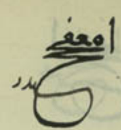
یا علی



یا علی چرا نکشتی او را واقعه را عرض
کرد و محض توضیح و معلوم شدن بر اصحاب
در حضور همه پیراهن او را بالا زد
همه حاضرین دیدند که ممسوح است و اصلا
آلت مردی نداشت حضرت از او پرسید
محض زیادتی توضیح امر بر اصحاب
که تو چرا ممسوحی عرض کرد که رسم
سلاطین قبط چنین است که بعضی
از خدم خود را بجهت رفتن باندرون
وحرم ایشان و انجام بعض امور مصلح
خصی یا قطع آلت مردی و رجولیت مینمایند



و مرا نیز در زمان طفولیت با مر سلطان
برید ند چون در خانهٔ پادشاه بزرگ
شدم و در خدمات مادر و تربیت
او مشغول و دخیل بودم با من انس تمام
داشت پس پدرش چون خواست او را
برسم هدیه و پیشکش و تشرف بهمه
بشری شما بفرستد محض خدمتگذاری
و انس بعلاوه رعایت احترامات شما
مرا نیز پیشکش حضور مبارک نمود تا بین
الاقران مفتخر و سرافراز فرمود
مرا بدرک شرافت و ملازمت آستانه



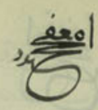
مبارک شما و بالجمله این یک فقره بسبب
آنکه بجرم که از حضرت عایشه ناشی شد
فقرهٔ دیگر در بنی المصطلق که بحکم قرعه
عایشه همسفر بود و مشرف بخدمت بود
و در یکی از منازل هنگام مراجعت
موکب همایون بمدینه بواسطهٔ فراموشی
قلاده و در فتن بتفحص بعد از یافتن و مراجعت
اردو حرکت کرده و او تنها در صحرا مانده
در محل خود نشست که شاید کسی بطلب
او بیاید بخواب رفت ناگاه صفوان
که از جملهٔ اصحاب و اهل اردو بود و بعقب

غزوهٔ



مانده بود فریاد کرد سپاهی که شتر
عایشه جوانی نفر مود بعد که صفوان
نزدیک آمد بقرائن دانست که حرم
محترم حضرت است پیاده شد شتر را
خوابانیده ام المؤمنین را سوار کرد
و خود مهار را میکشید تا بمنزل رسیدند
چون در وقت ظهر وارد منزل
شد منافقین اصحاب واقعه که در
بعض عناوین فصول معروضه داخل
بودند بنای گفتگوهای نالایق و ناشایسته
نامناسب را دند و موجب حزن و اندوه

خواطر مبارک



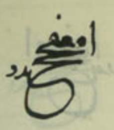
خواطر مبارک باشند بنحوی که در
واکثر صحاح کتب شما و کتب معتبره ما
مذکور است تا آیات سوره نور در
برائت عایشه و عصیان منافقین
و استحقاق حد شرعی و اجراء بر بعض
یا تمام ایشان نازل و واقع شد و رفع
تهمت از ام المؤمنین و دفع حزن از حضرت
شد غیر از این دو نسبت افک ندیده
و نشنیده ام که از اسلامیان نسبت
با اهل حرم حضرت داده باشد چه شیعه
و چه غیر شیعه از اینها گذشته چگونه

میشود شیعه با کمال عقل و شعور
که سهو و نسیان را بر پیغمبر روا ندارد
و عصمت کلیه در پیغمبر بلکه در
خلفا و اوصیا واجب بدانند چگونه
راضی میشود بتضییع شأن نبوت
و وقوع فساد در حرم پیغمبر خود و حال
آنکه خدا میفرماید الزانی لا ینکح الا
الزانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها
الا زان او مشرک وحرم ذلک علی
المؤمنین فکیف بالنبی و ایضا میفرماید
الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات

والخبیثات

والخبیثات للخبیثین اولئک مبرؤن
مما یقولون خلاصه اینکه شیعه مردم
دانا و زیرک و دقیق در امورند و دلالات
التزامیه و تضمنیه را که لازمه فصاحت
و بلاغت و براعت است بیش از دلالات
مطابقیه ملاحظه مینمایند و دقایق
و نکات کنایات و استعارات و تشبیهات و رموز
بیش از معانی اولیه سوقیه که مطرح
دکه طرق و شوارع و موضوع عرف در مساکن
و مواقعات ملتفت میشوند و مفاهیم
موافقه و مخالفه چه مفهوم شرط و چه لقب

حقیقه



وچه مفهوم صفت وچه غایت تا سبب
معنی از منطوق ادراک میتوانید هیهات
ثم هیهات لما توعدون العجب ثم العجب
ثم العجب که هنوز بعضی ملتفت بر مراتب
عقل وکمال و فضل وجلال اینطایفه
نشده اند باردیگر کلام لازم
نیست اگر از ذوق شعور وتامل اقوال
واحوال اینطایفه نماید از جمله بدیهیات
میداند که اینطایفه نسبت انکه خلل
بزرگ مطلبی میباشد ملکیم آدمی نسبت که منه
عفت وعصمت میباشند نسبت بامها

بصیر کسر



امهات حرم حضرت جایز نمیدانند چه
زوجه وچه کنیز و غلام وخادم ونحو هم
واما مذمت ونسبت کبر بعض زوجات
طاهرات یا بخصوص حضرت عائشه
وحفصه میدهند چند ثمره است
اول واعظم از همه واهم جمله اینست
با اینکه خداوند نهی از خروج ایشان
از منزل فرموده بقوله العزیز وقرن
فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
الاولی وایضا یا نساء النبی لستن کاحد
من النساء ونحو ذلک من الآیات که در
الحقیقة

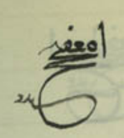


زوجات طاهرات حضرت در
عفت و عصمت باید فوق تصور
عقول و افهام کافه انام بوده باشند
و در خلف حجب و استار در عزت
در تحت سرادق عصمت خداوند
جبار و رسول مختار باشند نه اینکه
با چندین هزار نامحرم بر شتر در صحراها
و بلاد دیگر گردند و با خلیفه پیغمبر در
مقام جدال و نزاع و قتال و دفاع
برآیند با اینکه مخصوصاً پیغمبر شخص
عایشه را در حجرهٔ خود شهود و زنوبهٔ

خودش



خودش بشهادت حضرت ام سلمه
سلام الله علیها تعریضاً از این واقعه
خبر داده و نهی فرموده و نشانه‌اش را
نباح کلاب حواب قرار داده و در
شبیکه حضرت عایشه اراده خروج
و حرکت از مکه نموده با عائشه و اتباع
دو فرزند ناخلف او طلحه و زبیر آمدند
بمنزل همشیره‌اش ام سلمه و بعد از گفتگوها
من باب المقدمه ام سلمه گفت ای عایشه
چه اراده داری عایشه گفت اراده
دارم که با ایشان همراهی کنم شاید بواسطه



خروج ما خداوند اصلاح کند امر
امت محمد را ام سلمه گفت ای عایشه
بیرون روی وحال آنکه خود شنیدی
از رسول خدا آنچه را ما شنیدیم
تو را قسم میدهم بخداوندی که عالم
بر صدق تو اگر راست بگوئی آیا یاد
میاید تو را که بود نوبت تو از رسول
خدا پس من حریره برای آن حضرت در
منزل خود درست کردم و آوردم نزد
آن حضرت در حجره تو وحال آنکه ذکر
میفرمود نخواهد گذشت شبها و روزها

میباشد صح

تا اینکه



تا اینکه صدا کنند سگان آبی که در
عراق است و گفته میشود برای آن
آب حواب بود زنی از زنهای من که
در میان آن طایفه باغیه است پس دست
من لرزید و ظرف از دستم افتاد
و حضرت سر بالا کرد و فرمود چه میشود
تو را ای ام سلمه عرض کردم یا رسول
الله چگونه نلرزد ظرف از دست من
وحال آنکه شما میفرمائید آنچه را که
میفرمائید چه باعث ایمنی من میشود
که آن زن من نباشم پس تو خندید پس حضرت

ملتفت من شد و فرمود آیا میخندی
یا حمیرا من گمان میکنم که تو آن
باشی و قسم میدهم ترا بخدا آیا بخاطر
داری شبی را که من و تو سوار شتر در
خدمت رسول خدا میرفتیم در مکانی
چند زنان حضرت در میان من و علی بن
ابیطالب ع بودند و با ما صحبت میفرمود پس تو
داخل کردی شتر خود را بین آنحضرت
و بین علی ع پس آن حضرت ملتفت گردید
تازیانه را چوبی را که در دست داشت
و بر سر شتر تو زد و فرمود آگاه باش قسم

بخدا که بدرستی

پس گفت ام سلمه [illegible]



قسم بخدا که نیست روزی از روزها و نه
یکروز نیست بلکه اول روزها بلکه
آگاه باش به درستیکه شان چنین است
بغض او را در دل ندارد مگر منافق
دروغگو و نیز قسم میدهم ترا بخدا
آیا بخاطر داری که در زمان مرض وفات
رسول ص پس آمد نزد آنحضرت پدر تو
و عمر بعیادت و بود علی بن ابیطالب ع
مشغول اصلاح جامه و موزه و نعلین
حضرت رسول خدا ص پس قبل از ایشان
علی ع داخل شد و برداشت نعلین



۲ لحفر سیر آن

حضرت را مشغول دوختن وصله
آن شد در پشت خانه پس اذن
طلبیدند پدرت با عمر پس وارد حضرت
با ایشان پس داخل شدند پس از حال
عرض کردند چگونه صبح کردی یا رسول الله
حضرت فرمود صبح کردم در حالتیکه
حمد میکنم خدا را گفتند مرگ ناچار
و لابد منه است فرمود بلی چاره
از مرگ نیست عرض کردند آیا خلیفه
قرار داده کسی را فرمود نیست مثل من
مکر خاصف النعل پس چون بیرون رفتند

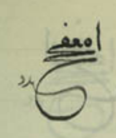
خلیفه

از حجره دیدند



لیس کفت ع

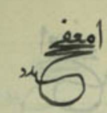
از حجره دیده اند علی ع را که مشغول اصلاح
نعلین است ای عایشه همه اینها طالب ترا
تو میدانی و شهادت میدهی بر صحت
همه اینها مع ذلک میگویی من خروج میکنم
بر علی ع بعد از اینکه شنیده ام از رسول
خدا ص پس عایشه برگشت بمنزل خود از نزد
ام سلمه و فرمود بعبد الله بن زبیر که برو
بطلحه و زبیر بگو من بیرون نمی آیم بعد از آنچه
شنیدم از ام سلمه پس رفت و عبد الله
و خبر داد ایشان را و این خبر که شعبی
از عبد الرحمن بن مسعود نقل است میگوید



بعد از این تفاصیل که در اوّل شب
واقع شد هنوز شب بنصفه نرسیده
بود که شنیدم صدای شتر عایشه را
و کوچ کرد و این تفاصیل و اکثر از اینها
در کتب معتبرهٔ شما مسطور است و بر فرض
که هیچیک وقایع و گفتگوها و اخبار
در کتب ما و شما مذکور نباشد آیا غیرت
دین مسلم قبول میکند که عیال یا کنیز
خودش چنین حرکتی کند و راضی میشود
مرد مسلمان که زوجهٔ خودش بلکه برادر
دینی او در میان اردوی لشکری در میان

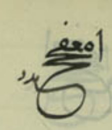
دعوی جنگ

دعوی و جنگ حاضر باشد تا چه رسد
بزوجهٔ مظهر غیرت خداوند مگر نفرموده
انّ ربّی لغیور و انا اغیر منه و لا اغیر من اللّه
و لهذا طایفهٔ شیعه از شدّت دین و محبّت
بحفظ ناموس و عصمت حرم مطهّر سیّد
المرسلین و کمال دلتنگی از این حرکت
عایشه مذمّت او را میکنند که چرا باید
حرم پیغمبر از پردهٔ عصمت خداوندی
بیرون خرامد و هتک استاد عظمت
خدا و رسولش فرماید اگر شما میخواهید
منکر خروج او و جدال و نزاع او شوید



نزاع نداریم با چنین مکابره و انکار بعد
واگر میفرمایید این حرکت منافی عصمت
و بزرگواری شان رسالت و مخالف
احکام خداوندی و رسول است که
نزاع نداریم و الا ای برادران ما و شما
امت حضرت رسولیم و زوجات طاهرات
امهات همه ما هستند چگونه راضی
شویم و دلتنگ نشویم و ببینیم برای
حرم آنحضرت امری را که برای عیال
احاد اهل اسلام نمی پسندیم امر هفتم آنکه
خلاف نهیها و خلاف امرش حفصه بوجابت

صحیح



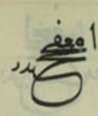
صحیح بخاری در مجلد ششم در کتاب
تفسیر در تفسیر قول خدا تعالی واذ اسر النبی
الی بعض ازواجه حدیثا الی قوله تعالی
وان تتوبا فقد صغت قلوبکما باسانید
خود از ابن عباس رضی الله عنهما که او
گفت بودم من که میخواستم سوال کنم
از عمر که تشنی یک دیگر میگویند بر حضرت
رسول خدا پس مکث کردم یک سال و نتوانستم
محلی و موضعی تا بیرون رفتیم تا آنکه در راه
حج کننده بودیم چون رسیدیم بظهران
رفت عمر بقضاء حاجت پس گفت بیاور

یعنی بخاطر بیاور بدان را نیز اکه حضرت رسول
سری از اسرار خود به بعض ازواج خود
نقل کرد و امر کرد او را بحفظ و اخفاء آن

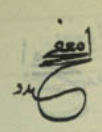
از دو زن

آب وضوء پس آوردم ظرف آب را وشروع
کردم که آب میریختم بر او در اینوقت (و او تجدید وضو میکردم)
فرصت یافتم پس سؤال کردم پس گفتم
یا امیرالمؤمنین کیستند آن دو زن که
تظاهر و پشتی همکنان یکدیگر بودند گفت
ابن عباس هنوز تمام نکرده بودم کلام
خود را که گفت آن دو زن عائشه و حفصه
بودند و لهذا طایفه شیعه میگویند
باید زن محافظه اسرار شوهر باشد
خاصه زوجات طاهرات که در خانه
نبوت بودند پرورده شده اند و باید

منذر



مثا ذلك بآداب ملکوتیه و متخلقات
باخلاق لاهوتیه و جامعات جمیع کمالات
باشند چرا باید سر پیغمبر را ص که فی الحقیقه
اسرار الهیات افشا نمایند و بعد از آن
عتاب و مؤاخذه پیغمبر ص که چرا این مطلب را
که مخصوصاً بشما سفارش کردم بروز دهید
بروز دادید و برای پدران خود گفتید
چرا باید بگویند که شما را خبر داده‌اند
که خداوند جز محمد پیغمبر ص را و ذکر
وانعه وحی الهی بر او فرود میآید و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی



اگر در این ایراد نیز ما مقصریم و این
ایراد را بجا و بقاعده میکنیم اختیار
با شما است ان شاء الله تقصیر ما را عفو
میفرمائید فقرهٔ ثالثه آنکه ایراد ما اینستکه
چرا باید نزد کسیکه مانند پیغمبر ص و شناختن
شوهر و خواهرهای خود در مقام عصمت
و عفت عایشه نسبت افک و قذف بخواهر خود
ما دیده فطنه بدهد و فرزند پیغمبر ص را
نسبت بجرح و فطنی بدهد بلکه در معنی
العیاذ باشد نسبتی که منافی با شان نبوت
است بمقتضای آیات اوایل سوره نور بحضرت

رسالت



رسالت بدهد و در زمان حزن و مصیبت
حضرت سبب شدت غضب و ازدیاد
حزن پیغمبر ص شود و دل مبارک او را زیاده
از فرزندش بسوزانند و رعایت شان حضرت را
بقدر دنیای رعیت ننماید و اگر در استغفار
نیز ما مقصریم عفو بفرمائید فقرهٔ رابعه
نیز بروایت بخاری در مجلد هشتم در
کتاب حیل در باب آنچه مکروه است از
حیله زن با شوهر یا نسبت بضره و هوو
در مجلد ششم در کتاب تفسیر آیه یا ایها
النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات

مرضات ازواجک اما در تفسیر سوره
تحریم باسناد خود از عبید بن عمیر از
عایشه که گفت بود پیغمبر صلعم میاشامید
عسل در منزل زینب بنت جحش و مکث
میفرمود نزد او پس من و حفصه تواطئه
کردیم بر اینکه حضرت بر هر یک داخل شود
بحضرت عرض کنیم مغافیر [2] میل فرموده
چون چنین عرضی بآن حضرت نمودیم
حضرت فرمود نخورده ام ولکن بوده ام
که میاشامیدم عسل نزد زینب بنت
جحش پس عود نخواهم کرد بخوردن عسل

و بتحقیق

[2] مغافیر جمع مغفور [illegible] صمغ درختی معین است در نواحی حجاز و در نواحی عجم در صحرا و کوهستان و بیشه و جنگلها بسیار است و آن درختیست که از میان آن [illegible] بر می‌آرند بلکه بالحس و العیان علاوه بر آنچه صاحب قاموس و دیگران بیان نموده‌اند بهتر از جمیع [illegible] است و در [illegible] آتش و عطر بر خلاف صمغ آن که بو [illegible] منه



و بتحقیق من قسم دادم حفصه را که خبر
ندهد باین حیله کسیرا میخواهد رضایت
زوجات خود را حاصل کند ولکن در
کتاب حیل حدیثش اطول و سندش منتهی
بهشام بن عروه از پدرش از عایشه و نسبت
سقایت عسل را بحفصه و تواطئه بصفیه
حیله و مکر عایشه را با سوده اولا و با صفیه
بعد از او قرار داده است که حضرت
بر هر یک از دو زوجه و لا خود عایشه را داخل
شده همین نسبت اکال [2] بآن حضرت داده اند
علاوه بر آنکه پس از اینکه حضرت میفرماید

مغافیر [2,1]

نخورده ام مغافیر بلکه حفصه عسل بمن
داده است ومن آشامیده ام ثانیاً تعلیم
عایشه بحضرت عرض میکنند که گویا
آن زنبور عسل از نوک درخت عرفط
که بدبو است خورده است و علاوه براین
بعد از نزول آیه لم تحرم الآیه حضرت
بآن زنها میفرماید انکن لصواحب یوسف
وگویا قصد حضرت اشاره بآیه ان کیدکن
عظیم باشد شما را بجز آن اینکه در خانه
نبوت پرورده شود و شوهر خود را برسالت
و نبوت بشناسد و معتقد باشد چنین

ولکن

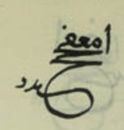
والحاصل



حرکات و افعال و اقوال از او صادر
میشود خود را از روی انصاف تأمل نماید
بادی نظر این حرکات و اعمال و افعال
و اقوال بعض زوجات را خاصه عایشه
وکلی حفصه شیعه کراهت دارند و بجا
و بواسطه مذمت مینمایند از این
حیثیات نه از حیث دیگر و نعوذ بالله
و نبری الیه از کسیکه خیال حرکت منافی
عصمت در حق جواری و خدمتکاران
خانه حضرت رسالت ص نماید تا چه رسد بزوجات
العیاذ بالله و بخدا پناه میبرید از تعصب

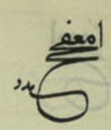


وقول بی انصاف و نسبت جور و اعتساف
اخرا که برادر شما هم عقلا و اهل شرع
هستند اولا با اینکه تنزیه و تقدیس
پیغمبر و زوجاتش را از زنا خدا فرموده
شیعه چگونه نسبت چنین میدهند ثانیا آنکه
یکی از اسباب رنجش و ایراد بر عایشه
این بود که چرا چنین نسبت بخواهرش ماریه
قبطیه داده مع هذا چگونه خود نسبت میدهند
ثالثا اگر شیعه نسبت بزوجات طاهرات
حضرت عداوت باخصوص میداشتند
پس دختر ابو سفیان و دختر حیی بن اخطب
یهودی



یهودی اولی و اقدم بعداوت و خصومت
بود که علاوه بر این اختصاص عداوت
بعایشه و حفصه از میان زنان چرا
والسلام علی من اتبع الهدی و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و نسئل الله التوفیق
للاهتداء الی المنهج الحق القویم و الصراط
المستقیم **اما فقرهٔ رابعه** از مراسلهٔ شما
این بود که آیا نزد علما و امرای امامیه
ذات ایشان و منزل ایشان اشرف است
یا حجرهٔ طاهرهٔ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
فالجواب از این فقره بشهادت عقل و آیات

واخبار واقرار دو از چند را هست
اول آنکه شما نسبت گناه و اثبات التجاه
و پناه کردید بشیخین و خود اقرار بخطا و عصیان
ایشان کرده اید دیگر آنکه اگر خاطی و عاصی
نباشند التجاه و پناه چه لزوم دارد
ولعل شما از اینوجه جواب بگویید که این
اقرار من از باب تنزل و موافقت با خصم است
از قبیل هذا ربی گفتن حضرت ابراهیم ع
در هنگام غایب شدن زهره و قمر و شمس بگوید
تصدیق شما را درین خصوص میکنیم و میگوییم
اغماض از اینوجه میکنیم و بتقیه اول جواب
میگوییم

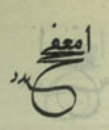


میگوییم شاید بعد از بیان وجوه بعد ازین
وجه نیز ثابت وجید مفهیم آنکه اصل دخول
ایشان در حجره طاهره آن حضرت دخول
عصیان و مخالف حکم صریح قرآن است
زیرا که ما تردید و دعوی نمیدهیم دخول
ایشان را در حجره طاهره حضرت بین وجوه
بعد بیان هر یک از وجوه را مینمائیم و ملاحظه
میکنیم که ببینیم کدام یک از وجوه محتمله
موافق شرع است و کدام مخالف و لعل
بعد از تحقیق معلوم شد که از جمیع وجوه
خلاف بوده پس میگوییم که حجره طاهره

تا زمان حیات حضرت مملوکه حضرت
بوده یا خیر و بر فرض بودن باقی ملک حضرت
است بعد از وفات یا خیر و بر فرض باقی ماندن بر
~~شما رجوع با استبعاد شما و امثال شما اگر~~
ملک حضرت آیا منتقل بورثه شده است
یا راجع شده است بجمیع مسلمین و اگر
منتقل به بیت المال مسلمین شده است
پس اگر بگوئید بملک حضرت باقی مانده
است لازم است اذن حضرت رسول ص
و اذن حاصل نشده است و حال آنکه
خداوند میفرماید لا تدخلوا بیوت النبی

الا ان یؤذن

الا ان یؤذن لکم و اگر بگوئید ملک ورثه
شده یا رجوع به بیت المال مسلمین نموده
میگوئیم با اذن صاحب خانه لازم است
برای داخل شدن و اما تصرف مالکانه
و دفن علاوه بر اذن دخول دلیل بر تملک
و راه تملک ما للمالک لازم است
اما صورت اولی و لزوم اذن دخول بدلیل
قول خدا تعالی لا تدخلوا بیوتا حتی تستأنسوا
یعنی داخل نشوید در خانهای غیر از خانهای خود تان [illegible] حاصل نمائید
و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون
و سلام کنید بر اهل آن خانه این دستور العمل خوب است برای شما که شاید شکر کنید
فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی
پس اگر نیافتید کسی را در آن خانه پس داخل نشوید مگر اینکه
یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو
اذن داده شود برای شما و اگر گفته شد برگردید پس برگردید زیرا که برگشتن



ازکی لکم والله بما تعملون علیم وحال آنکه
پاکیزه تر است برای شما و خدا بر اعمال شما دانا است
هیچیک از استیناس و اذن از ورثه یا تمام
مسلمین یا بعض ایشان نیز حاصل نشده علاوه
بر این تملیکی یا تملکی حاصل نشده است
اما لکن اگر جواب میگویند که شیخین
با اذن و حصول تملیک و تملک داخل حجره
ظاهره شده اند زیرا که عایشه و حفصه
اذن دخول دفن دادند میگوئیم اذن ایشان
ثمر ندارد بعلت آنکه اگر منتقل بورثه شد
ثمن از اعیان و قیمت آن بزوجات تسعه
میرسد و باقی بدختر واحده ارثا و ردا یا آنکه

بقیه



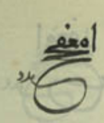
بقیه بحضرت فاطمه و حضرت عباس میرسد
علی الخلاف بین فقهاء الفریقین فی العصبه
وکیفما کان ارث هر یک از زوجات تسع
از ثمن حجره میشود و بالقطع تسع ثمن حجره یک
ذراع که قریب نیم ذرع شاه باشد نمیرسد و حال
آنکه قامت اشخاص متوسطی الخلقه قریب
چهار ذراع است و بعبارة اخری هفت
شبر است از اشبار خود صاحب قامت
و بر فرض مالک بودن عایشه و حفصه بقدر
قبر شیخین حجره ظاهره فرضا مشترک بین زوجات
حضرت و دختر یا بعلاوه آن و عموی حضرت

وبالقطع قسمت ومفروض نشده بود وتصرف
هیچیک از شرکاء در ان مشترک نمیتوانند باشد
الا باذن همه شرکاء وحال انکه حاصل نشده
قطعا این در صورت ارث واما در
صورت رجوع ببیت المال امر مشکلتر
وشرکاء بیشتر وامتناع تصرف اقوی واجد
وقسمت هر یک از زوجات بقدر حق صلح
مرعی بلکه جزء لا یتجزی نمیشد پس بهیچ وجه
شرعی داخل شدند و بهیچ وجه شرعی تصرف
مالکانه ممکن نشد والحاصل نظر باتفاقات
که عرض شد وجه مشروع وراه درستی

ندارد



از برای دخول شان بنظر نمیرسد شبهه
غصب وعدوان مورد اکر فی الواقع شما وجه
صحیح در این خصوص دیده باشید اعلام
فرمایید تا من قبول کنم علاوه بر این تفاصیل
چگونه تصور بناء واستجاره میشود با اینهمه
عیوب وموانع چنانکه مذکور شد بعض
اینها واکر غرض شما اینستکه شیخ استجاره
وبناء معنویه وباطنیه قصد کردند و ملتجی
ومستجیر بروح المقدس ان حضرت شدند
انفسهم از التجاء واستجاره خصوصیت
مکانیه لازم ندارد بلکه در همه جا ممکن بود



والحاصل بر حسب قواعد عقل

ونقل بنده وجهی برای اشغال نشنیده ام

لعل شما شنیده باشید وجه ثانی آنکه

دخول ایشان و دفن ایشان در حجره

طاهره معصیت وجسارت بود از وجه

دیگر علاوه بر ما سبق چنانکه مستفاد میشود

از آیه که خداوند میفرماید یا ایها الذین

ای آن کسانیکه [illegible] اعتقاد دارید

آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت

ایمان بخدا ورسول او [illegible] بلند نکنید صدای خود را بالای صدای

النبی صلی الله علیه وآله وسلم

رسول خدا [illegible]

کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم

مانند بلند آواز کردن بعض بعض را که [illegible] باطل شود اعمال شما و شما

لا تشعرون وایضا در آیه دیگر میفرماید

ندانید ونیز

ان الذین



ان الذین ینادونک من وراء الحجرات

بدرستیکه آنانکه میخوانند ترا بصدای بلند از پشت حجرات [illegible]

اکثرهم لا یعقلون پس معلوم شد

بیشتر آنان نمی تعقلند

که خداوند نهی فرموده است از

صدا بلند کردن فوق صدای حضرت

وهکذا نهی کرده است از ندای حضرت

از عقب حجره ویقین است که رعایت

آداب واحترامات حضرت واجب

متعلق بانحضرت است در حال

حیات وبعد از ممات [illegible]

حکم صریح آیات قرآنیه بر همه امت

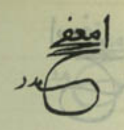
حضرت رسالت صلی الله علیه

و الیه و سلم لازم بوده و مباشرت
حتی امر و نهی بجلد لا ترفعوا ×
اصواتکم بلند کردن صدا جایز نیست تا چه
رسد بحفر قبر و زدن کلنگ و تیشه
و معاول ... تا لای سر انحضرت
جمع معول آلتی که الحفر زمین است
و حال ... آنکه
بمقتضای مفهوم و موافق
و قیاس بالاولویة حرام بود
حفر قبر و بلند کردن صدای
تیشه و کلنگ ... و
و معول ... زیرا که صدای



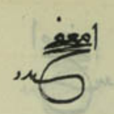
برای حفر قبر

زیرا که صدا کردن قبر بالات حفر مثل
دشنام و ضرب با سبب نسبت بدلالت و لا
تقل لهما اف یعنی با حصول اذن از ورثه
و سایر مالکین حجره طاهره نظر بمنطوق
و مفهوم این دو دلالت نهی بر حرمت دفن
حرام بودن [illegible] بقیاس
بالاولویة است چنانکه معلوم شد
و کل تبدیل الذین ینادونک و بالجملة
این فرمایش شما برخلاف مدعی و مقصود
شما نتیجه میبخشد چنانکه دانستی بلی در
صورت التجاء و پناه و استجاره با حصول
شرایط و دفع موانع مستلزم حمایت و مقتضی

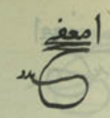


عنایت است و کسیرا نمیرسد که پناه
برده بحضرت رسالت ملکه بخدام آستانه
مبارکه آن حضرت جسارت و جرأت
مینماید اعلاما عرض شد که فقره
پنجم از مراسله شما این بود که حضرات
شیعه را منع نمایند که عمر کشان و عمر
سوزان نکنند اگرچه در این باب اولا
فعل عوام و جهال شیعه بوده است از
قدیم الزمان و منشا و مبدا این عمل در
کتب و تواریخ شیعه ذکر نشده است تا معلوم
شود مبدا اینکار که بوده و تاسیس این عمل که نموده

و مقصود



و مقصود عاملین و فاعلین این عمل و فعل
نیز محقق نشده که غرض اصلی بانیان این بنا و موسس
اساس کدام عمر بوده است چنانکه خود
مرتکبین این عمل نیز بجز تقلید امثال و اقران
و تاسی بجمعی نادان از قبیل خودشان را
باعث را نمیدانند چنانکه بسیاری از
رسوم سابقه مجوس را اغلا مرتکب شوند
محض متابعت آبا و اجداد از قبیل شان
و در هند در مقدمه جنازه‌ها و اموات خود و از
قبح آن غافلند و مانند آتش افروختن
بالای بامها در شب نوروز عجم و غیره.



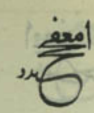
و چهارشنبه آخر صفر و آخر سال و مثل
کوزه آب با پول یا بدون پول از بامها
بکوچه انداختن و نحو این امور که هیچیک
منوط بقاعده و سر شرعی نبوده و لهذا بعضی
میگویند عمر سعد است که قاتل حسین بن
علی بن ابیطالب ع است میباشد و بعضی دیگر
میگویند عمر بن خطاب رضی الله عنه خلیفه
دوم است ولی بعد از تحقیق هنوز نزد
خواص از شیعه محقق نیست و الا اگر فی الحقیقه
غرض عمر بن خطاب باشد از دو حال خارج
نیست یا باید بملاحظه امر خلافت باشد یا واسطه

عقلی یا شرعی صح

فعلی که از او



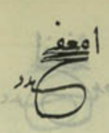
فعلی که از او نسبت باهل بیت نبوت صادر
و وارد شده باشد و هر یک از این دو فقره
بر فرض تعلق قصد و اراده ایشان و تحقق
اصل مقصد ایشان اختصاص بعمر نداری
زیرا که در خصوص زمان خلافت امری
حادث نشده بلکه اگر جهة امر خلافت باشد
ابتداء این امر و تاسیس این بنا از ابو بکر
شده است پس باید اولی و اقدم باین عمل
شنیع باشد و بعد از آن نیز عمر و عثمان
باشند پس باید خصوص ابی بکر یا هر سه
بالاشتراک باشند اختصاص بعمر دوم چرا و اکرام



باشد باید اغلب اصحاب انزمان یا خصوص
عثمان با یزید بن معویه و پدرش و عبید الله بن
مرجانه و عمر سعد احق باشند از اعمال یا شنید
زیرا که ظلم ایشان نسبت با آل رسول او ضح
و اشهر بلکه قریب باجماع فریقین از زوال لحاظ
حقیقت امر و اثبات تاسیس و بنا معلوم نیست
منا
و ثانیا این امر با خبار رؤساء دیوان یا
رؤساء شرع باقی نمانده زیرا که حکم سلطنت
و حکومت در تمام بلاد بر منع و تهدید سیاست
و جرجر جاری میشود در ایام ماه ربیع الاول
و منادی پادشاه و حکومت در کوچه و بازار
ندا میکند



ندا میکند و تهدید و تخویف شدید مینمایند
که احدی مرتکب چنین اعمال نشوند بلکه نسبت
بمرتکبین احکام سیاست نیز جاری میشود
مع ذلک بعضی از نجبا و عقلاء اگر مرتکب نشوند
با رجال بهر وسیله امنیا باشند و لو در پرده
و خفاء بهر قدر از قوه بهر یک بفعل میاید مرتکب
میشوند ولی نه رؤساء شرع و عرف و نه معقولین
و نجباء از عوام واضح نشد و نه خود شان ملتفت
مقصود خود میباشند و ثالثا علی القاعده باید
مبدء و منشا صدور این عمل بحسب قاعده قواعد
عقلیه و شرعیه غرض اصلی و مقصد اولی



مؤسس این اساس و بانی این بنا قصد کش
عمر بن سعد بوده زیرا که قتل او بر حسب
تواریخ موجوده بدست مختار بن ابی عبیده
ثقفی بوده است در نهم ربیع الاول بوقوع
و بنا بر بعض تواریخ از عامه و خاصه مختار بن
ابی عبیده دو نفر از قاتلین حضرت سید الشهداء و
و شباب اهل الجنة حسین بن علی ع و اولاد
امجاد و اصحاب آن جناب او را که یکی عمر بن
سعد و دیگری حرملة بن کاهل اسدی باشد
امر فرمود که قبل از سر بریدن اعضاء
این دو ملعون را قطعه قطعه نموده و بآتش

سوزانیدند نیز

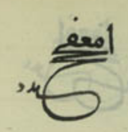
سوزانیدند بلکه بعض از اعاظم محدثین
عامه نیز مانند ابو اسحق اسفراینی در
کتاب نور العین فی اخذ ثار الحسین و الشیخ
الجلیل جمال الدین سبط ابن جوزی در تذکرة
الخواص [2] و لکن الشیخ یوسف سبط ابن جوزی رحمه ذکر سوختن را متعرض
نشده بلکه بتفصیل قتل اکثر قتله و خائنین
بر حضرت حسین بن علی ع را باختصار و اجمال
متعرض شده لعل ترک این فقره نیز بواسطه
قصد اختصار باشد و بالجمله چون قتل و حرق
عمر بن سعد و دو ایشان او بوده شاید بانی او اطلاع
از امر و در رسم شده باشد که هر ساله در

[2] نیز متعرض این مطلب نشده انتهی

اینرو تجدید اینعمل معامله نشود بجهت
تشفی و تبرید قلوب از آتش مصیبت سید
جوانان بهشت و اولاد و اصحاب و نهب
اموال و سبی ذراری و اهل بیت رسول
خدا و کرداندن درکوچه و بازار فعلیهم
اللعنة والعذاب من الان الی یوم الحساب
تنبیه ای برادر مؤمن با انصاف اگر
فی الحقیقه من و شما مقید بهوای نفس نباشیم
وفی الحقیقه در دردین ثابت باشیم و از
قبیل اشخاصی نباشیم که یؤمنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض چرا باید سرّاً و
وعلانیة

وعلانیه اظهار حزن واندوه ولشکر نمائیم
از اینکه جمعی عوام نادان که بهیچ جز اعتنا
باعمال و اقوال ایشان نیست چون یا کهنه را
مهوز انند باسم عمر و همه قد بدون
اینکه مسمی برای این اسم معلوم باشد
یا اینکه بر فرض قصد مسمی قصد ایشان
مخلوق موضوعی خواهد بود و بر فرض مخلوق موضوع
در خارج اینعمل مستلزم اثر و ترتب اثر بر
خالیه ایشان نیست و اصلا اظهار حزن
واندوه مستحب و مانمود فعل و نهب
و اسیر و حرف ذریات رسول خدا و اقلا

لا اثر بینها رو ولکن اصلاً



کبد آنحضرت وسوزانیدن قلب منیر
او نمیشوید مکو نفرموده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم بتصریح
بخاری در کتاب مناقب در باب مناقب
قرابة رسول خدا ص و در باب ذکر اصهار
رسول ص و در باب مناقب خاصه فاطمه
و سایر صاحبان صحاح و اعاظم از علما
و محدثین که در مناقب فاطمه بضعة منی
من اغضبها فقد اغضبنی و در جای من
آذاها فقد آذانی چنانکه تمام خبر مجلد
آن ومسند او در جواب سید محمود افندی
الوسی گذشته و در مجلد پنجم از صحیح

بخاری

اصهار و دامادها

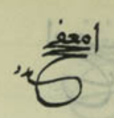
نقل کرده اند که آنحضرت فرموده است

بخاری در مناقب فاطمه از عروة بن
زبیر از عایشه و در مجلد هفتم در کتاب
نیز از عروة بن زبیر از عایشه و کل در مواضع
دیگر از آن و در سایر صحاح و کتب معتبره
در باب مطالبه فدک و خمس خیبر از حضرت
الحاجی در حدیث طولانی که آخرش در
حدیث اول این است که فابی ابوبکر ان یدفع
الی فاطمة منها شیئا فوجدت فاطمة علیها السلام
علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت
و عاشت بعد ابیها رسول الله صلی الله علیه
و اله ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها



علی علیه السلام لیلاً و لم یؤذن بها ابو بکر
الحدیث و در حدیث ثانی این است فهجرته
فاطمة فلم تکلمه حتی ماتت چون عهد کردم
در اول رساله که از غیر صحاح و کتب معتبره
شما حدیثی نقل نکنم و از این کتب نیز تا بچشم
خود چیزی نبینم نقل نکنم لهذا نمیگویم در
خانه اش سوزانیدند یا بازو و پهلوی مبارکش را
شکستند و یا سیلی بر صورتش زدند و یا محسنش
سقط کردند لکن بمدلول صریح این دو
حدیث محزون و غضبناک وفات کرده است از
ابی بکر یا دیگران و بفرمایید صریح رسول

خدا هم



خدا هم کسیکه او را محزون کند یا بغضب آورد
یا اذیت کند حضرت رسول خدا را محزون
نموده و بغضب آورده و اذیت کرده چرا
اصلاً استدعا و التماس نمیکنند که بواسطه
حزن و غضب و اذیت فاطمه پیغمبر خدا را
محزون و غضبناک و اذیت نکنید و اگر
ای برادر محزون میشوید از جسارت
خلیفه هو اینست علما و عوام سنیه محزون نمیشوید
از اینکه علی ع را با این همه فضایل و مناقب
و سبقت در اسلام و ثبات در غزوات
و جهاد با کفار و تحمل صدمات در رضای

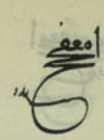
خدا و رسول ع در میان اصحاب پیغمبر
با احترام و بی اعتبار باشد چنانکه
در ذیل حدیث اول سابق الذکر
از دو حدیث کیفیت فاطمه ذکر شده
و نیز محزون نمیشوید از اینکه علی بن
ابیطالب ع کاوش بجائی برسد که معویه
در مقام طعن با نحضرت در طی
مکتوبیکه با ابو مسلم خولانی فرستاده
بنویسید با نحضرت جابت فی بیتک
کانک تنتظر الوحی حتی قادوک
بخمام سیفک کالبعیر المخشوش الخ

فایتم



و ایضا محزون نمیشوید از اینکه معویه
بجائی رسید که تشریع بی محوی بلکه حکم بی
بکند بر لعن علی بن ابیطالب ع و حسنین
و محمد بن الحنفیه و محمد ابی بکر و مالک
اشتر رضی الله عنهم بر منابر بعد از خطب جمعه و هکذا
در قنوت نمازها و مجالس سب و لعن
کنند و اینحکم چنین نفوذ پیدا کند که ایشانرا
مثل نماز و خطبه جمعه واجب شمارند
و معمول دارند در جمیع بلاد تا زمان خلافت
عمر عبد العزیز رضی الله عنه که او هزار مشقت
دفع این بدعت ملعونه نماید از بعض بلاد رفع شد

و بالجمله این بدعت ملعونه مشومه
از زمان معویه و با مراد
صادر شد و باقی ماند ۴



ودر بعض دیگر از بلاد با فی بوده‌اند زمان
خلافت بنی عباس مع هذا کله احدی
نسبت بدین فرقه با عیبه کمتر کنند کان
عمار یاسر است بد گفتن وسب ولعن
سهل است بلکه ملامت ومنع ومذمت
بر این عمل شنیع واجابن نمیشمارد وایضا
کسی محزون نمیشود از اینکه خود امیر
المومنین واصحابش بلکه اصحاب پیغمبر
مانند حجر بن عدی کندی واصحاب ضحاک
او بعد از عهود وایمان مغلظه ومانند
عمرو بن الحمق صاحب رسول خدا ص وامثال

ایشان

معمولدار ربیعا او ردیم

ایشان از بنی حضرم وغیر ایشان از
دوستان علی بن ابی طالب ع وکل با حضرت
امام حسن بن علی ع انچه کرد از منافات
احکام خدا ورسول ص واز انچه پسرش
با حسین بن علی ع واولاد واعیال واصحابش کرد
که بجد فهم توان بلکه بجد ضرورت
رسیده است وکذا انچه بقیه خلفای
بنی امیه وبنی عباس کرده با اولاد وذریه
رسول خدا ص که هم بجد تواتر وضرورت
رسیده چنانکه هشام بن عبد الملک
علی بن الحسین ع بعد از قتل وصلب او را

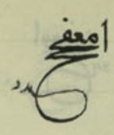
علی بن الحسین علیهما السلام را
بسم شهید کرد وبعد از او



سوزانید وکتب تابوسیت بلکه اغلب ابنیه
ومنارات که بنی عباس سادات واولاد
رسول را زنده در میان بناها کذاشتند
الی الآن در بغداد ونواحی بغداد موجود است
اظهار نمیکنید حزن واندوه اظهار نمیکنید
بلکه دور نیست اگر ببینید که کسی مذمت
یا مذمت کند این فاعلین افعال را مکدر
میشوید ومیکوئید مکر اشخاص آل رسول
بقدر چوب وسنک وکهنه که بجا الجماد
نسبت باسم یکی از صحابه یا خلفا داشته باشد
نزد شما قدر ندارد ومکر پیغمبر نفرموده است

از بنی مروان وبنی عباس
با اولاد وذراری رسول آنچه
بجا اوردند معلوم بلکه
عند الفریقین چه ضرورت
رسیده اگر تعصب بگذارد
صح

انا تارک



انا تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی
ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا مکر نفرموده است
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق مکر خداوند
در کلام مجیدش نفرموده است انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا مکر خداوند در حق ایشان
بحضرت رسول نفرموده فقل تعالوا ندع
ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
مکر در حق ایشان ویطعمون الطعام علی حبه

ودر وقت مباهله بانصاری
از طایفه نجران صح

لعنة

اتی بلکه تمام سورهٔ هل اتی نازل شده
است باجماع فریقین مکر خدا نفرموده
است وآت ذا القربی حقه مکر خدا نفرموده
است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی خلاصه اکر آیات واخبار صحیحه
اجماعیهٔ متواترهٔ متعلقه باین مطلب را
که احدی از فریقین مجال انکار ندارد
اکر بخواهم نقل کنم این مختصر کتاب مبسوطی
میشود واز برای منصف اینقدر بلکه
اقل از این هم کافیست وکل ظالمین ایشان
نیز اینچه بحد تواتر بلکه ضرورت رسید

اکر بخواهم



اکر بخواهم بتفصیل بنویسم کتاب مبسوط
نیز کفایت نمیکند وهمه را از طرفین اکر
تتبع در کتب وآثار معتبرهٔ خود داشته
باشید میدانید چرا امثال تو نمیشوید چرا
محروم مکردد از عترت پیغمبر ص ودشمنان اهل بیتش
شیعه وسنی فرق مبین باشد مکر هر دو امت
پیغمبر ص نیستند بلکه اطاعت اوامر الهیه
مکر فرق بین شیعه وسنی هست برادر
من شیعه عداوت شخصی با کسانیکه
هزار وسیصد سال پیش بوده اند ندارند
واخلاص هوای نفس نیز با کسی ندارند وبالجمله



والله المدرك المتفرد الذي فلق الحبة وبرى
النسمة که کسب جمیع علوم بلا استثنا نموده
وتتبع جمیع مذاهب اسلام بلکه مسائل
و دلائل هر طایفه اهل اسلام را علماً
و عملاً بطریق اجتهاد و تحقیق کردم نتیجه
اهل مذهب را بر ثابت دن طریقه
خود اذعان و اعتراف نموده و مینمایند زیرا که
اهل مذهبی طالب علمیت خود را از زمن
تلمذ و تحصیل نموده و مینمایند حتی اهل
سنت و جماعت چه اهل شریعت ایشان
و چه اهل اسلام طریقت ایشان مانند

بکتا



بکتاشی و قادری و رفاعی و نقشبندیه
و نظائرهم مع ذلك كله بقدریکه بواسطه
استقصا تتبع در صحاح و کتب شما
اثبات حقیقت مذهب شیعه و رفع
شبهات وارده بر ایشان کرده ام از
تعلیم و تعلم هیچ علمی و تتبع در هیچ کتاب
اثبات این مطلب و رفع شبهات از من کشف
ننموده خالی از تعصب نذا دم بدون
قسم و شاهد اگر از آنچه در این رساله
عرض شده در این مطالب برای شما شبهه
باقی باشد شما زحمت بکشید و تشریف

و حقیت و حقانیت و صحت

علمی و مذهبی

س میگیرم صح



بنا و رید یا احضار بفرمایید شده
ما هم مشروط باینکه محض رضای خدا
بدون تعصب آبائی و اجدادی بنشینیم
گفتگو کنیم اگر از کتب شما باقرار و تصدیق
اعاظم علما حقیقت مذهب شیعه
معلوم شد علاوه بر برادری دینی
برادر مذهبی نیز بشویم و اگر بطلان
مذهب شیعه و حقیقت اهل سنت معلوم
شد من با شما برادر مذهبی میشوم و چونکه در
مراسله شما بیش از این مطالب ذکر نشده
بود حقیر نیز جسارت نکردم بذکر مطالب
دیگر و باختصار

۲ مذهب

والسلام علیکم والامر الیکم
فانظروا ماذا ترجعون ۱۲ ع

خاتمه

دیگر و باختصار در صدد جواب از آیات مرقومه
در خاتمه مراسله شما برآمده و این خاتمه را رساله خود
قرار دادم خاتمه در بیان جواب از آیات مذکوره
در عریضه مدرس و استشهاد شما بآیات بر فضائل
اصحاب رضی الله عنهم چون ایشان آیات را در خاتمه
عریضه نوشته بود حقیر نیز در خاتمه مطابقه جواب با اصل
عریضه چنانکه در باقی رساله معمول داشته ام
بر حسب قواعد فصاحت و رعایت مقتضای
حال و بمقتضای قواعد مناظره اگرچه مدرس
رعایت این مراتب ننموده چنانکه دانسته و خواهند
دانست عرض میشود که شما استدلال

باین آیات که فرموده اید بر خلاف قاعده استدلال
و مناظره و قواعد منطقیه است زیرا که اولاً
این آیات دلالت بر مدعای شما ندارد زیرا که
اگر شیعه مطلقاً منکر فضل اصحاب رسول صلعم
باشند احتمالی در بعض آیات مرقومه میرود
که راهی داشته باشد ثانیاً اینکه اگر شما
نفرموده باشید که مطلق مدرکین صحبت حضرت
رسالت مستحق این تمجید اند باز غیبی ندارد
و حال آنکه کلیت از طرفین ممنوع است شما
میتوانید بفرمائید همه خوب و ممدوح
خداوند و حضرت رسول اند و نه شیعه

میگویند همه مطرود و مغضوب پس قضایای
کلیه سالبه یا موجبه یا جزئیه موجبه یا سالبه
و کذلک طبیعیه و مهمله در ما نحن فیه مفید نیست
از طرفین بلکه قضیه شخصیه لازم است زیرا که محل
نزاع اشخاص معین معلومند و دعوای شیعه و آن
استدلالا اوسع است از اهل سنت و جماعت و نیز اگر
نقض جزئی در مقابل اثبات کلی کفایت میکند و
وانیقدر از دلالت آیات و اخبار در احادیث
منقوله از صحاح و تفاسیر شما نسبت بجمعی از صحابه نقل
شده در فقرات سابقه مثلاً اگر کسی بگوید ده نفر معین
از اهل یاوه یا کرمانیشان یا تبریز فاسقند و اخبا

متواتره صحیحه نیز رسیده باشد فتوحاتی عموماً از اهل آن بلد یا میتوانند برای محمد اول که فتوح ده نفر را ادعا نمود بعموم ائمه شعرا یا علماء یا خدا و رسول از خوبی آن ولایت و اهلش استدلال نماید بر خوبی آن ده نفر یا باید دلیل خوبی ده نفر را باسماءهم و اشخاصهم از قول مخبر صادق و حکیم حاذق ذکر کند هذا بر فرض دلالت این آیات بر جلالت قدر صحابه شیعه میگوییم در حق اشخاصی میباشد که تا زمان وفات مخالف ایمان و مصاحبت و صفای انصاف و عدالت از ایشان بظهور رسیده باشد

وبالاجماع از عامه و خاصه تمام مؤمنین بحضرت محمد صحبتش بر صفت ایمان و عدالت باقی نماندند بلکه بنص صریح آیات و صحیح از اخبار بسیاری علاوه بر فسوق مرتد و کافر شدند کرارا چنانکه قبلا از این بنا بعضی را نمودیم این جواب مختصر اجمالی از آیات شما ولما جواب تفصیلی اما از آیه اولی تا اینجا که شما ذکر کرده اعنی الی صراط مستقیم نزولش در زمان کفار و منافقین است که طعن بر رسول و اصحاب آن میزدند بسبب انحراف از قبله باکثر بعضی گفتند سالی مشغول برای استمرار قول ایشان است در مستقبل و بنا براین باید این آیه قبل از قول سفهاء از نبوده و نصارا

چنانکه ابن هشام در باب اول از مغنی در حرف سین مذکور داشته و کذلک ملا سعد در باب احوال مسند و سکاکی در قسم ثالث از مفتاح و شیخ عبد القاهر در دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و زمخشری در کشاف بلکه اغلب مطالب متعلقه باین آیات و غیرها را بعض مفسرین و دیگران از قبیل حجة الاسلام امام غزالی در ...

و منافقین از اصحاب مانند عبد الله ابی
سلول و اصحابش نازل شده باشد و اشاره
بکفر و نفاق ایشان باشد و ذکر آیات منافقین
و واقعهٔ زید بن ارقم را قبل از این نمودیم و بالجمله
از سیاق آیه و قول مفسرین معلوم میشود که حق تعالی
خبر داده است از حال منافقین و کفار که بعد از
انحراف شما از بیت المقدس چنین میگویند
تو نیز ای پیغمبر در جواب ایشان چنین فرما
کن و ایضا ظاهر است که شما میتوانید در
این آیه ذکر نمائید برای اصحاب [illegible]
الی صراط مستقیم است و لا میفرماید هدایت

میکند

میکند هر که را بخواهد الیه بنده نیز میگویم
خداوند هدایت میکند هر که را بخواهد و لو
سی سال بعد از این او را از یهود و نصارا
بلکه و لو سی هزار سال بعد و اولاد هزار بطن
و صلب بعد از آنچه در خلق موجود بود زمان خطاب
دارد ثانیا آنکه من یشاء یعنی هر که را بخواهد شما
بفرمایید آنکس کیست و دلیل بر تعیین چیست
بر فرض تسلیم و تعیین من یشاء در حق صحابه و حال
آنکه قطعا و ظاهرا و باطنا چنین نبوده و نیست
چه دلالت دارد بر این فقره که شما فرموده اید ابدا از دلالت که هر یک از اقسام دلالت است
مطابقه است یا تضمن یا التزام مفهوم است یا منطوق

بادی خیلی عجب است از شما که زیاده از هزار
آیه مدح صریح واضح اصحاب را گذاشته اید
و بآن آیه استشهاد فرموده اید لااقل
از اینکه آیات بعد از این آیه مانند کذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس الآیه و کذلک کنتم خیر امة اخرجت
للناس الخ و نحو این آیات را استدلال نمائید
و ایضا از سیاق و سباق این آیه معلوم میشود
که از جمله قائلین ما ولیهم عن قبلتهم الخ
بعض مؤمنین بوده اند زیرا که مقدم برما
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم

من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه اگر چه امام
حافظ محمد بن اسمعیل بخاری متعرض نشده است
منقلبین علی عقبیهم چه اشخاص بوده ولی سایرین
از علمای تفسیر و صحاح مانند ثعلبی و نشابوری
و زمخشری و مسلم و ابو داود سجستانی و ابن مغازلی
و عبدالله بن احمد بن حنبل و امثال ایشان
بعضا او کلا و اجمالا یا تفصیلا متعرض بعض
مطالب شده اند و از شما گذشته عبارت خود
جناب عالی را که بعربی مرقوم فرموده رسالة الآیة
علی ان النبی ص والمهاجرین والانصار الخ اولا
معلوم شد که این آیه اصلا دلالت بر مطلب شما ندارد

ودر تفسیر همین آیه در صحیح بخاری حدیثی
مذکور است که ایهم بعض اشکالات دارد ولی
برای رد شما ایهم مناسبت دارد اگر میدانید دارید
شما خود رجوع نمایید ثانیاً نذانیم عبادت
شما که فرموده اید بامر الله فهدایة ضمیه الی دین
الاسلام فای فهدایته جه فاست عطف یا تفریع
با عین هما و مدخول فا مجرور است بنا بر عطف
امر کما هو الظاهر یا مرفوع است بر ابتدائیت
وهر یک را بفرمایید که اشکال نیست اما اول
فلاقتضائه ان یکون الامر مغایر اللهدایة
با بنیعنی که اول امر کرده باشد بعد هدایت وحال

امع محمد

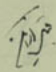
انکه قطعاً تغایر نیست بینهما بلکه هر یک عین دیگری است
زیرا که هدایت را به طریق با ایصال بمطلوب است
وهر یک حاصل بامر الله است و عین او است لا غیره اللهم
الا ان یکون الترتیب لفظیاً کقوله تعالی ونادی نوح
ربه فقال فان زیداً عین القول وقوله عین النداء
واگر تفریع باشد و تفریع هدایت خواهد شد غیر و ش

خوانده شود ترک

بسیار است وقطعاً شما قصد نکرده اید ان الله
واما آیه ثانیه تا آخر سوره بقره دلالت بر مدح رسول
ومومنین متصفین بصفات مذکوره در آیات
دارد نه بر هر که گفت ایمان آوردم با در این صحبت کرد
چنانکه در بعض آیات همین سوره وغیر آن خبر میدهد

خداوند از حال بعض مؤمنین بلفظ اجتنابکه
میفرماید قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی
قلوبکم الآیه وایضا اذا جاؤکم قالوا امنا وقد دخلوا
بالکفر وهم قد خرجوا به وایضا واذا لقوا الذین
امنوا قالوا امنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا
انا معکم انما نحن مستهزؤن وایضا ومنهم من
یقول ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا
وان جهنم لمحیطة بالکافرین وایضا ومنهم من یلمزک
فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا
منها اذا هم یسخطون علاوه بر ایات واخبار که

قلوبکم ح ل



قبلا از این از اجله علمای صحاح وتفاسیر شما در تفسیر
وتکفیر بعض صحابه نقل کردیم والافضلیت لبعض صحابه
وجلالت قدر ایشان ابده من الشمس وابین من
الامس است وهرگز مسلم عاقل شیعه یا سنی نفی فضیلت
جمیع اصحاب نموده شما هم اثبات فضیلت جمیع
نمیتوانید بفرمائید پس استشهاد باین آیات
نفع بحال شما وضرر بحال ما ندارد ما هم باین
آیات استشهاد میکنیم برای ممدوحین ومکذا
الایات الباقیة دیگر آنکه هیچیک مخصوص اشخاص معلوم
نیست بجونکه ما منکر ایشان باشیم یا بتوانیم در
نحو ممدوحین خود با اینها استدلال کنیم ولکن آنچه

ما استدلال بآیات و اخبار در زدیم بعض اصحاب
نمودیم صریح در مدعای ما بود و ائمهٔ تفسیر و
و صاحبان صحاح شما تصدیق قول ما نمودند
و با بیّنه و برهان صحیح صریح در مدعای ما بود
و لهذا مدعای ما ثابت می‌شود بلا منازع و لا
معارض منظر فکم و هو المطلوب و بحمد الله خود
شما عالم و فاضل و البته مطلع بر دلالت
آیات و نزول آنها هستید اگرچه بعضی که
در کتب ما توضیح مطالب شده است در کتب
شما نشده الا قلیلی که شما اکثر یا همه را دعوی
بینماید بلکه محض متابعت طریقهٔ آبا و اجداد

اگر یکنفر با انصاف مانند شما یافت شود در قولش
می‌کنند یا تهمت برفض و اعتزال یا ضعف در واقف
و سند شما یا او افترا در اخبار دارید و اگر بخواهیم
آیات معارضه مطلب شما را ذکر کنیم این
رساله کفایت نمیکند و از برای اثبات مقصود
آنچه ذکر شد کافی است و اما آنچه از آیات فتح
ذکر کردید اول از همه مخالفت ایشان در غزوه
حدیبیه از بابت صلح حضرت با اهل مکه
و سوق هدی و بدن و محل شدن حضرت و رجوع
آنحضرت و وصول بمسجد شجره و ندامت اکثرین
از اصحاب و توبهٔ ایشان و وقوع بیعت رضوان

وتجدید ایمان مقصود نبود اذ لقد رضی الله عن
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة هم نزد ذوی
العقول والعلم والعرفان معلوم است غایة الامر
اخر ایشان ختم بخیر شد اگر بعد از ان تجدید
خطا و فسوق و مخالفتی از ایشان مشهود نشد
و حال انکه شد فی موارد عدیده کما لا یخفی
در حال حیوة حضرت و هم بعد از ممات آنحضرت
ولکن عجب از ان است که معویه در اغلب مواطن
خود و پدر و برادر و بنی اعمام و عمه و امثال
و اتباع ایشان کافر و مفسد و منازع و محارب
کفار در قتال حضرت رسول مختار بوده و بعد

بهم

ثمره در ایمان ایشان حاصل شده و بعد بهم لطفا
کرار از روایات صحیح بخاری و غیره معلوم شد
مشمول حکم لعن و قتل و ضرب عنق شد از جناب
حضرت رسول و ایه نبوا آثار اخبار و روایات صحیحه عام
و خاص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
با ایمان بالغ شد و بقدر لمح البصر کافر نشد
و در هیچ غزوه فرار نکرد حتی او وقتی که دیگران فرار کردند
و کافر شدند ولیکن اعلم و افضل کل علی که در حق او فرموده یحب
الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و لا فتی الا علی لا سیف الا
ذو الفقار و ایه تطهیر و بمنزله هرون من موسی و قل لکم
و اولی بکم من انفسکم و انفسنا در مباهله و یطعمون

الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا و غيرها كه
اين رساله و امثال آن كفايت جمع و احصاء آن ندارد
درختى او بوده مع ذلك معقوبها ورا لعن ميكنند
شما مكدر نشويد و بجاى ملامت حمايت ميكنند
وعده ميخواهيد والسلام على من اتبع الهدى و الرسول
والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد واله
واصحابه والتابعين خلاصه اينست كه با كمال اشتياق
و كمال و برادرى اردبيلى و مافيها و انتظار
چون مراسله شما را براى جناب اجل اكرم مهر
ديدم استشمام رايحه ايمان و انصاف از كلمات
شما نمودم و غايبانه اخلاص بالحضه بشما پيدا كردم



و قضايا چو اخوت دينى را ملاحظه در اين ديدم كه
عشرى از معشار و اندكى از بسيار بلكه قطره از دريا
ادله صحت و حقيقت طريقه اثنا عشريه را بشما
عرضه كنم كه مانند شما شخص عالم با انصاف با سواد
محبت بطريقه آباء و اجداد در شبهه نمانند و حقيقه
عند الله والرسول مورد كلمه ايراد شما نشوند
و ادبى اسما و امثال شما از طالبين حق جو
بنده نباشد والسلام عليكم و على من حضر
لديكم من اخواننا المؤمنين و رحمة الله استدعا
اينست كه انشاء الله بعد التاريخ بر خلاف ما
رسم مودت و اتحاد را معمول داريد [illegible]





مراسلات واعلام احوال سلامتی و ممات

لازمه مسرود مرقوم باشد والحمد لله والصلوة

على رسوله وآله واصحابه وتابعيه وقد وقع

الفراغ من تسويده على يد مؤلفه الفقير الفاني

محمد الحائري الطهراني في الثلث الاول من الليلة

الثامنة من الاسبوع الرابع من الشهر

التاسع في ٢٣ رمضان ١٣٥ من السنة

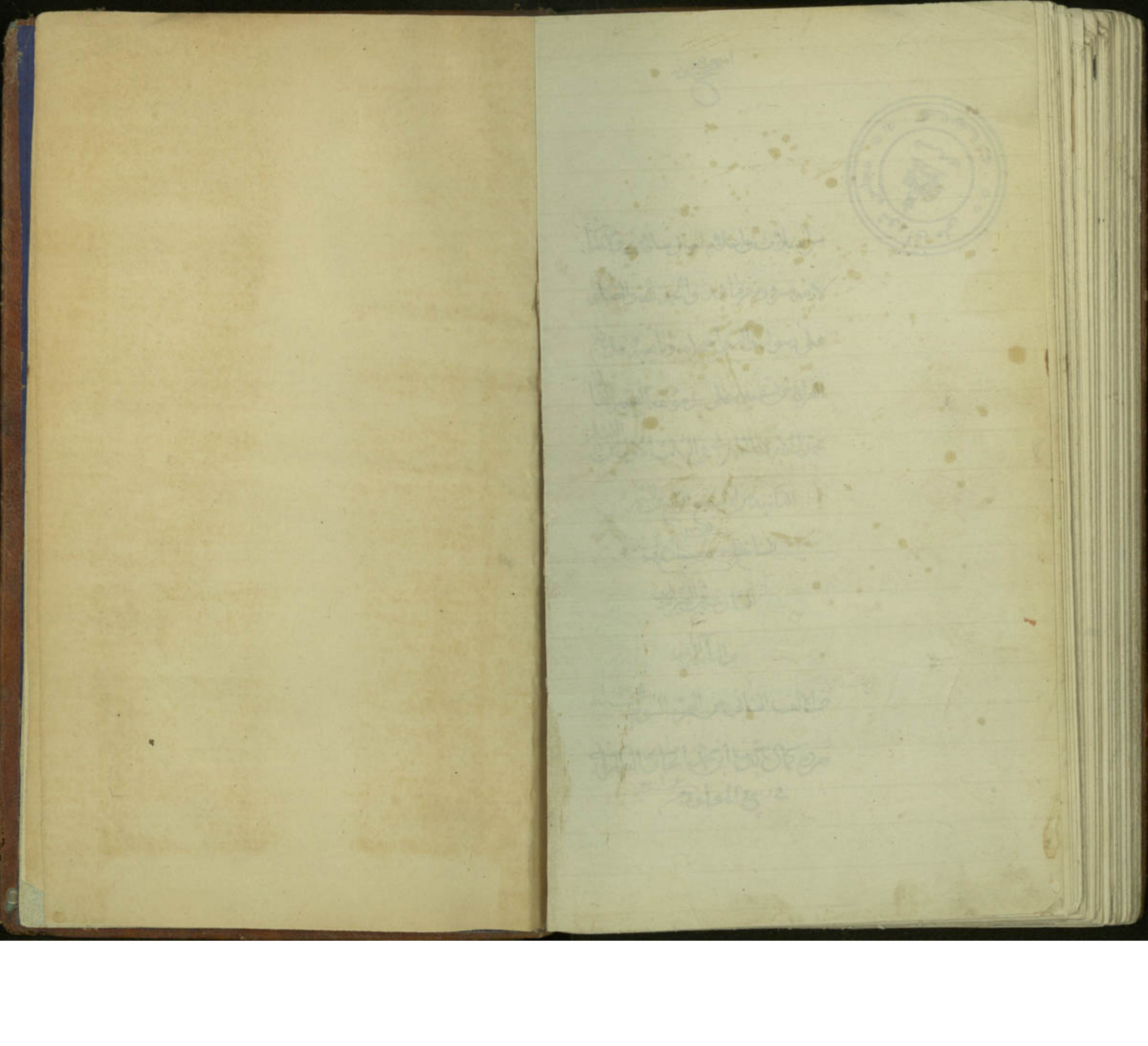
السادسة من العشر الاول

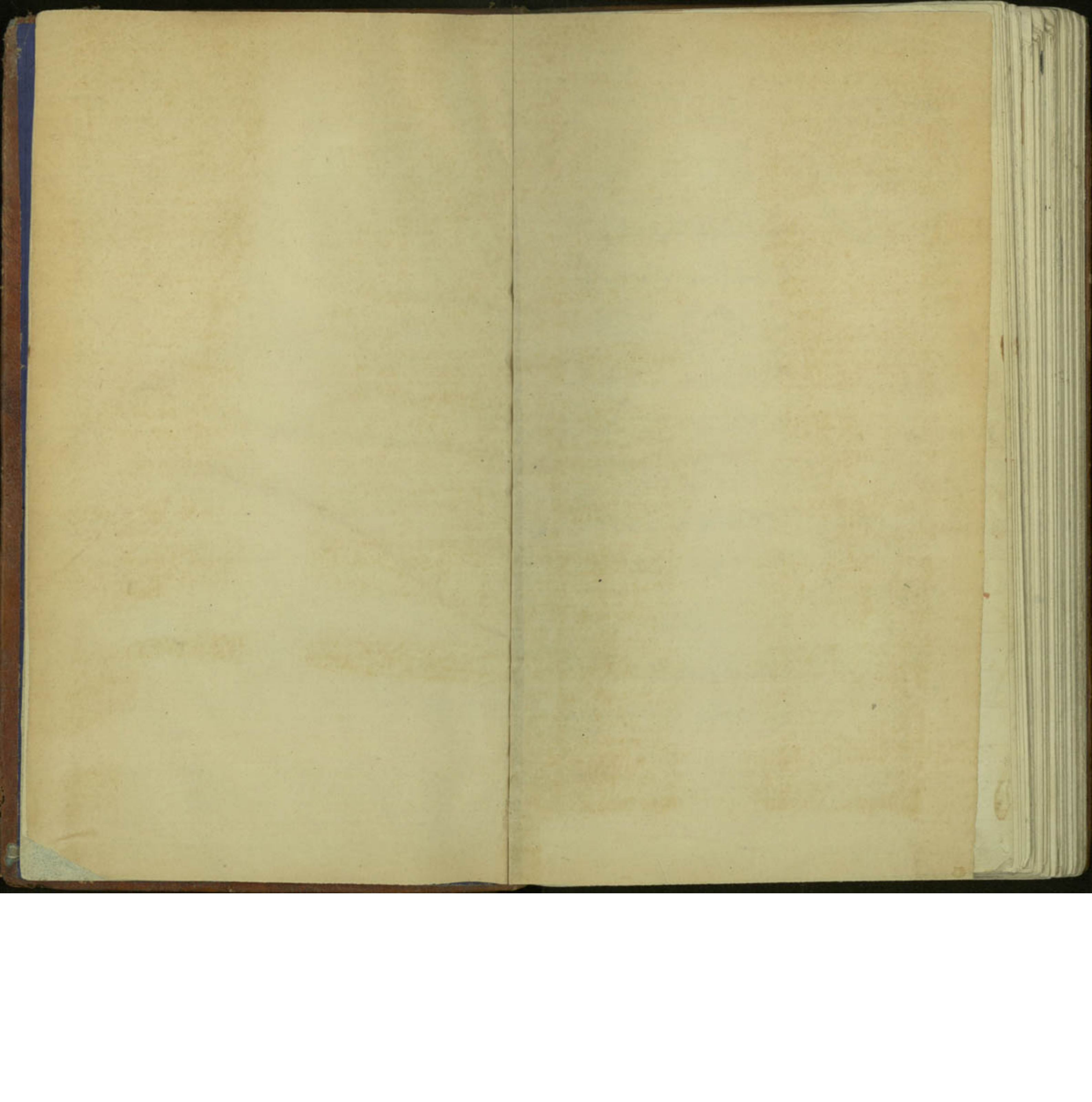
من المائة الرابعة

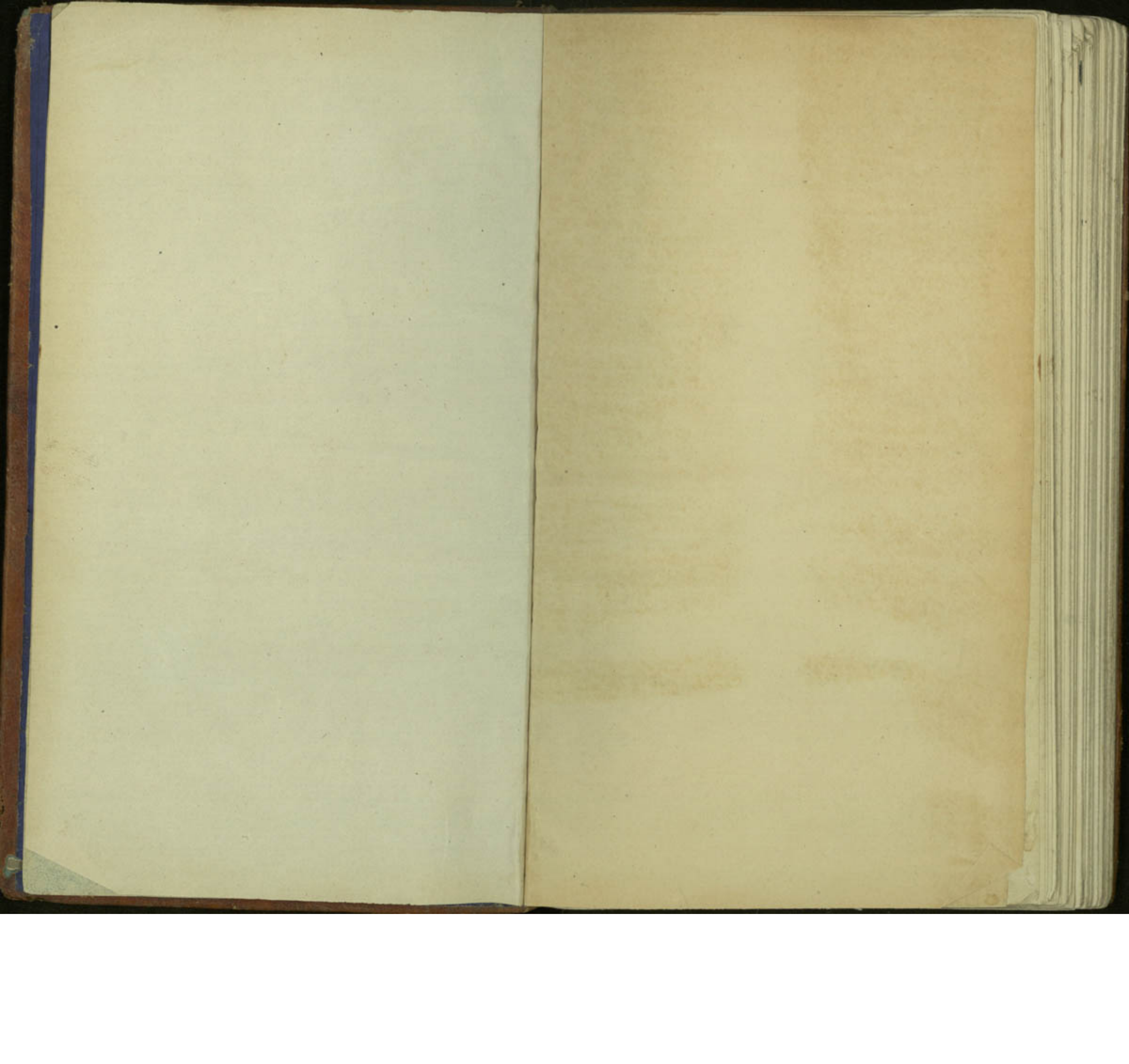
في الالف الثاني من الهجرة النبوية سنة ١٠٣٥

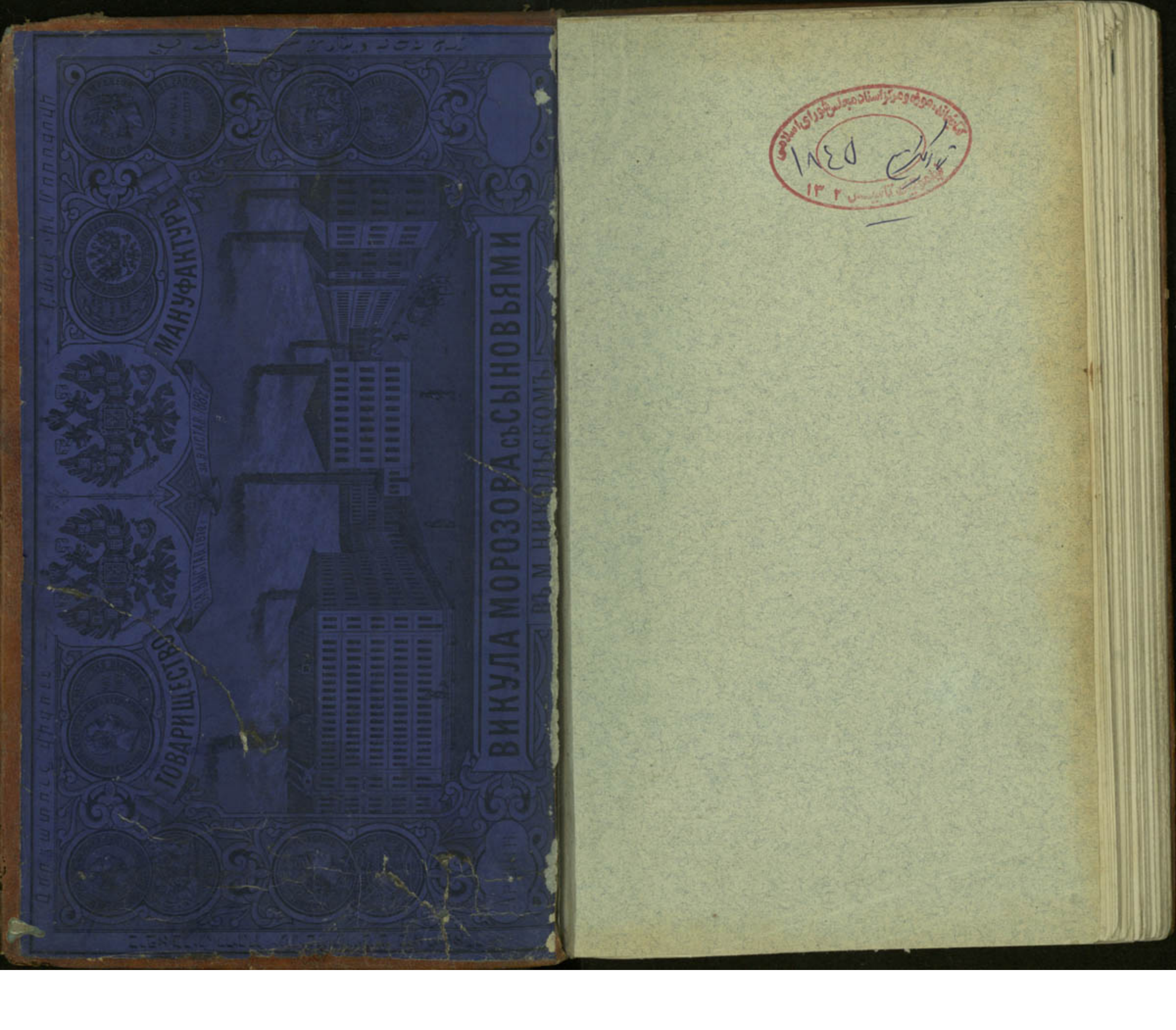
حرره كمال [illegible] ابن محمد الحائري الطهراني

في ربيع المولود ١٣٠٦








ТОВАРИЩЕСТВО
МАНУФАКТУРЪ
ВИКУЛА МОРОЗОВА съ СЫНОВЬЯМИ
ВЪ М. НИКОЛЬСКОМЪ

